

شجاعتی از مکاتیب

حضرت عبدالہناء

جلد سوم

بجنتہ ملی نشر آثار امری بہ لسان فارسی و عربی
لانگن جین - آلمان

۱۴۶ بیع - ۱۹۹۲ میلادی

مقدمه

در سال ۱۹۷۹ میلادی تعدادی از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء در ۳۰۹ صفحه بوسیله مؤسسه مطبوعات بهائی در ویلمت (امریکا) تحت عنوان منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء انتشار یافت و به سال ۱۹۸۴ میلادی جلد دوم آن کتاب که شامل تعداد دیگری از الواح آن حضرت بود بوسیله مؤسسه مطبوعاتی مرکز جهانی بهائی در ۲۸۵ صفحه در انگلستان منتشر گردید. حال با نهایت مسرت و خوشوقتی جلد سوم کتاب منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء را که بر اساس نسخ موثق مکاتیب آن حضرت تهیه گردیده منتشر میسازد و صمیمانه امیدوار است که این مجموعه نفیس چشم مشتاقان آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء را در این سنه مقدس که مقارن با یکصدمین سال جلوس آن حضرت بر اریکه میثاق است روشن و منور سازد.

لجنه نشر آثار امری

لانگنهاین - آلمان

اکتبر ۱۹۹۲

هو الله

۱ ای مهربان یزدان من، شکر ترا که مرا بر خدمت آستانت و صیانت
دوستانت موفق و مؤید فرمودی و در درگاه خداوندیت بعبودیت قبول
نمودی این ضعیف را قوی کردی و این محروم را محرم خلوتگاه
ملکوت فرمودی لب تشنه را بدریای رحمت دلالت نمودی و افسرده را
بآتش محبت افروختی تاج خدمت را بر سر این بنده فقیر نهادی و
طوق عنایت بر گردن این مسکین انداختی ع ع

هو الله

۲ ای خداوند مهربان، مور ضعیف حشمت سلیمانی بخش ذره فانیم از
پرتو شمس حقیقت نمایان فرما قطره امواج دریا بخش پشه ام عقاب
اوج عزت فرما ذلیم در ملکوت عزیز کن بی نام و نشانم نشان تأیید
بخش ع ع

هو الله

۳ ای دلبر آفاق، بنده مشتاق را نصیبی از اشراق ده روح را پرفتوح کن
و دل را از بند آب و گل برهان و چون گل خندان کن و چشم را
مانند ابرگریان فرما تا در آتش عشقت بسوزد و بسازد و بآهنگ
خوشی بمدائح و نعوتت پردازد و بنوازد ای پروردگار کامکار فرما و

در دوجهان سرفراز کن توثی مقتدر و توانا عبدالبهاء عباس

هو الله

۴ ای خداوند، این نفس مؤید را بجمیع الطاف بهره مند کن و مظهر موهبت کبری نما و مورد الطاف عظمی فرما دمبدم تأییدی بفرست و توفیقی عطا فرما تا قلوب منجذب گردد و صدور منشرح شود جانها بشارت یابد دل ها مسرت جوید دیده ها روشن شود توفیقات صمدانیه شاهد انجمن گردد توثی مقتدر و عزیز و توانا و توثی دهنده و بخشنده و درخشنده و بی‌همتای ع

هو الله

۵ ای خداوند، این کنیز مستمند را در ملکوت خویش قبول نما و بفیض ابدی محظوظ فرما جام عشق بنوشان و نور عرفان بخش در چشمه ایوب غوطه ده و از محن و آلام اخلاق بشری شفا بخش پرتوی از صفات خویش مبذول فرما آسمانی کن ریانی نما نفثات روح القدس بدم بروح وحدت عالم انسانی زنده نما لسان ناطق ده قلب فارغ بخش حجج و برهان الهام کن و سبب هدایت نفوس فرما توثی مقتدر و توانا و توثی کریم و رحیم و دانا و عليك البهاء الابهی ع ع

هوالبهی

۶ ای دو طیر حدیقه محبت الله، در ریاض عنایت بر شاخسار سدره
 محبت و موهبت آشیانه نمودید و در کمال الفت و وحدت بابدع
 نعمات بذکر و ثنای مالک اسماء و صفات مشغول گردید چون دو
 طیر در آشیانه‌ای در گلستانی بر سرو بوستانی بالغان خوشی بذکر
 الهی بسرایند آن محامد و نعوت از حسیض ادنی باوج اعلی رسد و
 معتکفان صوامع ملکوت را بوجد و طرب آرد ای ربّ اجعل هذا
 الاتّصال و الاقتران محفوفاً ببرکتک العظمی و مشمولاً بلحظات اعین
 رحمانیتک الکبری انک انت خالق الاشیاء و انک انت الرّؤوف الرّحیم
 عبدالبهاء ع

هوالبهی

۷ ای خداوند، تو شاهد و آگاهی که در دل و جان جز آرزوی رضای تو
 مرادی ندارم و جز در بزم میثاق راهی و کامی نجویم شب و روز
 دردمند درد توام و روز و شب مجروح تیغ و خدنگ تو جز بملکوت
 ابهائیت ناله و فغانی نکنم و جز در پناه احدیتت امن و امان نجویم
 بیزار از هر بیگانه‌ام و بیگانگی تو دل بسته‌ام از غیر تو بیزارم و از
 مادونت در کنار ای پروردگار موفق بدار تا از سودائیان تو کردم و
 از شیدائیان تو شوم سردفتر مجنونان روی تو کردم و رسوائیان کوی

تو این موهبت را شایان فرما و این عنایت را رایگان کن توثی
پروردگار و توثی آمرزگار ع

هو الله

۸ ای خداوند بیمانند، ورقات آیات محبتند و اماء کلمات پر معانی و
موهبت، دوستان هر يك گلستانند و بریاحین عرفان مزین ای آفریننده
زیبندگی بخش و آزادگی ده بزرگواری عنایت کن و مهرپروری بیاموز
تا این نفوس پاک جمیع جهانیان را دوست بدارند و بعالم انسانی
صلح و آشتی نمایند رحمت کل باشند و موهبت جمیع، آیات هدی
گردند و رایات ملکوت اعلی، جبین بفیض نور مبین بیارایند و سینه را
آئینه کنند تا پرتو شمس حقیقت بتابد توثی دهنده و بخشنده و
فروزنده و مهربان ع ع

هو الله

۹ ای کنیز الهی، هر نفسی از این جهان فانی رهائی یابد باید که جشن
و سرور گرفت نه آه و انین نمود فریاد و فغان باید از حیات دنیا
کرد نه از انتقال بعالم جاودانی و حصول حیات سرمدی، اینست که
در آیه مبارکه میفرماید فتمنوا الموت ان کتم صادقین لهذا محزون
مباش مغموم مگرد مایوس مشو مغموم منشین توکل بر خدا کن و

بقضا راضی باش انما یوفی الصّابرون اجرهم بغير حساب این مصیبتها امتحانات الهیه است باید ثابت و مستقیم بود و صابر بر هر بلای عظیم اقتدا باولیای الهی کرد و پیروی بمقربان درگاه ربّانی در مصائب آنان فکر کن تا هر مصیبتی آسان شود و هر روز بنهایت خضوع و خشوع و تضرّع و ابتهال این مناجات را بخوان

الهی الهی قد اشتدّت علیّ البلاء و عظمت البأساء و الضّراء و وقعت فی المصیبة الكبرى ربّ اجعلنی صابرة راضية مرضیة مطمئنّة بفضلک و رحمتک ناطقة بشنائک شاکرة علی بلانک متمنیة لقائک منجذبه الی جمالک مشتعلة بنار محبتک انک انت الکریم انک انت العظیم انک انت الرّحمن الرّحیم ع ع

هو الله

۱۰ ای پروردگار، این گنهکار را از اغیار بیزار نما و بمحبت خویش گرفتار نما از بند و کمند هوی و هوس رها کن و در دام محبت جمال ابهی بیفکن تا آنچه غیراوست فراموش کنم و از باده محبتت سرمست و مدهوش گردم ای خداوند نادانم و بگمان خویش گرفتار چاره‌ای کن و این افتاده را از نفس اماره نجات بخش هر دم وسوسه‌ای نماید و در هر نفس دام تازه‌ای نهد ای خداوند تو نجات بخش و رهائی ده و بنفحات قدس خویش چاره‌ای کن شاید این دل از عالم

آب و گل رهائی یابد و در اوج رحمانی پروازی نماید و بروح انقطاع
بیاساید و عليك التحية و الثناء ع ع

هوالبهی

۱۱ ای خداوند مهربان، شکر ترا که بیدار نمودی و هشیار کردی چشم
بینا دادی و گوش شنوا احسان نمودی بملکوت خویش دلالت
کردی و بمسبیل خود هدایت فرمودی راه راست بنمودی و در سفینه
نجات درآوردی خدایا مرا مستقیم بدار و ثابت و راسخ کن از
امتحانات شدیدة محفوظ بدار و در حصن حصین عهد و میثاقت مصون و
مأمون فرما تویی توانا تویی بینا و تویی شنوا. ای خدای مهربان دلی
عطا کن که مانند زجاج بسراج محبتت روشن باشد و فکری عطا کن
که بفیض روحانی جهان را گلشن نماید تویی بخشنده و مهربان و
تویی خداوند عظیم الاحسان ع ع

هوالله

۱۲ ای خداوند، روحی در دلها بدم که هدم تو کردند و شوقی در
قلوب بپنداز که بگذر تو همساز شوند جانها را شور و ولهی ده و
دلها را وجد و طریقی بخش که هردم روحی تازه یابند و بسروری
بیاندازه رسند ای خداوند مهربان یاران را روح و ریحان بخش و

تأییدی آسمانی فرما تا تشنگان را سلسبیل هدایت دهند و
گمگشتگان را بسبیل عنایت دلالت کنند توثی مقتدر و توانا و شنونده
و بینا ع ع

هو الله

۱۳ ای نظام روحانیان، قانون الهی و نظام رحمانی شریعت سمحه بیضاست
و محجة واضحة نورا زیرا نظام و قانون حقیقی روابط ضروریه است که
منبعث از حقائق اشیاست و کینونت موجودات مستدعی و مقتضی آن
اگر توانی این نظام الهی را رواج ده و این قانون آسمانی را منتشر
کن تا نظام روحانیان گردی و نظام لثالی رحمت حضرت رحمن و
علیک التّحیة و الثّناء ع ع

۱۴ و اما ما سئلت من بدء الخلق، اعلمی انه لم یزل كان الحقّ و كان
الخلق لا اوّل للحقّ و لا اوّل للخلق هذا من حیث الاجسام فی عالم
الامکان ولكنّ البدء المذكور فی الکتب المقدّسة عبارة عن بدء الظهور و
الخلقة عبارة عن التّوآد الثّانی الرّوحانی كما قال المسیح ینبغی لکم ان
تولدوا مرّة اخرى و لا شکّ انّ مبدء هذا الخلق الرّوحانی کان نفس
الظهور فی کلّ عهد و عصر لأنّ کلّ مظهر من مظاهر الحقّ هو آدم و
اوّل من یؤمن به فهو حوا و کلّ النفوس الّتی يتوآد بالولادة الثّانویة

الروحانية اولادهما و سلالتهما و فى الانجيل المولود من الجسد جسد هو و المولود من الروح فهو الروح و ايضا قال فى الانجيل اناس ليسوا من دم و لا لحم و لا ارادة بشر بل ولدوا من الله و اما الكون و الخلق و الایجاد فهذا من مقتضيات اسماء الله و صفاته اذ لا يتحقق الخالق من دون مخلوق و لا الرازق من دون مرزوق و لا المالك من دون مملوك و لا السلطنة من دون رعية فسلطنة الله ازلية ابدية لا بداية لها و مملكة ذلك السلطان الحقيقى و رعيته و جلاله و جماله ايضا ازلية سرمديّة و المراد من بدء الایجاد فى الكتب المقدسة هو الایجاد الروحانى و التولد الثانى.

۱۵ اى بنده الهى حقيقت الوهيت من حيث هى هى مقدس از جميع اسماء و صفات و تعبيرات است منقطع وجدانى است و مجهول النعت ادراك انسانى. عرفان در آن مقام فقدان صرف است و ادراك حيرت بحت هر تعريفى ناقص است و هر تعبيري ابتر حتى غيب الغيوب و مجهول النعت و اما در عالم امکان چون انوار اوصاف و کمالاتش بتابد در مراياى اسماء و صفات جلوه نمايد و جميع اسماء و صفات بالنسبه بحقيقت ذات متساوى است فايما تدعوا فله الاسماء الحسنى خواه ظاهر خواه مظهر و خواه شاهد و خواه مشهود خواه غائب و خواه موجود جميع اين اذكار و اسماء و صفات و شئون در حيز عالم كون

و وجود و او موسوم بکلّ اسماء و مقدّس از کلّ و بالاشارة فافهم المراد.

۱۶ ای وارد بر منهل عذب عرفان، حقیقت الوهیت مقدّس و منزّه از هر اوصاف و نعوت عالم و بشریت است لکن فائض و مجلی و معطی و جواد است. حقائق بشریه هرچند ضعیف و فاقد و فانی و مضمحل است لکن قابل و سائل و طالب و جالب است. آن عزّت مقدّسه است و این ذلّت مشخصه آن پاکی صرفست و این آلودگی محض آن علوّ قدیم است و این دنوّ عظیم رابطه لازم و واسطه واجب تا مستفیض گردد و مستنیر شود حقیقت ایمانیّه وسیله ربط شود و شفیع حصول فیض گردد پس چون آن جناب باین رابطه فائز امیدواریم که مظهر فیض و آثار رحمانیه شوی.

۱۷ وجود بر دو قسم است یکی وجود حقّ که مقدّس از ادراک خلق است او غیب منیع لایدرک است او مسبوق بعلت نیست بلکه موجد علّه العلل است او قدیم لا اوّل است غنی مطلق است و وجود ثانی وجود خلق است، وجود عامّ است که مفهوم ذهنی است عقل انسان ادراک مینماید این وجود، حادث است محتاج است و مسبوق بعلت است و حادث است لهذا حادث قدیم نگردد و قدیم حادث نشود خلق خالق

نگردد و خالق خلق نشود. قلب ماهیت محال است. در عالم وجود یعنی وجودی که مفهوم ذهنی است و حادث است مراتب است مرتبه اولی جماد است بعد مرتبه نباتت در مرتبه نبات مرتبه جماد موجود ولی امتیاز دارد کمال نباتی دارد و در مرتبه حیوان کمال جمادی و کمال نباتی موجود و کمال دیگر که کمال حیوانیست دارد سمع و بصر دارد و در مرتبه انسان کمال جمادی موجود و کمال نباتی موجود و کمال حیوانی موجود و از اینها گذشته کمال عقلی موجود که کاشف حقایق اشیاست و مدرك کلیات. پس انسان در حیز کائنات اکمل موجوداتست و مقصد از انسان فرد کامل است و آن فرد کامل مانند آئینه است و کمالات الهی در آن آئینه ظاهر و مشهود اما شمس از علو تقدیس تنزل ننماید و داخل آئینه نگردد ولی چون آئینه صافیست و مقابل شمس حقیقت، کمالات شمس حقیقت که عبارت از شعاع و حرارت است در آن آئینه ظاهر و آشکار گردد و این نفوس مظاهر مقدسه الهیه هستند.

۱۸ حقیقت الوهیت بتمام معانی ادراکش در حوصله انسانی ننگجد زیرا آنچه نتائج عقول و افکار است محدود است و حقیقت الوهیت نامحدود آنچه واضح و آشکار است آیات باهره اوست که عالم کون را متحرک نموده اما حقیقت الوهیت مقدس و منزّه از ادراك جمیع

کائنات است حقیقت حادثه چگونه ادراک حقیقت قدیمه نماید این ممتنع و مستحیل است. کائنات جمادیه و کائنات نباتیه از عالم انسان و حیوان بی خبرند اهدأ تصور آنرا نتوانند آیا ممکن است که جماد و نبات حقیقت سمع و بصر را ادراک نماید استغفرالله و حال آنکه کلّ در حیز حدوث هستند پس چگونه کائنات حادث حقیقت قدیمه را ادراک نماید نهایت اینست که انسان ادراک آیات و آثار الهی کند... حقائق انبیاء علیهم السّلام حقیقت شاخصه الوهیت نیست بلکه حقیقت الوهیت مانند آفتاب و حقائق انبیاء نظیر مرایا، شعاع و حرارت آفتاب در این مرایا ساطع و لائح ولی آفتاب در ذروه تقدیس خویش باقی و برقرار، نه تنزلی و نه حلولی و دخولی حقیقت الوهیت همیشه مقدّس از تجسم بوده و هست پس بر آنجناب واضح و مبرهن شد و شبهات را مجال نماند.

و اما توجه، چون حقیقت الوهیت بفکر و فهم درنماید تا توجه بآن نمائیم و هر حقیقتی که تصور آن نمائیم و توجه بآن کنیم محدود است و الوهیت نامحدود بلکه تصورات اوهام محض است لهذا بجهت خلاصی از اوهام فکریه توجه به آئینه‌ای منمائی که از فیوضات آفتاب روشن و منور است زیرا نظر در آفتاب چشم را خیره کند بلکه بتصور نماید آیا ممکن است از برای انسان وصول بآفتاب، این واضح است که مستحیل و ممتنع است ولکن وصول به مرایا ممکن. انسان عاقل

نمیکوشد تا بآفتاب برسد بلکه انوار فیوضات آفتاب را در مرایا مشاهده کند و بآن متصل شود.

و اما قضیه استقلالیت نفوس در استفاضه از شمس حقیقت، این واضح است که عموم بشر محتاج تربیت است باوجود احتیاج بتربیت استقلالیت چگونه تصور میشود آیا ممکن است فردی از افراد بشر جمیع کمالات عالم انسانی را بنفسه بدون مربی تحصیل نماید پس استقلالیت ممکن نه بلی انسان باوجود تعلم و استفاضه از دیگری خود نیز احساسات و ادراکاتی دارد، خود نیز میتواند که کشفی جدید نماید ولکن از مربی و معلم مستغنی نمیتواند بشود، اینست حقیقت واقع. درست تعمق در این مسئله نما ملاحظه مینمائی که هیچ شبهه باقی نماند.

و اما عصمت، ممکن است که انسان در صون حمایت الهیه باشد خدا او را از خطا حفظ فرماید مثلاً قمر بذاته نوری ندارد ولی اقتباس نور از آفتاب میکند عصمت عالم انسانی اینست طبیب حاذق انسان را از هر مرضی محافظه میکند باری الحمد لله بتعالیم الهیه خدمت مینمائی و هرچه بیشتر خدمت کنی شبهات زائل و حقیقت ساطعه واضح و لائح گردد.

اسماء و صفات منبعث و از آثار باهره مجلی بر بقعه سیناء منعکس یابی در هویت شیء و دیعه گذاشته شده است لهذا از انظار پنهانست حقیقت بصیرت مشاهده نماید اما بصر شاید محجوب و محروم ماند مثلاً ملاحظه فرمائید که از حرارت لامعه و اشعه ساطعه شمس یا قوت و زبرجد در دل سنگ و معادن کریمه در عمق ارض تربیت میشود لکن این را دیده هوش و نهی مشاهده نماید و شدید القوی ملاحظه فرماید.

۲۰ همچنان که الوهیت و ربوبیت الهیه را بدایتی نبوده همچنین خلاقیت و رزاقیت و کمالات الهیه را بدایتی و نهایی نخواهد بود یعنی خلق از اول لا اول تا آخر لا آخر بوده و خواهد بود و نوعیت و ماهیت اشیاء باقی و برقرار نهایت آنست که در نوعیت علو و دنوی حاصل گردد مثلاً نوعیت انسان و ماهیت بشریه لم یزل محفوظ و مصون بوده و خواهد بود چنانکه مشاهده میشود اجسام مجفقه محنطه قدیمه انسان که از اهرام مصر اخراج نموده اند و پنجهزار سال از موت آن اجسام گذشته است بهیچوجه تغییر و توفیری مقدار رأس شعر از انسان در آن موجود نه و همچنین صور حیواناتی که در اخمیم مصر موجود است بعینه حیوانات موجوده است بوزینه بوزینه است با آن شمایل قبیح انسان انسان است با آن روی صبیح ملیح لا تبدیل لخلق الله.

۲۱ در مسئله خلقت استفسار نموده بودید متصوفین چنان اعتقاد نمایند که حقائق اشیا از حقّ ظهور یافته و در این مقام تشبیه و تمثیل به دانه و شجر نمایند که شجر ظهور حبه است آن حقیقت واحده که عبارت از دانه است در این شاخ و برگ و شکوفه و میوه ظاهر گشته پس جمیع عبارت از اوست ولی اهل حقّ بر آنند که ظهور حقائق اشیا از حقّ صدور است نه ظهوری چنانکه شعاع ساطع از اجسام منیره است جمیع از اوست نه اوست شعاع نورانی و فیوضات نامتناهی و انطباعات و انعکاسات روحانی صدور از شمس حقیقت نمود نه اینست که ظهور شمس حقیقت بود تفاوت از این جهت است.

۲۲ این معلوم است که حقیقت الوهیت را فیضی نامتناهی و تجلیات رحمانیه را انقطاعی جائز نه زیرا سلطنت الهیه ازلیست و ابدیست و از این فیض نامتناهی و کون عظیم مقصد سنین معدوده و مخلوقات محدوده نبوده لم یزل حضرت پروردگار را سلطنت پایدار بوده و خواهد بود و سلطنت حقیقیّه الهیه را البتّه کشور و اقلیم و خلق عظیم و رعایای بی‌پایان و مقربین درگاه و وسائط اوامر و نواهی لازم پس باید هیچ امری از عظمت و سلطنت حضرت کبریا را محدود بحدود ننمود و فیض را مقطوع ندانست و فضل را ممنوع نشمرد چنانکه صاحب مثنوی اشاره مینماید

آدم و حوا کجا بُد آنزمان

که خدا افکند این زه در کمان

موسی و عیسی کجا بُد کافتاب

کشت موجودات را میداد آب

گر بگویم زان بلغزد پای تو

ور نگویم هیچ از آن ای وای تو

باری مقصد او چنانست که مظاهر فیوضات نامتناهیة الهیة را نه اولی
بوده و نه آخری خواهد بود و باندک تعمقی واضح و مشهود گردد
که تحدید در جمیع شئون صفت ممکناتست نه حضرت وجوب.

۲۳ اعلمی انّ للوجود مرکز تدور افلاك الحيات الابدیة على ذلك المركز
العظیم فمتی وصلت الى ذلك المركز فزت بجميع المراكز العظیمة فی
هذا الكون العظیم و کم من سیول فاضت و کم من انهار نبعت و جرت
ولكن الكلّ مستمدّ من البحر المحيط ارجعی من الكثرات الى الوحدة و
من الاعداد الى الواحد الّذی كان مبدئاً لجميع الاعداد و انه مقدّس
عن تحدید الموحّدين هذا ما يجعلك آية الملائة الاعلی و رایة الملكوت
فی كلّ الانحاء و يتنوّر به وجهك بین الارض و السماء و یثمر به
شجرتك بابدع الفواكه البدیعة فی عالم الوجود الى ابدالآباد و یوفّقك
على الحیات الابدیة على مرّ القرون و الاعصار.

۲۴ ای بندهٔ جمال قدم، نظر عنایت شامل است و حکمت بالغه کامل آنچه در عالم امکان واقع میگردد حکمت خفیه‌اش عاقبت آشکار گردد چنانچه میفرماید لو کشف الغطاء لاخترت الواقع مقصود اینست قلب نورانی را محزون مدار و مغموم مگردان آنچه مقتضای حکمت الهی است و سبب سعادت دو جهان در حق یاران الهی مقدر و آن موهبت ابدیه و عزت سرمدیه است تغییر و تبدیل نیابد و تحویل نجوید بلحظات عین رحمانیت مشمولی و بفضل و جود جمال ابهی موعود دیگر چه خواهی و چه طلبی عون و عنایت او با توست.

۲۵ ای بندهٔ الهی، از کثرت قروض و دیون افسرده و پژمرده و نومید مگرد الحمد لله صبح امید دمیده و ابواب رجا بر وجه احباء گشوده جمیع امور در دست قدرت یفعل ما یشاء است لا مانع اذا اعطا و لا معطى اذا منع توکل بخدا کن و طلب عون و عنایت از جمال ابهی نما انه یؤیدک بکنوز ملکوته و ثروة جبروته و غناء لاهوته و هو العزیز الکریم المقتدر الوهاب.

۲۶ جمیع طوائف و قبائل بر قلع و قمع این نخل باسق بتمام همت برخاستند و عبدالبهاء فریداً و حیداً هرچند غائب ولی در هر نقطه منفرداً هجوم اعدا را دافع و سپاه بغضا را مقاوم و بتأیید ملکوت ابهی

غالب و منتصر گردید الحمد لله این برهان لامع و این حجت ساطع و این دلیل مکشوف و واضح و ظاهر است باوجود چنین نصرت ملکوتی و تأیید لاهوتی و توفیق جمال ابهی باز نفوس ضعیفه غافل و ذاهل و خائب و خاسر گشته و میشوند پس بدانید که زمام امور در ید حیّ قدیر است و جمیع خلق ذلیل و اسیر آنچه بخواهد مجری دارد مشیت او غالب است و اراده او نافذ و جمیع ملل و دول نجوم آفل و شمس حقیقت از افق احدیت طالع و شارق است باری الحمد لله که نفوذ کلمه الله در شرق و غرب شهاب ثاقب و از هر جهت ندای یابهاءالابهی مرتفع است یاران خراسان باید بتأیید ملکوت الله هر صعبی آسان نمایند و مهام امور را بتوفیق موفور تمشیت دهند چنان بر خدمت امر برخیزند که در شرق رستخیز انگیزند و استعداد شدید در نفوس پدید است حال تا همت مردان میدان و احبای رحمان چه نماید باید دوستان بلسان و بیان و کلک و بنان و حرکات ارکان و محبت و الفت با دیگران خلاصه بجمیع شئون خدمت بحضرت بیچون نمایند و بایقظ خفتگان و انفاذ امر رحمان و انقاذ گمراهان پردازند.

۲۷ امر باین عظیمی و انتشار و تزايد احباب در هر دیار لابد بر آنست که بعضی وقایع حادث شود این امر طبیعی است ولی یاران نباید

اسیر احزان گردند و کسالت و ملال حاصل فرمایند این وقایع مانند موج دریاست و کف و خس و خاشاک بقائی ندارد بقوت ثبوت و استقامت زائل شود اینست که میفرماید و اما الزید فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض مقصود اینست که این گونه وقوعات باید سبب استقامت گردد تا یاران بدانند که دائماً باید مواظبت کنند و حصن حصین را صون و محافظت خواهند باری شما باید امر تبلیغ را بنهایت حکمت متین و محکم نمائید الیوم ارض خاء نهایت احتیاج بتبلیغ دارد زیرا مستعدّ است تشویق و تحریض لازم زیرا از سکون و سکوت نتایج حاصل نگردد حتی در بعضی مواقع دست تقدیر تحریک نماید تا اندک ضوضائی بلند شود و سبب توجه و انتباه غافلان گردد.

۲۸ وقوعات آنچه شده و میشود محض آنست که انسان بداند امور در ید ملک مقتدریست و البته دوستان خویش را منصور و مظفر خواهد فرمود چنانکه ملاحظه مینمائی که حواریین و تابعان حضرت مسیح عاقبت مظفر و منصور گشتند و بروح القدس شرق و غرب را روشن نمودند نفوس مبارکی که از این عالم رحلت نمایند و بجهان دیگر شتابند چون مؤید بقوت ملکوتی گشتند لابدّ تأثیر در عوالم وجود نمایند و بشفاعت سبب عنایت و تأیید حضرت احدیت گردند.

۲۹ ای بنده حق، لا جبر و لا تفویض لا کره و لا تسلیط امر بین الامرین عبارت از آنست که مدد وجود از حق است ولکن ارتکاب فعل از خلق اگر مدد وجودی نرسد کلّ من علیها فان باوجود مدد وجودی و کلّ يعمل علی شاکلته و کلاً نمدّ هولاء وهولاء و ماکان عطاء ربّك محظوراً اگر اریاح نوزد یعنی مدد الهی نرسد سفینه از حرکت باز ماند نه به یمن رود نه به یسار و چون باد مدد دهد سفینه بحرکت آید ولی سگان کشتی بهر طرف مائل باد بآنجا برد پس حرکت سفینه یمیناً و شمالاً هر دو بامداد باد است باوجود این سگان بهر طرف مائل بآنجا رود لا تفویض یعنی سفینه بقوه خود حرکت ننماید لا جبر یعنی سگان سفینه بهر طرف مائل بآنجا رود این است امر بین الامرین دیگر شما تعمق در این بیان نمائید تا بحقیقت مسئله پی برید.

۳۰ در خصوص اسباب و دعا سوال نموده بودی دعا بمنزله روحست و اسباب بمنزله دست تصرفات روح بواسطه دست است هرچند رازق حق است اما واسطه حصول رزق ارض و فی السماء رزقکم زیرا چون رزق مقدر گردد بهر سببی حصول یابد اما ترک اسباب مانند آنست که انسان تشنه بدون آب و سائر مایعات سیرابی طلبد معطی ماء و موجد ماء حضرت کبریاست و آنرا سبب تسکین عطش قرار داده ولی

بسته باراده اوست اگر اراده او تعلق نیابد مرض استسقاء حاصل شود و دریا عطش را ساکن ننماید.

۳۱ از خروج نفوس مقدسه بمعارج الهیه مرقوم نموده بودید در حق آنان طلب مغفرت از درگاه احدیت گردید و اما سوالی که نموده بودید که باوجود تلاوت مناجات و قرائت دعای شفا چگونه این نفوس وفات یافتند بدان که این ادعیه و مناجات بجهت شفای از اجل معلق است نه قضای محتوم و مبرم زیرا اجل بر دو قسم است اجل معلق و اجل محتوم اجل محتوم را تغییر و تبدیلی نه و اگر چنین باشد که از برای هر مریض تلاوت مناجات شود شفا یابد دیگر نفسی ترك قالب عنصری نکند و از این جهان بجهان دیگر صعود و ترقی نفرماید زیرا هروقت نفسی علیل گردد ترتیل مناجات میشود و شفا یابد و این مخالف حکمت بالغه الهیه است بلکه مقصد از طلب شفا اینست که از اجل معلق محفوظ ماند و از قضای غیرمحتوم مصون گردد مثلاً ملاحظه نمائید که این سراج را مقداری معلوم از دهن موجود و چون بسوزد دهن و تمام گردد یقیناً خاموش شود از برای این تغییر و تبدیلی نه ولکن ادعیه خیریه و طلب شفا مانند زجاجست که این سراج را از بادهای مخالف حفظ نماید تا بقضای معلق خاموش نگردد.

۳۲ قبل از بلا باید نهایت احتیاط و احتراز نمود و دقت در معامله کرد ولی چون قضیه واقع شد باید در کمال متانت و قوت مقاومت نمود ناخدا باید کشتی را از باد مخالف و امواج و طوفان محافظه نماید ولی اگر بقضا و قدر در طوفان اکبر افتاد ناخدا نباید پریشان شود و مضطرب گردد و عنان از دست رود بلکه بالعکس بنهایت قوت قلب و ثبوت و استقامت بقدر امکان اداره کشتی نماید زیرا اگر پریشان شود و مضطرب الاحوال گردد بکلی زمام کشتی از دست رود و فلاح و نجات ابداً میسر نگردد.

۳۳ ای طبیب روحانی، ناله های جانسوز بسمع آوارگان رسید و در قلوب تأثیر شدید نمود آنچه فریاد کتی حق داری ولی با قضای محتوم و امر مبرم مکتوم چه توان نمود حکمت الهی چنین اقتضا نموده که نار افتتان و نیران امتحان شعله ور گردد و جمیع آفاق را احاطه نماید ای عزیز در این میانه نمیشود بنده و شما مستثنی باشیم این مخالف سنن کبریاست و لن تجد لسنة الله تبديلاً آیا تلاوت قرآن ننمودی و در آیات امتحان دقت نفرمودی او لایرون انهم یفتنون فی کلّ عام مرّة او مرتین نشنیدی و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و بنقص من الاموال و الانفس و الثمرات نخواندی و الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمناً و هم لا یفتنون نخواندی و ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و

لَمَّا يَأْتِكُمْ مِثْلَ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِكُمْ أَصَابَتْهُمْ بِالسَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزَلْزَلُوا
 حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ مَنْ مَعَهُ مَتَى نَصَرَ اللَّهُ نَخْوَانَدَى بِاَوْجُودِ اَيْنَ چِرَا
 ناله و فغان کنی و فریاد و الامان برآری.

در قصیده و رقائیه میفرماید

احنّ بكلّ اللیل من شمت عاذلی

الحّ بكلّ الیوم من فقد نصرتی

خلّ دعوی الحبّ او فارض بما جرى

کذک جرى الامر فی فرضی و سنتی

مختصر اینست که احوال آنجناب با حال عبدالبهاء مرتبط اذا استراح
 تستریح اگر بخواهی از میان این حزب مستثنی شوی باقصی بلاد فرار
 فرما چاره‌ای جز این نیست علی قول الشاعر

یا مکن با فیلبانان دوستی

یا بنا کن خانه‌ای در خورد فیل

یا چومردان اندرآ و گوی در میدان فکن

سینه را سپر هر بلائی کن و دل را هدف هر جفا آنوقت کار درست
 میشود و بجان عزیزت چنانکه خواهی گردد.

۳۴ اگر سعادت و علو منزلت انسان در این جهان خاکی بود خسران
 مبین بود و حسرتی عظیم، جنین را گمان چنین که عالم وجود محصور

در رحم است و مائده خون اما نه چنانست حکیم مطلق را جهانی وسیع و روشن و حضرت لاهوت را فضای نامتناهی جانفزای ملکوت، سعادت ابدی انسان در آنجهان.

۲۵ ای بنده صادق جمال ابهی، آنچه در عالم ملک مشاهده مینمائی ظلّ زائل عالم ملکوتست و انعکاسات صوریه عالم بالا لهذا ملاحظه میفرمائی که این سایه و صور در تجدّد مستمرّ است بقائی ندارد ولی تابع امثال و تشابه احوال چنین نمودار مینماید که بقائی دارد اما عاقبت واضح شود سراپست نه آب و اوهامست نه حقائق آثار پس بیقین بدان که فرح و سرور و طرب و حبور و فوز بلقا و مقصد اقصی و حدیقه غلبا و فردوس اعلی از حقائق ملکوتست نه از عناصر عالم ناسوت پس بفضل و موهبت جمال بی مثال امیدوار باش هرچند در این جهان فانی فوز بلقای رحمانی میسر نگردد در جهان باقی نشئه روحانی فوز و فلاح مقرر.

۳۶ در خصوص آمرزش و مغفرت اموات سؤال نموده بودید هر نفسی که از این عالم فانی بعالم باقی رجوع نماید بحسب استحقاق و استعداد اگر عدل الهی شامل گردد یا حسره علینا ولی در مقام فضل نظر باستعداد و استحقاق و قابلیت نیست یغفر لمن یشاء و یعفو لمن یشاء

آنه هو الغفور الرحيم بعد از صعود ترقی و عفو موکول بفضل ولكن تنزل مستحيل و محال بيدل الله السيئات بالحسنات بفضله و عفو و غفره لهذا استغفار احباء و طلب عفو و آمرزش از درگاه احدیت در حق اموات مشروع و مقبول و محمود و سبب عفو و ترقی موفور.

۳۷ و اما سئلت عن الذين توفوا من اهل الصلاح قبل ان يسمعو نداء هذا الظهور اعلمى ان الذين سعدوا الى الله قبل ان يسمعو هذا النداء ولكن اتبعوا سنن المسيح و سلکوا فى المنهج المستقيم انهم فازوا بعد صعودهم الى ملکوت الله بالنور المبين.

۳۸ ای ثابت بر پیمان، همواره مشمول لحظات عین عنایت حق بوده و منظور نظر الطاف خواهی بود مطمئن باش تأیید رب فرید شامل است و فضل و الطافش کامل شبمی از این الطاف حکم یمی دارد و ذره‌ای از این عطا حکم آفتابی هرچند در این جهان پدیدار نه ولی در جهان الهی آشکار گردد و در عالم ملکوت نامتناهی پدیدار شود زیرا این جهان وسعت ظهور چنین موهبت ندارد چه که عالم رحم را گنجایش ظهور مواهب الهی از سمع و بصر و شمّ و ذائقه و ادراک نبود و همچنین این جهان تنگ و تاریک را وسعت و فسحت ظهور کمالات نامتناهی نه انشاء الله همواره مؤید و موفق خواهی بود.

۳۹ حمد کن خدا را که در این کور اعظم بر شاطی بحر احدیت وارد و در گلشن قدس محبت الله داخل گشتید عنایات الهیه در حق احبایش چون قلزم بی‌کران در موج و هیجان لکن سواحل و شواطی امکان وسعت وصول این موج عظیم ندارد لهذا این امواج بخلیج ملکوت میرسد و در آن عالم مشهود.

۴۰ ای قاصد کوی دوست، بجان و تن شتافتی و آرام نیافتی تا بجوار بقعه مبارکه رسیدی ولی افسوس که آشنایان بیگانه آتش فساد و عناد افروختند و مانع و حائل از ورود گردیدند عبدالبهاء مشتاق روی تو و طالب گفتگوی تو لهذا محزون و مغموم شد ولی دلگیر مباش و اسیر زنجیر حسرت مگرد این فراق عین وصال بود و این هجران سبب تأثر وجدان همین حسرت و تأثر موهبت است و تأثیرش حصول فضل و عنایت اگر در این جهان وصلت دیدار میسر نشد در جهان دیگر ملاقات نمائیم و در آشیان دیگر الفت خواهیم دیدار این جهان موقت است امتداد نیابد ولی لقا در جهان ابدی سرمدیست انقطاعی ندارد پس مطمئن باش که هرچند بظاهر واصل نشدی ولی بحقیقت حاضر محضری و همدم و همقدم.

۴۱ سؤال از عالم روح نموده بودید که بعد از صعود از این جهان بجهان

پنهان چگونه و چه سانست آشنائی در میان یاران باقی یا نیست ای ثابت بر پیمان عالم جسمانی باوجود بیگانگی اجسام، یاران با یکدیگر آشنا و همدم و همرازند پس جهان باقی که عالم وحدت الهی و یگانگی رحمانیست بالطبع آشنائی و الفت روحانی از لوازم ذاتیه آنجهان پاک است.

۴۲ یاران چون از این جهان بجهان دیگر روند مانند طفلیست که از رحم مادر، مسکن تنگ، باینجهان پر آب و رنگ آید تا مرغ در قفس است از فضای گلستان و طراوت چمنستان و لطافت بوستان و حلاوت دوستان خبر ندارد و چون پرواز نماید از هر طرف نغمه و آواز شنود و با مرغان چمن دمساز گردد آواز رود و عود شنود و در ظلّ مقام محمود درآید با طیور شکور همدم و همراز گردد و یا لیت قومی یعلمون بر زبان راند لهذا باید از احزان بیزار شد و از تأسّف و حسرت آزاد گشت بشکرانه الطاف ربّ و دود پرداخت که فیض ایمان و ایقان مبذول داشت اکلیل هدایت کبری بر سر نهاد و ردای موهبت عظمی در بر کرد پر و بال صعود عطا نمود و بشاخسار ملأ اعلی پرواز داد و بجهت ازدیاد روح و ریحان آن پدر مهربان در حدیقه رضوان باید انفاق در مواقع برّیه نمود فقیران را بخشش نمود و یتیمان را نوازش کرد عاجزان را دستگیری نمود بیچارگان را

اعانت و رعایت کرد.

۴۳ اما الَّذِينَ حَرَمُوا عَلَىٰ نَفْسِهِمُ الْمَائِدَةَ الرَّوْحَانِيَّةَ وَ نَفَحَاتِ رُوحِ اللَّهِ أَوْلَئِكَ أَمْوَاتٌ غَيْرَ أَحْيَاءٍ فَلَيْسَ لَهُمُ الْبَقَاءُ لَا فِي دَارِ الدُّنْيَا وَلَا فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ وَ أَمَّا الْمَخْلُصُونَ الْمُؤْمِنُونَ أَنَّهُمْ فِي رِيَاضِ فَضْلِ رَبِّهِمْ يُجَبَّرُونَ بِأَتْلَفُونَ وَ يُؤَانِسُونَ وَ يَشْكُرُونَ رَبَّهُمْ عَلَىٰ هَذَا الْعَطَاءِ الْمَوْفُورِ يَا أَمَّا اللَّهُ إِنَّ الْحَيَاتِ الدُّنْيَا أَضْغَاثٌ أَحْلَامٌ لَيْسَ لَهَا وَ لِسَعَادَتِهَا شَأْنٌ وَ مَقَامٌ وَلَكِنَّ السَّعَادَةَ الْكُبْرَىٰ فَهِيَ بَعْدَ الصَّعُودِ إِلَى الرَّفِيقِ الْأَعْلَىٰ وَ الدَّخُولِ فِي فِرْدَوْسِ الْبَقَاءِ الْجَنَّةِ الْعُلْيَا حَضْرَةَ الْمَشَاهِدَةِ وَ اللَّقَاءِ.

۴۴ از جهان الهی عالم نورانی ملکوت الهی سؤال نموده بودید که در آن آیا مشاغل و شواغلی هست یا نه آن جهان مقدس از شئون و طواره و لزوم ذاتی این امکان است.

۴۵ در خصوص عالم بعد از موت سؤال نموده بودید، آن عالم بتصور و عبارات این عالم مشهود و معلوم نگردد مختصر مذکور میشود که این عالم بالنسبه بآن عالم بمنزله رحم است همچنانکه در عالم رحم بیان این عالم خارج باین عظمت ممتنع و محال بود بهمچنین بیان آن عالم الهی بالفاظ و عبارات این عالم مستحیل و غیرممکن است بیان عالم

پاك چگونه در جهان خاك ممكن حقائق كمالات الهیه چگونه در عالم
 ظلمات ترابیه كشف و مشهود گردد نهایت اشاره‌ای توان نمود
 علی‌الخصوص که در این عالم هر حقیقت معقوله‌ای را چون بیان
 خواهی در قوالب محسوسه ریزی و بیان نمائی مثلاً علم از حقائق
 معقوله است وقتی که بیان آن خواهی گوئی که دریاست حال آن
 حقیقت معقوله که عبارت از علم است در صورت محسوسه که دریاست
 بیان شده این بیان اشاره است کنایه است تشبیه است استعاره است
 مستمع باین وسائل انتقال بمعنای آن حقیقت معقوله مینماید و الا در
 عالم محسوسه حقیقت معقوله ابدأ ظهور و بروز ندارد تا بآن عبارات
 شرح و تفصیل دهی باری بیان مفصل می‌خواهد تا قدری احساسات
 حاصل گردد ولی عبدالبهاء را ابدأ فرصت اسهاب و اطناب نه لهذا
 مختصر مرقوم میگردد اگر فطرت طیبه و فطانت روحانیه موجود
 گردد همین بیان بس است و الا بیان مطول نیز فائده نبخشد مستمع
 اگر پاك نفس است يك حرف بس است.

۴۶ ای کنیز عزیز الهی، نامه‌ات رسید مرقوم نموده بودی که از شدت غم
 اسیرم و در زندان شدید الحمد لله آزاد گشتی و از زندان بایوان راه
 یافتی مطمئن باش تأیید روح القدس میرسد و نسائم جنت ابهی میوزد
 بهائی آزاد است و در اوج ملکوت الله در پرواز حزن و کدورت بخود

راه مده بلکه بفرح و سرور ایام بگذران تا در عالم محبت الله تولد یابی و از خوف و خطر بکلی آزاد گردی حیات ابدیه از برای تو مقدر از چه میترسی ابواب ملکوت بر رخت مفتوح از چه محزون شوی حیات روحانی انسانی بعد از صعود از عالم جسمانیست چنانکه حیات جسمانی انسانی بعد از تولد از عالم رحم بود هرچند در بطن مادر حیاتی داشته ولی آن حیات بی فرح و ثمر بود چون از رحم مادر تولد یافت و باین جهان قدم نهاد حیات جسمانی مکمل شد و همچنین در این جهان هرچند انسان حیات روحانی دارد ولی حیاتش مثل حیات جنین است و قتیکه از این عالم بعالم ملکوت شتابد و بجهان الهی رود آنوقت حیات روحانی تام یابد از خدا خواهم که موفق بر ثبوت و استقامت در این امر ملکوتی گردی آنوقت جمیع آرزو و آمالت میسر گردد.

۴۷ مرقوم نموده بودی که از احباً شنیدی که انسان اگر ترقی ننماید محو و نابود گردد مقصد عدم صرف نیست مراد اینست که وجود غافل بالنسبه بوجود شخص کامل حکم عدم دارد مثل جماد که بالنسبه بانسان معدوم است ولی در عالم جمادی وجود دارد مختصر اینست که جمیع نفوس موجودند ولکن وجود غافل جاهل بالنسبه بوجود عالم کامل کانه معدوم است و این مسئله مفصل در جواب

مسس بارنی داده شده است و البته سواد آنرا خواهید دید حاصل کلام اینست که جاهل موجود و دانا موجود اما وجود جاهل مانند جماد است و وجود کامل مانند وجود انسان و جماد بالتسبیه بانسان معدوم.

۴۸ سؤال نموده بودی که سبب امراض و بلایا چه چیز است اسباب متنوع، از برای بعضی نفوس امراض و بلایا جزای اعمال است و از برای نفوس دیگر سبب انتباه است که چندان باین دنیای فانیه دل نبندند و در این موقع صدمات و بلایا موهبت است زیرا در ممالک شرقیه ما در مهربان چون طفل شیرخوار را از شیر قطع خواهد تا مائده های لذیذه تناول نماید پستان را بصبر تلخ آلوده نماید تا تلخی سبب نفرت طفل گردد و ترك شیرخواری نماید حال خداوند. مهربان در این دار فانیه امراض و صدمات و بلایائی خلق نموده تا نفوس چندان مبتلا و گرفتار این جهان فانی نباشند و از این گذشته هر ترکیبی را تحلیلی است ممکن نیست که ترکیب عنصری تحلیل نیابد این امراض و علل اسباب تحلیل است والا ترکیب عنصری بشر دائماً باقی و برقرار میبود اما راحت و آسایش روحانی و جسمانی هردو مطلوب و مقبول زیرا مدّ حیاتست پس باید حیات روحانی کامل و راحت و ترقی جسمانی نیز حاصل باشد هردو مطلوب است اما اصل حیات

روحانیست باوجود آن اگر در حیات جسمانی فتوری حاصل نقصی وارد نگردد ولی اگر حیات روحانی ناقص زندگانی جسمانی هر قدر کامل باشد ثمری ندارد بلکه عاقبت خسران مبین است و سبب غم و اندوه در یوم اخیر.

۴۹ سؤال از روح بعد از صعود نموده بودید که آیا روح بعوالم جسمانی و آنچه بر او وارد شده منتبه است یا نه بدان که روح بعد از صعود مانند بیداری از خوابست منتبه بجمیع احوال گذشته میگردد و حدیث مشهور است النَّاسُ نِيَامُ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا وَ هَمِچنین در قرآن میفرماید لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ عَنْ ذَلِكَ وَ كَشَفْنَا عَنْكَ غِطَائِكَ وَ بَصْرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا.

۵۰ ای دو نفس مطمئنّه، در این کور امتحان از آتش افتتان چون ذهب ابریز رخ بتابید و چون نجم بازغ و کوكب شارق از افق محبت الله بدرخشید وقت اشراق است و هنگام اشتعال بمحبت نیر آفاق ایام در گذر است و حیات همیشه در خطر پس وقت را غنیمت شمردید و شب و روز در تأسیس بنیان حقیقت شتابید جهان غافل شما منتبه گردید همه در خواب شما بیدار باشید کلّ مدهوش شما هوشیار شوید کلّ در حجاب شما هتك استار کنید.

۵۱ ای منجذب بنفحات الله، اگر در تحریر تقصیر می‌رود لکن یاد آن
 شمع منیر مضر ضمیر است. دیدهٔ آمال باز و در انتظار است که آن
 سراج محفل محبت الله در انجمن عالم پیرتوی جهانتاب و شعاعی چون
 آفتاب برافروزد هر شغلی و شثونی را فراموش نمایند و جمیع اوراد و
 اذکار را بذکر واحد محصور، این عالم امکانست که مشاهده میفرمائی
 شرابش سراپست و سحابش عباب سرورش دمیست و دریای
 پرخروشش شبمی کامرانیش بدنامیست و زندگانیست مشقت جاودانی
 اللهم یا معین المشتاقین اید عبدك هذا على جمع شمله و لم شعثه و
 صیر همومه همأ واحداً و اذکاره ورداً واحداً و هو اعلاء كلمتك و
 سطوع انوار احدیتك و نشر نفحات قدسك و خفق رایات امرك انك
 انت المقتدر المتعالی العلیّ العظیم.

۵۲ یا امة الله، سنتتهی الايام المعدودات و تزول الحیات و الكل یرجعون
 الى التراب لا تسمعون منهم صوتاً و لا همساً خفیف و اما من یطلب
 الحیات الابدیه یحمل صلیبه علی ظهره و یتبع کلمة الله و یضیع حیاته
 لربه الرحمن الرحیم یا امة الله ان کنوز الارض یفسدها السوس و
 الصّداء كما قال المسیح و یقتطفها السارقون و عاقبة تزول هباءً منبثاً و
 لاتنفع الاغنیاء الا من بذلها فی سبیل الله علی الفقراء و الضعفاء حباً
 بربه الکریم و اما کنوز السماء محفوظة مصونة عندالله لا یفسدها شیء

و لا يسرقه السّارقون هنيئاً لمن اكتسب من ذلك الكنز العظيم اذاً يا
امّة الله ابدلى جهدك حتّى تحوزى ذلك الكنز الملكوتى التى لاتفنى لانّ
هذا كنز حازها المسيح و الحواريّون و مريم العذراء و مريم امّ يعقوب و
مريم المجدليّة فاصبحوا ملوكاً فى الملكوت بجيوش من الملائكة و
كنوزاً من اسرار الله و ذلك هو الفوز العظيم يا امّة الله انقطعى عمّا سوى
الله و نادى باسم الله و لاتخشى جنود الارض كلّها و ملوكها ولو
هجمت من كلّ الجهات فليس لهم سلطة الاّ على اجسام تبلى، و دماء
تنجمد فى العروق و الاعصاب اعتبرى بالاسلاف و قد مضوا فاصبحوا
اساطير و حكايات. يا امّة الله انّ نور الحقّ ساطع فى الاوج الاعلى و
يشرق اشراقاً على البصائر و القلوب الطيّبة كالمرايا الصّافية من
الصّداء و امّا القلوب التى كالحجارة السّوداء لا نصيب لها منه فيا حسرة
عليها و يا اسفاً عليها و يا وبالاً عليها من هذا الخسران المبين و انك
انت يا امّة الله المنجذبة استبشرى و غنى و رنى و قولى قد اشرفت
الارض بنور الرّبّ طوبى للناظرين قد تعطّرت الآفاق بنفحات الرّحمن
طوبى للشّاميين قد غنّت حمامة القدس على شجرة الحيات طوبى
للّسامعين قد ظهر جمال الله بحسن مقدّس عن البيان طوبى
للعاشقين قد تموج بحر العرفان بامواج الحكّم و البيان طوبى للخائضين
قد حلّ روح القدس فى القلوب و الارواح طوبى للفائزين قد نزلت مائدة
السّماء من فيض ربّك الاعلى طوبى للآكلين قد دارت اقداح الفلاح

بصهباة المحبة و الوفاء طوبى للشاربين قد ارتفع انغام طيور الجنة
الفردوس بالحن تهتز منه النفوس طوبى للمطربين.

۵۳ یاران مهربانم، از قرار معلوم آن مرز و بوم از راتحه جنت ابهى معطر
گشته نفعات قدس را انتشاری و قلوب ابرار را فرح و استبشاری این
را بدانید که سرمایه هر سروری و اساس هر حبوری یاد خداست و
ذکر حق سبب نشاط و انبساط و شادمانی و کامرانی و مشروط
بحاسیات روحانی و مادون آن اضغاث احلام است و امواج سراب پس
تا تواید محفل الفت بیارائید و بذکر حق مشغول شوید ولی در نهایت
حکمت و مراعات اوقات چون چنین نمائید انوار فیوضات میدمد و
ساحت قلوب را روشن و نورانی نماید.

۵۴ ای خادم آستان منان، هر ظلى جز ظلّ حقّ یحوم است و هر حصنى
اوهن از بیت عنكبوت، قرینی بجو که تو را بنفعات الهی در هر آنی تر
و تازه و دل زنده نماید نه قرینی که مخمود و مهمل و معطل و مرده
کند در نفوسی که از پیش گذشتند ملاحظه نما که باوجود آنکه
ملوك و وزراء و امناء و اغنیاء و وجهاء و مشاهیر آفاق بودند کلّ هالك
شدند و بهیچوجه اثری و ثمری از آنها باقی نه و در جمیع عوالم الهی
خائب و خاسر گشتند و از دفتر عالم نیز ذکرشان محو و نابود شد

ولکن نفوس ضعیفه که بظاهر نه ذکری و نه نشانی داشتند چون در
 ظلّ کلمه الهیه داخل شدند آثار و انوار آن نفوس در جمیع عوالم الهیه
 ظاهر و مشهود حتی در نقطه تراب نیز موجود است.

۵۵ ای متشبّث بذیل اطهر، فرع سدره مبارکه، در جهان و جهانیان بدیده
 بینا نظر نما که تماشاگاه عظیم است افواج نفوس بینی که در میدان
 سود و زیان دوانند و امواج بحر جنون بینی که از کلّ جهات ظاهر و
 عیان نعره ها بلند و ضوضاء و شورش و غوغاء واصل بسمع هر
 هوشمند نزاع و جدال بین هر توانگر و مستمند و جنگ بسیف و سنان
 و تیر و کمان بین هر حقیر و ارجمند افواج جنود از هر جهت صف
 حرب آراسته و آلات آتش فشان از هر سمت سمت ترتیب یافته سیوف
 بغضاء از مسافه بعیده شمشعه لامعهاش پدیدار و سهام شحناء حدّات و
 برق ساطعش در شب یلدا خیره بخش چشمها مقصد اینست که
 اسباب نزاع و جدال و جنگ و کفاح باتمّ وجوه مهیا و حاضر و از
 جهتی ملاحظه مینمائی که از هر کران آواز ساز و نواز است و نغمه
 چنگ و چغانه و ارغنون و ترانه و طرب و سرور و فرح و حبور است و
 از سمتی نظر کنی که نمایش آرایش و آرایش و زر و زیور اهل آفرینش
 و زینت و رونق زخارف و حطام و لطافت شتون فانیه خاک و رغام است
 و از طرفی مینگری فریاد آه و انین و ناله و حنین است فزع و جزع و

شدت فغانست که واصل باسمانست و نحیب بکا و ضجیح مبتلا و صریخ بی‌نوا و عویل غریق بحر بلاست و از سمتی احتراق فراق و اشتعال نار اشتیاق و زیانه آتش اشواق است و از جهتی بنگری که جوش و خروش ملوک و وزرای بیهوش و دمدمه و معرکه افکار و اذکار سروران مدهوش و شوق و شور و تدبیر و تغییر و تدمیر و تعمیر و تشهیر و تشویر رؤسای ممالک و دیار است. خلاصه چون بحقیقت و عاقبت و نتیجه و ثمر جمیع معرکه‌ها پی‌بری بعین یقین مشاهده کنی سراب بقیع است و شهدش سمّ نقیع ایّامی نگذرد مگر آنکه جمیع این شتون کآن لم یکن گردد و فانی و غیرموجود ولکن چون چشم از این جهان تاریک بپوشی و نظر ببالا و عالم اعلیٰ فکنی همه انوار بینی، باقی و برقرار بینی، جاوید و پایدار بینی، حقیقت اسرار بینی، پس خوشا جان پاکی که باین آلودگی و آسودگی جهان فانی دل نبسته بلکه بپاکی و آزادگی و بزرگواری جهان باقی تعلق گرفته.

۵۶ ایها الرّجل الرّشید، این خاکدان مرکز انقلاب است و این جهان بی‌بنیان میدان محن و آلام دمی نگذرد مگر آنکه جام تلخی بدور آید و روزی نیاید مگر آنکه آتش حسرتی برافروزد لهذا این نیستی هستی نما در نزد اهل بهاء حکم سراب دارد نه آب و ساغر رنگینش خالی و تهی از باده و شراب پس دل بجهان دیگر بندند و از عالم دیگر

بهره و نصیب خواهند، این مصیبت کبری که بر اهل وفا روی داده چنان تأثیر نموده که دیده ها مانند جوی اشکبار است و البته بر آنحضرت تأثیر شدید نموده ولی چون عاقبت این قفسها تماماً در هم شکند و طیور بآشیان ملکوت اسرار پرواز نمایند و در شجره طوبی لانه و آشیانه نمایند پس این فراق را چنان وصالی در پی و این حرمان را چنان روح و ریحانی در عقب لهذا محزون مباشید زیرا هجران نماند و دوری و مهجوری از میان برخیزد و امیدواریم که کلّ در مرکز جمال، ملکوت جلال، محفل وصال جمع گردیم.

۵۷ ای سلاله آن روح مجسم، پی پدر مهربان گیر و بر قدم آن بنده یزدان مشی نما منقطع از این جهان شو و دل بحضرت جانان ببند رضای الهی جو و از قضا در عالم فانی مهراست آنچه بینی فانی گردد و هرچه مشاهده میکنی زائل گردد آنچه باقیست معرفت پروردگار است و عبودیت حضرت آمرزگار نور ابدیست و سرور سرمدی و حبور معنوی
هذا هو الباقي و ما عدا هو الفانی.

۵۸ ای ناظر الی الله، در این جهان فانی و خاکدان ترابی و عرصه ظلمانی يك حقیقت نورانی جلوه نموده و چهره گشوده که افق وجود بآن روشن و حیز شهود گلشن گشته و آن فریده نورا و یتیمه عصماء

محبت جمال ابهی و انجذاب بافق اعلاست این حقیقت موهبت عظیمه و عنایت قدیمه است که حقائق مقدسه کلّ شیء حول او طائف و قوای اعظم عالم از سطوتش مضمحل و واقف ملاحظه در قرون اولی فرمائید که چقدر کوشیدند و جوشیدند و خروشیدند و خونها ریختند عاقبت ریشه خویش بریدند و در حفره خذلان و سوراخ حرمان خزیدند.

۵۹ ای یاران الهی عبدالبهاء، حمد کنید خدا را که موفق بهدایت کبری گشتید و باستان مقدس ربّ الارباب راه جستید توجه بحق نمودید و قصد طواف مطاف ملاّ اعلی کردید بعتبه مقدسه مشرف شدید و بترت مبارکه مشام را معطر نمودید یثرب و بطحا زیارت کردید و مواقع مقدسه‌ای که مهبط وحی ربّ العزه بود مشاهده نمودید این از اعظم مواهب الهیه بود که بآن مؤید و موفق گشتید قدر این فضل را بدانید و بذیل کبریا تشبث نموده شب و روز فکر و ذکر را محصور در خدمت ربّ غفور نمائید زیرا آنچه می‌بینید و می‌شنوید عاقبتش مانند سراب بیابانست آنچه که باقی و برقرار آن محبت پروردگار و خدمت ابرار و حسن سلوک و مهربانی با جمیع بندگان الهی خواه آشنا و خواه بیگانه خواه غافل و خواه آگاه زیرا در دور اسم اعظم رحمت عامست و فضل و موهبت شامل خواص و عوام. یاران الهی را از قبل

عبدالبهاء تحیت مشتاقانه برسانید و بذکر بدیع و تعالیم الهیه و وصایای ربّانیه و نصایح رحمانیه متذکر بدانید تا کلّ در این جنت ابهی مانند درختان بارور هر دم ثمری بهار آرند و سبب نضارت و لطافت این گلشن گردند.

۶۰ آنچه الیوم در تماشاگاه امکان مشاهده نمائی عنقریب مشهود و واضح گردد که اوهام باطله و خیالات خالیه است چون موج سراب مفقود و ناهود گردد و چون نقش بر آب معدوم و مطموس. شهدش سمّ قاتل گردد و مهدش سنگلاخ مشکل، روشنیش تیره شود و دیده‌اش کور و خیره گردد عزّت بی‌پایانش ذلت پایدار شود و نشئه بیمنتهایش شدّت صداع و خمار، آنچه باقی و برقرار است محبت پروردگار است و پرتو عنایت حضرت کردگار نفعات ملکوت ابهی است و جذبات جبروت اعلی پس حمد و شکر کن حضرت قیوم را که در این کور اعظم در ظلّ وجه داخل شدی و بشرف لقا فائز گشتی و بموهبت کبری مؤید شدی.

۶۱ ای بنده حقّ، آنچه در این جهان فانی نظر نمائید چیزی جز سراب نیابی و بغیر از اوهام مشاهده نکنی پس تا توانی تعلق باین عالم مجو و تشبّث بشئون فانی مکن و باین عالم بی‌بنیان سست بنیاد دل میند و

خود را مسکین میسند الحمد لله در ظلّ فضل و عنایت جمال قدمی و
مشمول الطاف اسم اعظم تشبّهت و توسّل ما بخداوند بی‌مانند است و
البتّه و انّ جندنا لهم الغالبون مسلّم.

۶۲ ای عبد جمال باقی، آنچه بتصوّر و اوهام آید و آنچه در حیز اعیان
خارجہ جلوه نماید از حقائق کونیّه و دقائق وجودیّه کلّ فانی محض و
مفقود صرف است مگر آنچه منتسب بجمال قیوم و راجع بحضرت ربّ
حنون است. چون آنجناب بنده باقی هستند و عبد هستی جاودانی
پس تا توانی از پی سراب بادیه چون باد میپیمای و در این جهان بی‌وفا
از عقب سایه بی‌پایا اسب مران، این ظلّ ناپایدار است ولکن ذی ظلّ
در جهان بقا برقرار.

۶۳ ای مبلغ امر الله، آنچه در عالم وجود موجود مشاهده نمائی سراب
است نه آب ضباب است نه شراب متلاشی است و معدوم و نمایش
است و موهوم آنچه تحقق و تدوّت دارد امواج بحر قدیم است و افواج
جدید ملکوت بدیع، آن بر سواحل ممکنات در نهایت شدت متلاطم و
درّ و گوهر افشانند و این بر صفوف ملل و امم در غایت قوت متهاجم
و تفریق جموع و تشتت صفوف مینماید و آیت باهره و انّ جندنا لهم
الغالبون را ثابت میفرماید پس ای صاحب همت بکوش تا از سروران

این لشکر گردی و سپهدار این عسکر شوی و لیس ذلك على الله
بعزیز.

۶۴ ای مشتعل بنار عشق، هر راحتی مبدل بزحمت گردد و هر عزتی منتهی
بذلت، تاج گوهر تابناک باکلیلی از خاک مبدل گردد و بالین پرند و
پرنیان باغوش تراب ظلمانی تبدیل شود مگر عزت رحمانی و راحت
روحانی که ابد و سرمد است پس تو آنرا بخواه.

۶۵ ای یاران این آواره، حضرت یزدان شاهد و گواهد است که در دل و
جان آنی فراغت از یاد یاران ندارم همواره بملکوت رحمانیت عجز و
نیاز نمایم و طلب عون و صون و عنایت کنم تا دوستان در جمیع
احوال برضایت حضرت رحمان موفق و مؤید گردند. ای دوستان،
این جسمانیان عالم روحانی را بکلی فراموش نمودند و اسیر زنجیر
تعلق بعالم فانی گشتند بتراب دل بستند و از ربّ الارباب غافل شدند
مقیم خاک گشتند و از عالم پاک بی بهره ماندند سبحان الله این چه
ذلت است و این چه خواری و این چه خسران است و این چه
خاکساری حضرت یزدان فیض بی پایان مبذول داشته و عالم انسان را
مهبط فیض آسمان نموده باوجود این موهبت چگونه دل باین عالم فانی
بندند و از جهان نورانی چشم پوشند نهایت سعادت بشر در این

کشور راحت بهائم و بقر است زیرا پرنده و چرنده در نهایت سعادت و راحت و نعمتند اگر نصیب انسان نیز این باشد حیوان برتر است و زندگانش بهتر در این صورت چه امتیاز از برای بشر اما خداوند مهربان فیض بی‌پایان بروحانیان بخشید و بکمالات و صفات از سائر مخلوقات ممتاز فرماید تا روح مجسم شوند و نور مصور گردند سبب حیات در سبیل نجات شوند و اقتباس انوار فیوضات از ربّ الآیات الباهرات نمایند و مظهر تجلیات ربّ الاشراق شوند این منقبت عالم انسانی است و این عظمت جهان روحانی.

۶۶ ای بندگان الهی، عصر است و در کنار حدیقه انیقه بنگارش این وثیقه پرداختم و بذکر آن یاران فرح و تسلی خاطر یافتم و در کمال خضوع و خشوع به بارگاه عزّت الهیه عجز و زاری نمایم و تضرّع و بیقراری کنم و استدعای عون و عنایت نمایم و حفظ و صیانت خواهم در شبهای تاریک و تاریکستان پروردگار مناجات کنم که ای پروردگار، یاران بی سر و سامانند و دوستان پریشان آن زلف مشکبار دلها بمحبتت بسته و جانها از ماسوایت رسته و سینه ها به تیر محبتت خسته ناله و فغان عاشقان است که متواصل بکهکشان است و صریخ و ضجیع مشتاقان است که متصاعد بعنان آسمان است هر یک با قلبی سوزان و سرشکی روان و ناله و فغان راز عشق تو گوید و

اسرار محبت تو جوید ای دلبر مهربان دلدادگانرا مرحمتی کن
 آشفتهگانرا موهبتی ده تویی کریم و رحیم و رحمان و تویی عزیز و قدیر
 و منان.

باری ای یاران ایام حیات منظوی گردد و کوب زندگانی در مغرب
 نیستی متواری شود سریر هر پادشاهی عاقبت مبدل بحصیر شود و
 عزت هر بزرگواری منتهی به ذلت کبری گردد سرهای سروران زیر
 اقدام رود و قصور عالی بزرگان وقتی مبدل به قبور شود در اینصورت
 آزادگان را نشاید و بندگان الهی را نباید که بدنای فانی ادنی
 تعلق یابند و اسیر زنجیر آرایش این خاکدان ترابی گردند بلکه
 باید این قمیص ریش براندازند و رداء تقدیس پوشند و این سلاسل و
 اغلال بگسلند و در میدان جانفشانی جولان کنند جهان نیستی را
 هستی بخشند و در عالم فانی حیات باقی یابند در ظلمات امکانی
 شمع توحید افروزند و مانند عندلیب بر شاخسار تجرید نکته اسرار
 تفرید گویند و بتمجید ربّ مجید زبان بکشایند تا عاقبت محمود
 گردد و الطاف ربّ ودود احاطه کند و در حیز شهود موهبت کبری
 مشهود گردد.

۶۷ ای منجذبه ملکوت الله، از آینده اندیشه منما هرکه بملکوت الله
 پیوست در صون حمایت حضرت بهاءالله است حوادث عالم مادی چه

خوب چه بد مثل امواج دریاست در مرور است بقائی ندارد و سزاوار
اهمیت نه ملاحظه نما که اندک زمانی چه انقلابات عظیمه حاصل
سریرهای سلطنت در هم شکست و تاجهای شهریاری بیاد رفت شهد
فائق سمّ قاتل شد و جام صهباء زهر هلاهل گشت بنیانهای عظیم
ویران شد و ملوک قوی سرگردان گردید خانواده سلطنت بی سر و
سامان گشت و توانگران محتاج به نان شدند اینست شأن دنیا لهذا
چه اهمیتی دارد عاقبت هر بهار مبدل بخزان شود و هر زمستان منقلب
بتابستان گردد بیابان سبز و خرم از طوفان برف و بوران خاک سیاه
شود و درختان پر لطافت و طراوت لخت و عریان گردد و این ناموس
لم یتغیر و لم یتبدل عالم مادی است آیا دیگر جائز است انسان
ببراحت دنیا مسرور گردد یا از عدم رفاهیت محزون شود این حال
سزاوار اطفال است ولی اهل ملکوت سرورشان از فیوضات الهیه است
و امیدشان بفضل نامتناهی الهی بفیض ملکوت خوشنودند و بالطف
رب الجنود مشعوف و مسرور در آتش بلا و مصائب تر و تازه‌اند و در
طوفان مشقت و حوادث راحت و در نهایت آسایش زیرا تکیه بکوهی
عظیم دارند و آرامگاه در کشتی از زیر حدید خلاصه اینست که باید
همیشه در نشئه و سرور باشی و مستبشر ببشارات الهیه.

استقراری نه اما بزرگواری چاکری احبای الهی در جهان ربّانی باقی و برقرار زینت آن تاج، جواهر جمادی، زینت این تاج، گوهر گرانبهای جهان الهی آن سلطنت باعث زحمت و مشقت است و این سلطنت جمیع سرور و حبور و بشارت.

۶۹ امروز اعظم مقامات ثبوت و استقامت در ایمان و ایقان است و این ثبوت و استقامت سبب تأیید و توفیق الهی، حضرت بهاءالله بجهت احبای خویش سلطنت ابدی خواسته است که بمرور دهور خلل و فتوری در آن نیاید والا هر سلطنتی بنیادش بر باد است لهذا باید در آنچه باقی و برقرار است بکوشید سلطنت دنیوی مثل سراب است و سلطنت ملکوتی مانند دریای آب این حقیقت است و آن مجاز و این راحت است و آن تعب این علویت ملکوتی است و آن علویت ناسوتی پس بجان و دل بکوش که نور هدایت منتشر نمائی تا خیر آن جهان و این جهان هردو میسر گردد و عزت آسمانی و زمینی هردو جلوه نماید.

۷۰ ای بنده الهی، اسکندر یونانی نامجوئی در عالم ناسوت نمود و بخونخواری در عالم فانی مشهور آفاق گردید ملوک را اسیر زنجیر و دستگیر کرد عاقبت در خاک سیاه مقرّ یافت و سریر موروث قبر

مطمور شد پس تو در اقلیم الهی اسکندر شو و باختر و خاور را
بنفحات قدس تسخیر نما تا تراب اغبر مبدل بافق انور گردد و قبور
مطموره تبدیل بقصور معموره شود.

۷۱ ای دوست عزیز این را بدان که سلطنت جهان بعبودیت آستان
مقدس مقابلی ننماید زیرا آن فانی و این باقی، آن ناپایدار و این
بی‌پایان، زندان با بندگی حق ایوان عزت ابدیه است و سریر سلطنت
بدون عبودیت حضرت احدیت عاقبت حسیض مذلت است ینزولون من
القصور الی القبور و یسقطون من السّرر الموضوعة الی الاجداث
الموعودة پس بر قدم نجوم ساطعه و اقمار لامعه و شمس بازغه سیر و
حرکت نما هذا وصیتی لك فاختر لنفسك ما شئت ان ربك یؤید من
یشاء علی ما یشاء و انه لعلی کل شیء قدير.

۷۲ الحمد لله در این ایام بخدمت کلمه الله و نشر نفحات الله و ترویج
آیات بینات و تبلیغ نفوس طالبان پرداخته‌اید اگر چنین است این
نمونه طلایع جیش علّیین است البتّه فتوحات قلوب میسر گردد و
ابواب هدایت کبری بر وجه جمعی غفیر مفتوح شود انسان نهایت
آنست که چندی بهوی و هوس در این خاکدان ایامی بگذراند و
عاقبت زیان و خسران روی بنماید و ابدأ ثمری و نتیجه‌ای بدست

نیاید ملاحظه ملوک ایران نمائید که در زمان شما بودند چون ساغر وجود آنان از باده حیات خالی شد چه نشتهای باقی ماند اینست که در قرآن میفرماید و جعلناهم احادیث یعنی از آنان قصه‌ای و افسانه‌ای باقی ماند نه دانه و نه لانه و نه آشیانه و نه موهبت خداوند یگانه نه باده و نه ساغر و نه پیمانمانند سراب فانی زائل گردید حال شما باید بنیانی بنهید که بنیادش در ارض وجود و پایانش در اوج عزت ابدیه باشد و آهنگی در بزم حیات بلند کنید که نشته و اهتزاز در ملکوت آیات اندازد اینست نتیجه وجود اینست سر مشهود اینست حقیقت مقصود.

۷۳ اگر خانه ناسوتی ویران گشت محزون مباش قصر ملکوتی معمور باد ای مرغ حقیقت اگر آشیان خاکی خراب گردید غم مخور ترا آشیان آسمانی موجود، حضرت مسیح و مظاهر مقدسه و حواریون را در این خاکدان فانی اصلاً آشیانی نبود ولی در جهان الهی قصری مشید، امید چنانست که ترا نیز در مقام رفیع جهان ابدی قصری نورانی بعنایت الهی مهیا گردد ملاحظه کن که قصور ملوک سلف از یوم آدم تا بحال بتدریج جمیع ویران شده و میشود ولکن قصر عالی احبای الهی الی الابد معمور و آباد دقت نما جمیع بنیانها ویران شد ولی بنیان حواری مسیح روز بروز محکمتر و بلندتر گشت امیدم چنانست که تو نیز چنین قصر

عالی بنیان کنی این قصر اساسش ندای بملکوت الله و غرفاتش تعالیم بهاءالله و زینتش فضائل عالم انسانی و سراجهای روشنش انوار ملکوت الهی پس تا توانی بکوش تا نفوس مرده را زنده کنی و گمراهانرا هدایت نمائی و تشنگان را سیراب فرمائی و گرسنگان را مائده آسمانی دهی.

۷۴ ای یاران و کنیزان عزیز رحمان، جمیع نفوس عالم چه نفیس و چه خسیس در این خاکدان مانند هوام و همج ایّامی زندگانی نمایند و عاقبت نومیدی و ناکامی و حسرت و پشیمانی، زیرا از زندگی طرفی نبستند و در حیات سبیل نجات نپیمودند در بازار امکان هرچند سوداگران بودند ولی سودی نبردند و در این تجارت ربیعی نیافتند و عاقبت زیان و خسران است مگر نفوسی که از نفس رحمان زنده شدند و جانهای که بجانان رسیدند و دلهایی که واله و حیران شدند آزادگانی که از ظهور اسم اعظم روح و ریحان یافتند این رجال به آمال رسیدند و این نساء فیض عظمی یافتند در این جهان ظلمانی مشعلی افروختند و در این خاکدان فانی بنیانی نهادند که بنیادش جاودانی است و علوش عنان آسمانی باری اگر بدانید که به چه موهبتی مخصّص گشته‌اید و به چه الطافی مشمول گردیده‌اید البته از شدت سرور مانند ابر بهمن بگریید و از شدت فرح بمثابه چمن

بخندید این الطاف الآن مانند تخم پاك است که در خاک طیب طاهر
 بیفشانی چون انبات گردد و سبز و خرم شود و برگ و خوشه نماید
 و خرمن تشکیل کند معلوم گردد که چه فیض و برکتی است و چه
 موهبتی و عنایتی فنعم ما قال

دانه چون اندر زمین پنهان شود

سر آن سرسبزی بستان شود

كزرع اخرج شطاه فاستغلظ و استوی علی سوجه یعجب الزّراع در قرون
 اولی ملاحظه نمائید نفوسی که بی نام و نشان بودند چون بظلّ
 حضرت رحمان شتافتند هر يك كوكبی درخشنده و تابان شدند اعلام
 ملوك قاهره عاقبت سرنگون شد ولی رایات آن نفوس مؤمنه در اوج
 عزّت ابدیه موج زد بنیاد سلاطین جهان برافتاد ولی بنیان ضعیف آنان
 ایوان شد و از کیوان گذشت حال ملاحظه کنید که الطاف جمال
 مبارك چه موهبتی مبذول داشت و چه عزتی شایان فرمود و چه علویّتی
 رایگان بخشید فاشکروا الله علی هذا الفضل العظیم فی هذا القرن
 المجید.

۷۵ این جهان فانی را دقیقه‌ای اعتماد نه و این زندگانی خاکدان ظلمانی
 را آنی اطمینان نیست در هر نفسی احتمال زوال است و در ساعتی
 خطر عظیم در میان پس نفوس عاقله همواره دل بجهان الهی بندند و

بنفحات ریاض رحمانی زنده گردند تا توانید در فکر آن باشید که در این عالم نیستی عَلم هستی برافرازید و در این جهان بی‌بنیاد بنیان باقی تأسیس نمائید ملوک شرق و غرب عاقبت مملوک شدند و قصور معموره به قبور مطموره تبدیل شد و وسعت و فسحت صروح به تنگنای گور منتهی شد ولی بندگان درگاه کبریا از این خاکدان به جهان بی‌پایان شتافتند و از این گلخن احزان به گلشن روح و ریحان پرواز نمودند بر سریر سلطنت ابدیه استقرار یافتند و تاج و هاجی از موهبت الهیه بر سر نهادند و سراج نورانی در شبستان زندگانی جاودانی برافروختند.

۷۶ در این قرن چه قدر از خاندانهای ملوک و امرا که در نهایت عزت و غنا بودند پریشان و بی سر و سامان و فانی گشتند اما الحمد لله که احبای الهی روز بروز بنیانشان رفیع و بنیادشان متین گردید در دو جهان کامرانند و عزت ابدیه مخصوص آنان حتی در مرکز خاکدان و چون سیر در جمیع اقالیم نمائید ملاحظه کنید که جمیع ملوک سلف و خلف در صف اضمحلال و انعدام افتاده قصور محروسه قبور مندرسه گردیده نه اثری نه نشانی نه نتیجه‌ای از زندگانی بلکه کلّ مبتلا به خسران و زیان مگر آثاری مانند سپاه مغلوب پراکنده و پریشان، جند هنالك مهزوم من الاحزاب از مدائن حجر و احقاب و قبور فراعنه و

قصور اکاسره و قیاصره واضح و آشکار، لکن یک بنده فقیر حقّ ولو اسیر شد و در زیر زنجیر افتاد و بتحدید شمشیر گرفتار گشت حال حتّی در نقطه تراب علمش بلند است و مقامش ارجمند آثارش باقی و انوارش متلاّلی و ذکرش شایع و برهانش ساطع.

۷۷ ای منجذب نفحات الله، هر انسان دهقان است یکی کشتش صناعت است و دیگری کشتش تجارت است و دیگری کشتش سیاست است و امثال ذلك ولی هرچه این کشتها برکت یابد ولی ریع ابدی ندارد و توده توده خرمن سرمدی تشکیل ننماید ولی اولیای الهی چون در کشتزار حقیقت تخم افشانند فیض و برکت ابدی یابند و در اعصار و دهور خرمنهای موفور تشکیل نمایند الحمد لله تو در خطّه حقیقت تخم افشانی و دهقان حضرت یزدانی.

۷۸ هر تخمی که در کشتزار جهان هستی افشانده گردد عاقبت پزمرده شود و افسرده گردد و عاقبت چون زوان تلخ و بیفانده بار آورد این قضیه عمومی را از ملك الملوك بگیر تا مملوك و صعلوك و مفلوك، مثلاً ناصرالدین شاه پنجاه سال زرع و کشت نمود وقت خرمن حاصلاتش این بود که هباءً منبثاً گردید کأن لم یکن شیئاً مذکوراً اینست که مساعی و مکاسب و اعمال غافلین را خدا در قرآن به سراب تشبیه

فرموده میفرماید و الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمان
 ماء حتی اذا جانه لم یجدہ شیئاً مگر احبای الهی که تخم پاک در زمین
 طیب طاهر افشانند عاقبت سبز و خرم گردد و برگ و خوشه نماید و
 خرمنهای پربرکت تشکیل نماید اینست که باز در قرآن میفرماید
 کزرع اخرج شطاء فاستغلظ و استوی علی سوقه یعجب الزراع و آن تخم
 پاک تبلیغ امر الله و نشر نفحات الله است.

۷۹ ای نفوس مبارکه، الحمد لله ببرکت هدایت، مظاهر الطاف حضرت
 احدیت و مطالع انوار کوکب رحمانیت گردیدید از جهان و جهانیان
 بیزار شدید و دل مفتون دلبر آفاق نمودید و بعبودیت آستان مقدس
 پرداختید و بخدمت امر الله قیام کردید قدر این موهبت بدانید و
 بشکرانه این فضل جانفشانی در سبیل رحمانی فرمائید شب و روز
 بیاد حق مشغول گردید و بذکر آن معشوق آسمانی همدم شوید
 تضرع به ملکوت جلال کنید و توجه به مرکز جمال نمائید و حمد و
 ستایش نمائید خداوندی را که حجاب از دیده برداشت و عنایت
 بی‌پایان مبذول داشت مشاهده آیات کبری شد و استماع ندای
 ملکوت ابهی گشت پس شب و روز راحت و آسایش نجوئید و بهدایت
 دیگران پردازید تا محرومان محرم راز گردند و بی‌نصیبان از این
 فضل بی‌پایان بهره و نصیب یابند جناب آقا محسن در سبیل حق بچنگ

گرگان افتاد و بصدمة شدید گرفتار شد آن اذیت و جفا سبب شد که نور وفا درخشید و ثبات و استقامت بر امر جمال ابهی واضح گشت چون بحقیقت نگری آن اذیت سبب ظهور موهبت شد و آن ظلم و ستم باعث استقامت بر محبت اسم اعظم گشت ای یاران باوفا در این جهان نه جور ماند نه جفا و نه کدر ماند و نه صفا و نه راحت و نه رخاء و نه سرآء و نه ضرآء کلّ بگذرد ولی یاران که تحمل بلا در سبیل بهاء نمایند فوز عظیم یابند و دیگران عاقبت بخسران مبین مبتلا گردند.

۸۰ ای بنده صادق جمال ابهی، شکر کن خدا را که در ره آن یکتا دلبر مهربان صدمات نمایان دیدی و اذیت بی پایان کشیدی، زهر هلاهل چشیدی و جام تلخ نوشیدی این موهبت است و عنایت و رحمت است و ملاطفت جانی که در ره جانان فدا نکردد از تن پست تر و سری که در سبیل محبوب عالمیان قربان نشود از پا کمتر. ایام بگذرد و عمر بسر آید و هیچ حالتی نباید اما فرق است میان نفسی که ایام خویش را به هوی و هوس نفسانی منتهی نمود و نفسی که مدت حیات را وقف اشدّ صدمات در سبیل ربّ الآیات فرمود این ربیع عظیم یافت و آن به خسران مبین افتاد این از شجره حیات ثمره نجات چید و آن از باغ آمال میوه زقوم یافت این مزرعه برکت آسمانی دید و از آن

ارض جززه گیاه ناکامی روئید هل یستوی الرّابحون و الخاسرون ام
یتعادل الفائزون و المحرومون لا والله المخلصون هم الممتازون.

۸۱ ای یاران، الحمد لله سرگشته بادیّه عشقید و گمگشته صحرای محبت
الله معتکف کوی یارید و پریشان آن زلف مشکبار در سبیل الهی بی
سر و سامان شدید و بعشق جمال مبارک رسوا و پریشان.
سرگشته‌اید و سودائی و گمگشته‌اید و شیدائی این موهبت را قدر
بدانید و این فضل و کرم را مغتنم شمردید عنقریب ملوک و مملوک و
وزیر و امیر و توانگر و درویش کلّ در تحت طبقات تراب مطمور و بی
نام و نشان در زوایای قبور و شما هر یک مانند نجم بازغ از افق
حقیقت بر عالم وجود ساطع، بمرور اعصار و قرون لامع، عزّت ابدیّه
شما روز بروز افزون گردد و در انجمن بالا با رخی روشن چنان جلوه
نمائید که پرتو نورانی بر قرون و اعصار بتابد لهذا باید دمبدم
بکوشید تا سبب نورانیّت عالم شوید و شب و روز خدمت نمائید تا
باعث هدایت من فی الوجود گردید طبیبان حقیقی شوید علیلان را
شفا بخشید و زخمها را مرهم نهید نادانان را علم و عرفان بیاموزید و
گمگشتگان را بسبیل نجات دلالت نمائید جامی دیگر بدور آرید و
صهبائی دیگر بنوشانید و نشئه‌ای دیگر بخشید.

۸۲ حصول ملال از کثرت اشغال این جهان فانی دلیل توجّه به ملکوت الهی است این اوّل نفحه رحمانی است که مشام را معطر نماید و اوّل جذبه ربّانی است که قلوب را منور فرماید معلوم است که شتون اعظم این عالم عاقبتش جنون است و نفع عظیمش بپایان خسران مبین. انسان آنچه بکوشد و بجوشد چون دونده از پی سراب بشراب و عذب فرات نرسد و آنچه بدود و سعی بلیغ نماید جز یأس شدید و قطع امید نیابد و انسان کامل فیض شامل جوید و راه ربّ عادل پوید بصبح صادق دل بندد و گرد شمع لامع گردد از غیر جمال باقی بیزار شود و از هر آلاشی در کنار گردد بر خدمت امر قیام نماید و در سبیل الهی جان و دل فدا کند این نیت نورانیت قلب و روح است و روشنائی جان.

۸۳ ای بنده الهی، آنچه بینی و یابی در این جهان فانی اوهام و مجاز خالی است نه حقیقت آسمانی ایام گذشته را بخاطر آر چه بود و چه شد و چه نتیجه حاصل گشت آینده مثل سابق است و ماضی آینه مستقبل هرچه در او بینی در این خواهی دید هرچه در آن یافتی در این خواهی یافت بیک نسق و یک وتیره است ولی جمیع خلق از ماضی شاکی و به مستقبل امیدوار گمان کنند که زمان کلال و ملال بگذرد و ایامی در نهایت خوشی و حلاوت رخ نماید هیئات هیئات

این جهان عالم خاک است و این نفس منہمک و ناپاک چگونه مسرت و فرح و شادمانی و کامرانی حاصل آید هیئات هیئات مگر آنکه انسان غیر خدا را نسیان کند نظر از این جهان پستی بردارد و آنچه در جهان بالاست مشاهده نماید توجّه بملأ اعلیٰ کند و استفاضه از ملکوت ابهی آنوقت سرور دو جهان گردد و درخشندۀ جاودان شود پس روح و ریحان است و فرح و سرور بی‌پایان گل و گلشن است و نسیم صبحدم و نغمۀ مرغ چمن لطافت هواست و عذوبت ماء و حلاوت رویاست و طراوت صحرا.

۸۴ از فقر منال و به توانگری مبال و از عسرت در معیشت محزون مباش و از تنگی دست دلخون مگرد، ایامی است در گذر است و حیاتی است بی اثر و ثمر مگر نفوسی که بنفّس رحمان زنده گردند و قلوبی که بذکر حق مشغول شوند و حیات ابدیہ یابند و موهبت سرمدیہ جویند الطاف ربّانی بینند عواطف سبحانی مشاهده نمایند آیات هدی ترتیل نمایند تأیید ملأ اعلیٰ ملاحظه فرمایند این نفوس بزرگوارند و بموهبت پروردگار باقی و برقرار خواه غنی باشند و خواه فقیر خواه اسیر باشند و خواه امیر.

۸۵ فقر و غنا هیچیک فی الحقیقه نه ممدوح و نه مذموم تا نتایج هر یک در

هر شخص چه باشد، بسا که فقر سبب غنای حقیقی گردد و بالعکس و بسا غنا سبب حصول رضای الهی شود و بالعکس. پس آنچه او خواهد و مقدر فرماید باید راحت جان باشد و سلامت وجدان تا توانی جمیع شئون را فدای حضرت مقصود کن و چشم از خوشی و رفاهیت و ناخوشی موجود بپوش زیرا سراب است نه آب استدراج است نه معراج عاقبتش تلخ است نه شهد منقطع از این عالم باش و محو خداوند مهربان.

۸۶ هر ثروتی و سرمایه‌ای که از این جهان است عاقبت زیان و خسران است نهایت این است که بعضی ثروت‌ها بزودی متفرق و متلاشی شود و بعضی سالهای چندی دوام کند ولی عاقبت متلاشی شود از برای هر جمعی تفریقی است و از برای هر خرمنی تفریقی الحمد لله تو پی به کتز ملکوت برده‌ای و آن کتز لایفنی است ثروت ابدیه است نهایتی ندارد خسران و زیانی ندارد روز بروز در ازدیاد است و امید چنان است که خداوند مهربان زیان این جهان را نیز تلافی فرماید و عوض از آن را بتو عنایت نماید محزون مباش مایوس مگرد بالطاف الهی امیدوار باش.

۸۷ در این جهان فانی عاقبت هر غنائی فقر است و نهایت هر جمعی تفرقه

و پریشانی و غایت هر صحت و عزتی علت و ذلت و بی سر و سامانی لکن نفوسی که بملکوت اسرار پی بردند و از مطلع انوار استفاضه فرمودند هرچند در هدایت بینوا باشند در نهایت بکنز لایفی رسند اگر در این جهان زحمت جان و رنج روان بینند در جهان ملکوت از رحمت عظمی و گنج روان نصیب گیرند پس از اعلی مرتبه وجود تا ادنی رتبه امکان که نقطه تراب است ملاحظه نمائید و در مراتب هستی سیر و تماشا کنید جمیع کائنات حتی جمیع طوائف و ملل و نفوس و نحل رو بزوال است و در نهایت اضمحلال مگر عزیزانی که به مصر عنایت شتافتند و فقیرانی که به درگاه غنای مطلق پناه جستند و علیلانی که به دارالشفای الهی درآمدند این نفوس در جمیع مراتب وجود کوکب درخشنده‌اند و از افق ابدی چون مه تابان روشن و نمایان حتی در نقطه تراب پس ملاحظه نمائید که جمال ابهی روحی لعباده الفداء چه موهبتی در حق شما نموده و چه عزتی از برای شما خواسته و چه حیات طیبه ابدیه مبذول داشته پس شکر نمائید که باین مقام بلند اعلی فائز شدید و این فیض موهبت کبری حاصل نمودید.

۸۸ امر مهم ایمان و ایقان است و خدمت بامر الله و نشر نفعات الله و ایقاد نار محبت الله در فکر این باشید والا امور حیات دنیا در هر

صورت چه فقر و چه غنا مانند سراب میگذرد آنچه که سبب حیات ابدیه انسان است و باقی و برقرار معرفت الله است محبت الله است ایمان است ایقان است ثبوت و استقامت است در این فکر باشید و جمیع ناس را نصیحت کنید چون این حاصل همه چیز حاصل و اگر این نباشد همه چیز باطل.

۸۹ ای امة الله، دولت این جهان را قیمتی نه و عزت این خاکدان را بقائی نیست دولت باید گنج روان باشد و کنز بی پایان آن دولت محبت الله است که معدنش در جهان جاودان و کانش ملکوت حضرت رحمن.

۹۰ ای زائر مشکین نفس، حمد کن خدا را که ترك وطن نمودی و تحمل مشقت و محن کردی طیّ مراحل کرده در غربت تحصیل فنّ طبابت نمودی و بقدر امکان سعی و غیرت مبذول داشتی نهایت به بقعه مبارکه توجه کردی و مطاف ملاً اعلی را زیارت نمودی و نصائح عبدالبهاء را شنیدی. ای طبیب حبیب باش زیرا شفای طبیب موقت است ولیکن درمان حبیب الی الابد آن طبّ جسمانی است نهایت مغلوب امراض گردد و بپایان مقهور علل و اسقام شود اما علاج حبیب فائق بر امراض و غالب بر علل، در دو جهان چون مه تابان بدرخشد و هر دردی را درمان گردد. در جمیع مراتب مقصد و

مراد خدمت عالم انسان باشد و اعظم آمالت پیروی حضرت رحمان ملاحظه فرما که هر مور ضعیفی هستی خویش را اهمیت دهد و سعی و حرکت راحت و معیشت نماید حال انسان چون نظر به مور ضعیف کند چقدر تعجب و استغراب نماید که این زندگی چند روز قابل و لایق این اهتمام نه چرا این مور مهجور در طلب راحت موفور است و در آرزوی آسایش خویش و اکتساب معیشت مقهور بهمچنین این حجر و مدر و جبل و شجر نیز چون نظر به حال انسان کنند تعجب نمایند که این چه اوهام است و این چه سعی و اهتمام چرا انسان اهتمام باین عالم فانی نماید زیرا حیاتش دمی است و بحرش شبنمی يك حجر صد هزار سال باقی ماند انسان نهایتش صد سال در این جهان زندگی و آسودگی تواند فرق بسیار و بی شمار است پس باید انسان زندگی چند روز را اهمیت ندهد و ابدأ در نزدش توفیر ننماید بلکه نتایج و آثار این حیات را بطلبد و نورانیت این مشکوة را جوید آن باقی و برقرار است و مقدس از ادراك اهل افکار.

۹۱ ای بنده صابر حق، از قرار مذکور مورد باساء و ضرّانی و مبتلای پریشانی احوال، ولی از جمعیت خاطر در این عالم چه ثمری ظاهر تا از پریشانی احوال ضرری حاصل گردد هر يك حالتی است از حالات بی بقا و بی ثبات از حق میطلبم که جمعیتی بخاطرت عنایت فرماید

که تفرقه‌ای از عقب ندارد و به پریشانی منجر نگردد هرچه هست از نیست و هست میگذرد آنچه باقی و برقرار است آن مهم است و بعون و عنایت الهیه میسر بوده و خواهد بود و امور ظاهر نیز امیدم چنانست که قدری انتظام یابد.

۹۲ هر نفس هوشیار براحات و نعمت و سرور موقت دل نبندد در جمیع امور حقیقت ابدی جوید ملاحظه کن چقدر نفوس عظیمه که در نهایت اقتدار سیاسی و قوای عقلی بودند ولی عزتشان جلوه‌ای بود آمد و گذشت بکلی فراموش شدند و نتیجه مساعیشان در عالم سیاسی مدت قلیلی موجود، زمان بامتداد مدت موجی زد جمیع فانی و نسیان گردید اما نفوس مبارکی که در مسلك ملكوت سلوك مینمودند مانند تلامذه حضرت مسیح و بشارت به ظهور موعود تورات میدادند نتایج همت آنان الی‌الابد باقی زیرا در فضای نامتناهی پرواز کردند که آخر ندارد و در دریائی غوطه خوردند که پایان ندارد اما دیگران سیر در عالم محدود نمودند لهذا مفقود الاثر گشتند.

۹۳ ای یار وفادار، مردم را گمان چنین است که بهترین سعادت در این جهان نامداری است و بزرگواری و حال آنکه این وهمی است آشکار و تصویری است ناپایدار بعد از آنکه انسان از این جهان بجهان دیگر

شتافت نام و نشان چه ثمر بخشد و از این نام کجا معلوم و محسوس گردد زیرا مغز از میان رفته و باقی نیست مگر پوست ملاحظه نما که چقدر مردم در دریای اوهام مستغرقند بلی نام و نشان مبارک است اما در جهان الهی و صیت و صوت مقبول است اما در ملکوت یزدانی زیرا در آن عالم اسم عین مسماست و صفت حقیقت موصوف.

۹۴ انسان باید در جهان بالا در آئینه ابدی صفحه ملکوت پرتو شمایل اندازد زیرا عبدالبهاء در این جهان نام و نشان نخواهد در این جهان بی نام و نشانی بهتر و خوشتر است نام و نشان این جهان اوهام است اوهام ولی اگر خلق و خوی ربّانی و شمائل روحانی انسانی چنانکه باید و شاید در صفحات قلوب انطباع یابد آن نشانه ابدی است لهذا آن دوست مهربان باید قلوب صافیه بیابد تا مانند آئینه شمائل حقیقی انسان بردارد ای طالب حقیقت آئینه قلب را از زنگ و غبار این جهان فانی پاک و مجلاً کن و مقابل بعالم آسمانی ملأ اعلیٰ نما تا بقوه جاذبه محبت الله صور عالیه ملکوت ابهی و پرتو انوار حضرت کبریا در آن انطباع یابد این شمائل و انطباع ابدی خواهد بود زیرا باین انطباع کمالات ملأ اعلیٰ که شمائل جمال ابهی است در قلوب انطباع ابدی یابد.

۹۵ ای بنده حقّ، سرمست ساغر رحمانی باش و طالب عون و عنایت حضرت ربّانی اگر لذائذ وجود را در موجودی جمع نمائی ثمر و نتیجه‌ای نبخشد آن شهد عاقبت تلخ گردد و آن لذّت و حلاوت به تعب و کسالت مبدّل شود مگر شهد محبت الله که حلاوتش ابدی است و لذتش سرمدی و سبب حیات جاودانی.

۹۶ ای مظهر عرفان، امکان جهانی است پر زیان و خسران و حرمان، پایانش حسرت بی‌پایان مگر شخص مبارکی که تارك ملاعب صبیان گردد و بحقائق حکمت رحمان پردازد عالم بشر را شمع منور گردد و ریاض توحید را نفحه معنیر.

۹۷ ای متوجه بنور جمال بيمثال، عالم همه فانی و وجه پروردگار باقی کلّ شیء هالك و آنچه منسوب بحقّ جاوید و فارغ از مهالك، تو که بنده بقائی و طالب روی خدا و فراری از فنا در پس نجم آفل مرو و طالب شیء زائل مشو آنچه باقی و دائمی و سرمدی است بخواه و هرچه جاوید و بی‌پایان و بی مثل و ندید، تا فی الحقیقه عبدالباقی باشی و بنده حضرت جاوید، جوهر الجواهر بقا و صفا و ابدی و سرمدی عهد و میثاق نیر آفاق است که از یوم الست است تا شام ابد بدایتی نداشته و نهایتی نخواهد داشت و هرکس در ظلّ آن، باقی و برقرار و

هرکس خارج، فانی و ناپایدار.

۹۸ از خصائص حقیقت مظاهر مقدّسه اینست که شجره مبارکه روز بروز نشو و نما نماید و ریشه بهیچ تیشه منقطع نگردد اگر جمیع آفاق هجوم نمایند کاری نتوانند بلکه درخت بهستی روز بروز ریشه محکم نماید و فروع برویاند و شکوفه بنماید و ثمرات طیّبه بیار آرد مثل کلمه طیّبه کشجره طیّبه اصلها ثابت و فرعها فی السّماء و توتی اکلها فی کلّ حین ملاحظه کن که این سدره طوبی چگونه معرض کلنگ و تیشه اعدا گشت البتّه بیش از بیست هزار شاخه و برگش به تیغ ظلم و ستم مقطوع گردید باوجود این هزاران بلکه کرورها اوراق و فروع جدید انبات نمود تا آنکه در این ایّام سایه بر جمیع آفاق افکنده شاخ خرّمش هکاخ امریک سایه انداخت و بوی معطرش به آسیا و افریک رسیده و عنقریب سایه‌اش بر استرالیا و اروپا افکنده گردد این قوّه الهیه را چه قوتی مقاومت تواند و این اشعه شمس حقیقت را چه ابری پنهان کند.

۹۹ ای پروانه شمع آسمانی، چون کور وجود و دور شهود در جمیع مراتب و شتون عروج و صعود نمود تا آنکه حقائق کمالیه و دقائق ملکوتیه و لطائف و بدایع اسرار جمالیه که در کمون و سرائر کونیه چون دانه

و حبوب در تحت تراب پنهان و نهان بود زمان ظهور و بروزش رسید و اوان طلوع و شهودش آمد شمس حقیقت نیر اعظم آفتاب انور صبح هدایت از مطلع آمال ملوک اقلیم عرفان طالع و لائح گردید از سورت اشعه ساطعه اش جهان باطن و ظاهر و عالم اجسام و ارواح و کشور حقیقت و مجاز بجوش و خروش آمد آثار عجیب در این عصر جدید ظاهر شد و قوت غریب از عقول و افکار هویدا گشت صد هزار حکمت در صدی مخزون شد و صد هزار کواکب اسرار در مطالعی رونمون گردید بحر حقائق بموج آمد و به هر موجی صد هزار لثالی حکمت بالغه بر سواحل عرفان نثار فرمود ابر عنایت مرتفع شد و فیض بی پایان مبذول داشت خطه و دیار بگل و ریاحین گلشن و گلزار شد و بتدریج مشهود انظار گردد و قوت ابصار شود ولی هنوز نفوس بیخبرند و در خواب غفلتند.

۱۰۰ ای موقن بآیات الله و منجذب بنفحات الله، در این قرن اعظم و دور اکرم که حقائق لطیفه صافیه از اشعه ساطعه از شمس حقیقت مستفیض گشته و هیاکل توحید از این فضل کامل و فیض شامل در عرصه وجود محشور شده‌اند باید نفوس مستعدّه این لطف جلیل و فیض عظیم را غنیمت شمردند و در این کور اعظم بانوار تجلی شمس قدم منور شده از مشرق عالم بر سائر امم بذل و کرم فرمایند پس ای

عاکف کوی الهی و آشفته روی محبوب حقیقی همتی کن که نور مبین
 گردی و مطلع الطاف ربّ العالمین شوی شجر بارور پرثمری گردی و
 گوهر رخشنده پرهیزی شوی همت را بلند و مقصد را ارجمند کن روز
 امید است و تجلی تجلی فعال لما یزید حقائق نحاسیه بتماس این
 اکسیر اعظم ذهب ابریز گردد و صدور طالبین که اوعیه استفاضه
 هستند از این فیضان چون جام لبریز شود وقت را از دست مده و
 عنایت را از کف منه سعی بلیغ کن و جهد عظیم نما تا باین مقصد
 جلیل رسی.

۱۰۱ ای یاران من، شکر حضرت رحمان را که نور برهان ساطع است و
 شمع عرفان لامع نسیم عبیر محبت الله در جمیع آفاق در مرور و رانحه
 طیبه معرفت الله در شرق و غرب در نشر و نشور الطاف بی‌پایان
 حضرت یزدان چنان احاطه نموده که قطره موج دریا زده و ذره در
 شعاع آفتاب جلوه نموده عالم خاک محلّ فیض جهان پاک گردیده و
 حیز امکان مرکز سnoch الطاف رحمان گشته این چه موهبت است و
 این چه فضل و منقبت ستایش و نیایش پاک یزدان را که این بخشش
 در جهان آفرینش پدیدار نمود و احبّای خویش را در آغوش عنایت
 پرورش داد پس ای یاران من دمی نیاسائید و نفسی برنیاورید مگر
 آنکه بذکر روی و خوی او جان را زنده کنید و دل را تر و تازه

نمائید.

۱۰۲ حمد کن خدا را که مؤید و موفق به نشر میثاق شدی و بعد از صعود نیر آفاق وفا باستان مقدس نمودی از راحت و آسایش گذشتی و از آلایش این جهان فانی دیده بستی و تحمل هر مشقتی در سبیل الهی نمودی الحق در خدمت قصور ننمودی و در عبودیت درگاه احدیت فتور نکردی جانفشانی نمودی و متاعب و مشقات را در سبیل الهی کامرانی دانستی این موهبت ربّ احدیت است قدر آن را بدان و بشکرانه زیان بگشا

ای پروردگار ستایش ترا که این بنده ضعیف را مورد چنین فضل عظیم نمودی و این ذره فانیه را بخدمت عتبه مقدسه موفق فرمودی ای پروردگار قوت و توانائی بخش و قدرت و دانائی عطا فرما تا چنانکه باید و شاید هیکل وجود را بخلعت خدمت بیارایم.

ای آواره آن یار مهربان، قلب را متوجه ملکوت ابهی کن و گوش را بجهان الهی و عوالم غیب ربّانی متوجه نما ملاحظه کن که بشارات و اشارات و آهنگ جهان پنهان بگوش جان میرسد این آواز در نهایت روحانیت و انشراح بجان و وجدان میرسد در حالت توجه بملکوت ابهی و فراغت قلب واضح و مشهود شود الآن آن نغمه در نهایت لطافت بسمع عبدالبهاء متواصل نمیدانم چگونه وصف نمایم که در چه

حالتی و چه هیجانی هستم بقسمی که تکلم نتوانم ولی از شدت حبّ
 بآن جناب من دون اختیار بانشاء این نامه پرداختم باری مدد از آن
 مبدء مقدّس بطلبید و شب و روز توجّه و تبّتل و تضرّع فرمائید تا
 اشراق انوار از تجلی آن حالت بر آفاق تابد ای ثابت بر پیمان مطمئن
 باش بعون و صون جمال قدم اگر جمیع من علی الارض جمع گردند
 و احزاب از جمیع جهات هجوم آورند عاقبت مذموم و مدحور و مایوس
 و مقهور در چاه ذلّ و خذلان افتند تا چه رسد باین هزله رذله خذله
 چه که جز همز و غمز ندانند و غیر از طعن و لعن هنری ندارند.

۱۰۳ الیوم قوای روسای ادیان باجمعهم متوجّه تشّیت انجمن رحمان و تفریق
 و تخریب بنیان حضرت یزدان است و جنود مادّی و ادبی و سیاسی
 جهان از هر جهت مهاجم چه که امر عظیم است عظیم و عظمت امر در
 انظار واضح و لائح. لهذا باید بفضل و عون الهی چنان استقامت و
 ثبوتی از مستظّلین در ظلّ جناح عنایت حضرت احدیّت ظاهر و لائح
 گردد که جمیع انظار و عقول حیران شود بعد از حضرت روح
 معدودی بودند که بشریعه روح الله وارد شدند باوجود اینکه در
 بدایت عروج آن حضرت از کمال وحشت و دهشتی که حاصل شده
 بود تزلزل و اضطراب مستولی شد لکن بعد از چند روز زنی مسمّی به
 مریم مجدلیّه باستقامت و ثبوتی ظاهر شد که آن رجال را بر امر ثابت

و مستقیم نمود و بر اعلاء کلمة الله قیام نمودند باوجود آنکه بظاهر سیّاد ماهی و صباغ بودند بیمن و مبارکی امر الهی بنفحات الله مشام اهل آفاق را معطر و قلوب اهل وفاق را زنده نمودند فاعتبروا یا احبّاء الله و امنائه من ظهور هذه القدرة العظيمة و السلطنة التي كانت كالروح نافذة فی شریان جسم العالم و نابضة فيه و ارتعدت و تزعزعت منها اركان الشرك.

۱۰۴ اما قضیه اینکه در صحف از پیش نیز شمه‌ای از این تعالیم الهی موجود آن تعالیم در زمان خود ترویج گشت و تأثیر نمود حال در دست ملل مانند آیت منسوخ میماند بهیچوجه حکمی ندارد ملاحظه در ملت مسیح کنید که حال نفسی بوصایای آن حضرت الیوم عمل ننماید و همچنین نظر به اسلام کنید که بکلی از وصایا و نصایح الهی در قرآن بی‌خبرند لفظی خوانند اما از معنی بوئی نبرند و همچنین حال هرچند طوائف و ملل سائر از فلاسفه بعضی از الفاظ بر زبان برانند که دلیل بر صلح و سلام باشد یا دلالت بر حسن رفتار کند ابداً حکمی ندارد گفتگوی محض است ولکن وصایا و تعالیم اسم اعظم نافذ در قلوب، ثابت در نفوس است آثارش ظاهر انوارش ساطع آیاتش باهر و اشاراتش لامع است مثلاً ملك مقتدر امری بر زبان راند فوراً مجری و معمول گردد و آثار عجیبه در آفاق ظاهر شود آن کلمه امر را بعینه

اگر شخص مجهولی بگوید و بکمال قوت بر زبان راند ابدأ تأثیری ندهد و ثمری حاصل نگردد نفوذ کلمه ملک مقتدر دلیل بر سلطنت و اقتدار اوست ولی لفظ شخص مجهول دلیل بر عجز و ناتوانی او بهین تفاوت ره از کجاست تا بکجا هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون باری شما نظر باین بیان نمائید حتی اجعل اورادی و اذکاری کلاً و رداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً و نزد هر عاقلی واضح و مبرهن است که الیوم جسم عالم مریض است و مرض مزمن و شدید لابدّ باید که طبیعی حاذق علاج نماید هرچند طبیبان از پیش آمدند و این بیمار را علاج و ترتیبی دادند ولی هر زمانی را حکمی و هر مرضی را دوائی در ایام سلف مرض نوعی دیگر بود و حال نوعی دیگر باید بنظر حقیقت ملاحظه نمود که امراض هائله هیکل امکان را به چه معالجه توان نمود البته باید متابعت طبیب حاذق کرد که آثار مهارت و حذاقت او واضح و مشهود است و بتجربه رسیده است و شبهه نیست که امروز جمیع امراض مزمنه انسانی را داروی اعظم و دریاق فاروق اتحاد و اتفاق عموم طوائف و ملل و مذاهب بشر است و تعالیم بهاءالله از جهت وحدت عالم انسانی در نهایت نفوذ چنانکه ملاحظه مینمائید که الآن بسیار واقع که ملل و مذاهب مختلفه و اجناس متنوعه و قبائل متنافره جمعاً محفل واحد بیارایند و در نهایت محبت و الفت و یگانگی معاشرت و مصاحبت کنند و حکم یک جسم و

يك جان دارند ديگر چه امريست در عالم كه باين قوت علم وحدت عالم انسانی را در قطب امكان بلند نموده يا نمايد بانك تفكر معلوم گردد.

۱۰۵ ای یاران الهی، از شرق شمس حقیقت پرتوی بر غرب زد باختر خاور شد اقلیم بعید قریب گشت دوران نزدیک شدند و محرومان محرم علین گشتند بی نصیبان از فیض یزدان بهره و نصیب یافتند و سرگشتگان برکن شدید آمدند آهنگ ملکوت ابهی است که در شرق و غرب بلند است و نغمه یابهاءالابهی است ترانه هر دانا و هوشمند عالم کون در ترقی است و نیر آفاق پرتجلی، شمس حقیقت هرچند در سحاب جلال متواری ولی اشراق و انوارش متتابع و متعادی، بسیط زمین بفیوضات الهی عنقریب بهشت برین گردد و خطه غبرا آئینه ذروه علیا شود صور ملکوت در مرآت ناسوت جلوه نماید و فیض لاهوت مصور و مجسم گردد پس تا توانید در این میدان جولان نمائید و از این فیض بی پایان بهره و نصیب گیرید الحمد لله بندگان صادق جمال ابهائید و چاکران موافق عتبه علیا و علیکم البهاء الابهی یا احباء الله.

۱۰۶ از حوادث ایام مرقوم نمودی این امواج است پیایی میرسد و میگذرد ولی بحر امر الله باقی و برقرار لیس له نفاد، البلد الطیب یخرج نباته

باذن ربّه و الذی خبث لایخرج الّا نکدا، حضرت احدیت منهجی قویم و صراطی مستقیم ما را نمودند باید بر آن خطّ حرکت نمائیم، توجّه بتأیید و توفیق او داشته و داریم و یقین است که کلمه الله نور مبین آفاق گردد و جهان و جهانیان را روشن نماید این نزاع و جدال از کلّ اقالیم مرتفع شود و دلبر وحدت عالم انسانی در قطب امکان جلوه نماید اینست تمنا و آرزوی این مظلومان.

۱۰۷ ای قوم، انوار حقّ ساطع شده آیات حقّ ظاهر شده دریای فضل بموج آمده و آفتاب حقیقت پرتو عنایت بخشیده افق وجود روشن گشته وجه غربا صفحه نورا شده بهار الهی با عظمتی بی‌منتهی خیمه و خرگاه زده ابر رحمت در فیضانست و نیر عنایت در اشراق نسیم حیات اهدیه در مرور است و ابواب ملکوت الهی مفتوح تا کی پژمرده‌اید و افسرده بیدار شو بیدار شو هشیار شو هشیار شو.

۱۰۸ ای عبدالقادر، حضرت قادر توانا چون نظری بر عبد ناتوان اندازد معدن قدرت گردد و منبع قوت، چنگش روئین گردد و جنگش آفت شیر عرین، در ضعف اگر پشه بود در قوت باز اشهب گردد، در ناتوانی اگر مور نحیف بود در توانائی پیل عظیم شود، قوای ملک هستی را مقاومت نماید و انقلابات امکانی را مصادمت نماید پس تو

چون در ظلّ قادر حقیقی وارد توانا باش و مطمئن و دانا که روز بروز
بر قوّت ایمانت افزایش و البهاء علیک.

۱۰۹ ای یاران مهربان عبدالبهاء، این چه موهبت است و این چه عنایت و
این چه فضل است و این چه رعایت و حمایت که حضرت احدیّت
بصفت رحمانیّت بر اکوان تجلی فرمود آثار قهر مفقود انوار فضل
مشهود آثار تأیید موجود ابواب ملکوت مفتوح صلاهی جمال ابهی از
جهان غیب مسموع پس وقت استقامت است و هنگام بشارت یوم
جانفشانی است و روز شادمانی و جانفشانی عین کامرانی خاور منور
است باختر معطر است جنوب بنسیم عنایت پرهبوب و شمال شمائل
ربّ الجمال را جلوه‌گاه شهود، آفاق پرولوله است و اکوان پرزلزله نداء
بلند است و مواهب حقّ نصیب هر هوشمند، چون ابر بگریید و مانند
چمن بخندید و از خدا بخواهید که فدای آستان دلبر ابهی گردید و
قربان راه آن محبوب یکتا قدر این فیض اعظم را بدانید تا بآنچه منتهی
آمال مقربان درگاه کبریاست موفق گردید و علیکم التّحیّة و الثّناء.

۱۱۰ ای یاران روحانی من، دو بنده درگاه الهی آرزوی آن نموده‌اند که این
مسجون همدم سرّ مکنون شما گردد یعنی بجان و دل محرم راز
درون شود و از رمز مصون بیان نماید آن رمز کلمة الله است و مصون

از هر تعرّضی، نافذ است و غالب محیط است و جاذب پس باید در ظلّ آن کلمه محشور گشت و در معانی آن رقّ منشور شد آن معانی تبّتل است و تضرّع و انقطاع است و انجذاب وجد است و طرب صدق است و انصاف امانت است و دیانت شور است و وله شوق است و طرب علویّت آسمانی است و عزّت ابدی و حیات سرمدی و خصائل و فضائل انسانی بنفس رحمانی هنیئاً لمن اتّصف بهذه الاوصاف و حشر مع اولی الانصاف و خشى الحرمان و هو عین الاعتساف و علیکم البهاء الابهی.

۱۱۱ از حقیقت سؤال نموده بودید حقیقت کلمه الله است که محیی عالم انسانی است کوران را بینا کند و کران را شنوا نماید و گنگان را گویا کند و مردگان را زنده فرماید عالم دل و جان روشن کند و ظلمات غفلت و ضلالت را زائل فرماید جمال و کمال و نورانیت و روحانیت عالم وجود بکلمه الله است و اینست مرجع کلّ و مقصود کلّ و محیی کلّ و منور کلّ و مربّی کلّ و طریق وصول به این حقیقت محبت الله است چون نور محبت الله در زجاجه قلب برافروزد آن روشنائی راه بنماید و بملکوت کلمه الله برساند و اما سبب ظهور محبت الله بدان توجه الی الله است.

و اما ترقی در عالم بعد از موت، بدان که بعد از موت عالم الهیست و

ترقی در آن ممکن ولی بموهبت الهی نه بسعی و کوشش انسانی یعنی بصرف فضل ترقی ممکن است زیرا ترقی در مراتب موكول بفضل و موهبت صرفه است و اما ترقی در کمالات بمساعی بشریه جائز مثلاً ترقی حقیقت جمادی از رتبه جماد به عالم نبات بصرف موهبت است و همچنین انتقال حقیقت نباتی به عالم حیوانی آن نیز بصرف موهبت است و همچنین انتقال حقیقت حیوانی به عالم انسانی این نیز بصرف فضل و موهبت است و همچنین انتقال حقیقت انسانی به عالم ملکوتی نیز بصرف موهبت است مقصد این است که انتقالات در مراتب بصرف فضل است ولکن اکتسابات کمالات به سعی و کوشش انسان نیز ممکن است مثلاً انسان را خدا انسان خلق فرموده و از رتبه جمادی باین رتبه رسانده حال انسان بسعی و کوشش تواند که اکتساب کمالات انسانی نماید و ازدیاد فضائل و خصائل جوید پس معلوم شد که در هر عالمی قطع مراتب بصرف موهبت بوده و اکتساب فضائل بسعی و همت نیز ممکن لهذا بعد از انتقال از این عالم جسمانی به جهان الهی طی مراتب ممکن ولی بصرف فضل و موهبت الهیه.

و اما قضیه امر بهاء الله، بدان که هر امر خیری عمومی البته الهی است و هر امر الهی البته خیر عمومی اگر حق است از برای کل است و اگر نیست از برای هیچیک نیست پس امر خیر عمومی الهی را نه حصر

در شرق توان نمود و نه حصر در غرب زیرا شمس حقیقت شعاعش ساطع بر شرق و غرب و حرارتش نافذ در جنوب و شمال اختصاص به قطری دون قطری ندارد در ایام ظهور مسیح رومیان و یونانیان را گمان چنان که امر مسیح مختصّ به اسرائیلیان است و رومیان و یونانیان مستغنی از آن زیرا ملاحظه مینمودند که بظاهر رومیان و یونانیان مدنیت کامله دارند احتیاج به تعالیم حضرت مسیح ندارند این وهم سبب شد که بسیاری از فیض حضرت مسیح محروم ماندند و همچنین بدان که اساس دین مسیح و آئین بهاءالله اساس واحد است و طریق طریق واحد ولی روز بروز در ترقی است این مسلك ملکوتی در وقتی بمنزله نطفه بوده بعد بمقام جنین رسید بعد طفل مولود گشته بعد طفل رضیع شده بعد صبی عاقل گشته حال بمقام بلوغ رسیده این شمایل همان شمایل است و این هیکل همان هیکل ولی حال در نهایت طراوت و لطافت جلوه نموده این بیان شافی و کافی است خوشا بحال نفسی که باسرار پی برد و از عالم انوار نصیب گیرد والّا اگر صد هزار سال آفتاب بدرخشد و حرارت شمس بتابد سنگ و کلوخ گوهر درخشان نشود و یاقوت و مرجان نگردد پس تو حمد کن خدا را که طالب حقیقتی و با هوش و ادراک و فطانت و ذکاء و البته به اسرار پی خواهی برد و عليك البهاء الابهی.

۱۱۲ اگر بموجب وصایای بهاءالله عمل نمائی یقین بدان که نفعات روحانی مشام معطر نماید و پرتو شمس حقیقت بر دل و جان زند و موفق بخدمت عالم انسانی گردی زیرا مهربانی به خلق عبادت حضرت کبریاست ایام گذشته را نظر منما حال باید خادم ملکوت گردی و خلق و خوی را رحمانی نمائی و بصفاتِ نفوسِ مقدسهٔ ربّانی مبعوث شوی آیت هدی گردی و شمع نورانی آسمانی شوی اگر بوصایا و نصایح جمال ابهی قیام نمائی.

ای طالب حقیقت، نفوس بشر منهمک در هوی و هوسند و اسیر عالم طبیعت تا قوه الهی نباشد از ظلمات عالم طبیعت نجات ممکن نه نفثات روح القدس باید تا مرده زنده گردد طبیب حاذق باید تا معالجهٔ مرض مزمن شود رشحات سحاب لازم تا دشت و کوهسار سبز و خرم شود لهذا ممکن نیست فلاح و نجات مگر بقوه کلمه الله.

۱۱۳ ای طالب حقیقت، در جهان فرقه ها بسیار هر فرقه مبدئی دارد ولكن مبادی شان محدود است ولكن کلمه الله جامع جميع مبادی حقیقی است و از این گذشته قوه تنفیذیه اش نفثات روح القدس لهذا غالب بر جميع و محیط بر جميع است حال تو حمد کن خدا را که باین جهت جامع پی بردی و باین قوه الهیه ارتباط یافته و از اوهمات خلیقه که مانند استخوان پوسیده است رهائی یافتی از مجاز گذشتی و به حقیقت

پی بردی در هر دم هزار شکرانه نما که باین موهبت رسیدی.

۱۱۴ ای منجذب ملکوت الله، وصایا و نصایح حضرت بهاء الله فیض کلمه الله است این قوه کلیه مانند روح در عروق و شریان نافذ پس چون روح و جان تعلق بآن یابد از هوای نفسانی و شهوات این جهان فانی و شبهات ظلمانی و تعلق بشئون جسمانی البتّه رهائی یابد این قوه روحانیّه سبب احیاء نفوس شود و کوران را چشم بگشاید و کران را مستمع نماید و گنگان را گویا کند پس بموجب تعالیم جمال مبارک روحی لاحبّانه الفداء روش و حرکت کن تا آن قوه الهیه ترا در جمیع مراتب تأیید کند و نهایت آرزو حاصل گردد.

۱۱۵ ملکوت الهی بقوه کلمه الله و تأیید روح القدس در عالم وجود تأسیس شد و انوار صلح و سلام از شمس حقیقت طلوع نمود و عنقریب انوارش شرق و غرب روشن نماید، بقوای بشریه چنین ملکوتی تأسیس نمودن ممکن نه و بنغمه و آهنگ و الحان موسیقی تأسیس این سلطنت آسمانی نتوان نمود زیرا تأسیس سلطنت بجیوش قاهره و سیوف شاهره و آلات قاطعه و ادوات حرب شدید توان نمود والاّ جمعیت وحدتی از هر ملت خواه بودی خواه مسیحی خواه موسوی تأسیس چنین ملکوت نتواند نمود، قوه کلمه الله باید که اساس وحدت انسانی را در عالم

امکان بگذارد و عمومیت بشر و اخوت بنی آدم را در عالم وجود ترویج نماید حال تو توجه به ملکوت کن و بقوه کلمه الله و ثبوت بر میثاق ندا به صلح و سلام نما تا جنگ و جدال از میان برخیزد و الفت و محبت در جمیع اقطار عالم علم برافرازد آنوقت البته علل و امراض را بدون اجر و مزد معالجه نمائی و نطق بلیغ بگشائی و بیان فصیح بنمائی و اقامه حجت و برهان کنی و سبب زینت عالم انسانی گردی جهد کن تا باین مقام رسی.

۱۱۶ ای دوست حقیقی، نفوذ کلمه الله مانند روح در عروق و شریان آفاق رو به سریان است و قلب عالم در نهایت هیجان عنقریب ملاحظه نمائید که هیکل عالم ایجاد چنان بقوه روح بحرکت آید که از شدت وجد و طرب آهنگ رقص کند و پاکوبان و کف زنان نغمه‌ای ساز نماید که عالم بالا باهتزاز آید.

۱۱۷ ای دوست حقیقی، شرق منور شده غرب معطر شده جوش در امریک زد شهره افریک گشت شعله باآفاق زد لمعه اشراق زد نعره مشتاق زد آتش شلیک گشت صیت ملکوت الله ولوله در آفاق انداخت و آوازه کلمه الله زلزله در ارکان عالم افکند آهنگ ملأ اعلى بلند است و گلبانگ مرغان گلشن ابهی مسرت بخش هر هوشمند عنقریب ملاحظه

نمائی که جهان عنبرافشان گردد و خاور و باختر روشن از پرتو
 یزدان حال آن یار وفادار باید به جان و دل بکوشد تا در آن
 صفحات نار محبت الله شعله‌ای زند و شمس هدایت بتابد و آن یل
 مظهر هدایت ربّ جلیل گردد و روز بروز در کمالات عالم انسانی
 ترقی نماید چشمها گشوده شود و گوشها باز گردد و هوشها محرم
 سروش ملکوت ابهی شود اگر باین خدمت قیام کنی عون و عنایت
 حضرت احدیت را همدم یابی و در آستان مقدّس بعبودیت موفق
 گردی موهبت این خدمت در جهان روحانی عزّت ابدیه است و در
 مملکت آسمانی موهبت سرمدیه، عزّت و رفعت و ریاست این خاکدان
 فانی عاقبت یأس و حسرت است ولی موهبت جهان آسمانی باقی و
 جاودانی.

۱۱۸ ستایش پاک یزدان را که چهره یاران را مانند آتش برافروخت تا پرده
 نادانی بسوخت و هر پاک جانی آئین آسمانی آموخت و دیده از جهان
 و جهانیان بدوخت و گنج جاودانی اندوخت خوشا بحال شما که
 فرخنده طالع بودید و بلند اختر و مهرپرور و پاک‌گهر و از اهل خاور زیرا
 مهر انور از آن کشور درخشید و صبح جدید از آن اقلیم پدید شد هر
 هوشیار بیدار شد و هر پاک‌دل از بند آب و گل رهایی یافت و مانند
 مرغان آسمانی در این اوج یزدانی پرواز نمود و در گلشن راز بر

شاخسار عجز و نیاز با بلبل جانباز همدم و دمساز شد این چه بخششی است و این چه دهش که جهان آفرینش را آرایش نموده هرچند کتون نمایش ندارد ولی در آینده چنان تابش نماید که خاور و باختر را پرتو بخشایش بخشد آفرین بر این آئین که هر گوهر پنهان در کان ایران را آشکار و عیان نمود، تخم پاکی که حضرت زردشت افشانند بریزش ابر بخشش انبات کرد و کشتزار سبز و خرم شد وقت خرمن رسید و برکت آسمانی گردید گنجی که آن سرور اندوخت در این روز فیروز آشکار شد و گوهر آبدارش بر جهان نثار گشت آن تخم پاک حال نهال های بیهمال شد و گلشن توحید را تزئین نمود از حق خواهی که هر نهالی درخت تنومند گردد و در باغ و بهشت جنت ابهی پیوند شود و میوه های خوش دلپسند دهد جانتان خوش باد.

۱۱۹ ای دو بنده صادق درگاه احدیت، شمس حقیقت چون از صبح احدیت اشراق بر آفاق نمود بینایان بوجد و طرب آمدند و در ظلّ علم منشور محشور گردیدند و نعره و اطربا و فریاد یابشری برآوردند الحمد لله شب فراق منتهی شد و صبح وصال دمید یار پنهان آشکار گشت و دلبر آفاق عرض دیدار نمود یوسف رحمانی شهره بازار شد و جمال رحمان شاهد انجمن آفاق گردید اما ناهینایان ممنوع شدند محروم

گردیدند مقهور شدند محبوب گردیدند و فریاد این الشمس الطالعة
برآوردند.

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده *** حیف کاندر شهر کوران آمده
باری زلزله در ایران افتاد و این ایام ولوله در آفاق بلند شد لهذا در
بسیط زمین غلغله ظهور نور مبین است و عالم آفرینش در حرکت و
جنبش باوجود این غافلان ایران تا بحال بیدار نشدند و سر از بالین
نادانی برنداشتند پس همتی نمائید تا از بیهوشی بهوش آیند و از
ملکوت ابهی آهنک سروش بشنوند و از خاموشی برهند و به تهلل و
تکبیر و تقدیس و تسبیح حضرت بیچون پردازند شما شکر کنید خدا
را که چنین گوهر آبداری یافتید و روی از غیرحقّ تافتید و جمال
موعود را شناختید و علیکما البهائم الابهی.

۱۲۰ ای بنده حقّ، نور مطلق آفاق را چنان روشن نمود که خاور و باختر
زجاج سراج الهی گشت محبت و وفا و الطاف بیمنتها و فضل و کرم
جمال ابهی جهان را جهان دیگر کرد باوجود این بیوفایان را آرزو
چنانست که این روشنائی را ظلمانی کنند و این گلشن را گلخن
نمایند و این جنت ابهی را توده غبرا کنند و این دور مقدّس را آلوده
ترین ادوار عالم نمایند هیئات هیئات نور حقیقت را ظلمات غفلت تار
و تاریک ننمایند علیالخصوص بعد از آنکه افریک و امریک را مشتعل

نماید چشمه را فروبستن ممکن و آسان لکن دریا را چه توان نمود
 آب نهر را بریدن میسر لکن سیل عظیم را چگونه سدّ توان کرد
 عنقریب خویش را در خسران مبین دیده و خواهند دید ذرهم فی
 خوضهم یلعبون و البهاء علیک.

۱۲۱ ای عاشق حقیقت، نامه رسید و مضمون مفهوم گردید بدان رایت
 سلام بلند است و کوکب صلح اکبر درخشنده و روشن، شمع محبت
 افروخته است و خیمه وحدت عالم انسان افراخته، موعود جمیع ملل
 حضرت بهاء ظاهر و آشکار شده و بتعالیم جدیده جهان را زنده کرده
 جمیع ملل را در تحت کلمه الله گرفته و روز بروز از جمیع ادیان در
 ظلّ این خیمه وارد و متحد و متفق. سرور من در اینست که تو نیز
 باغبانی در این باغ الهی گردی و چون شمع برافروزی و هموطنان را
 روشنائی دهی و علیک البهاء الابهی.

۱۲۲ ای ابناء و دختران ملکوت، شکر کنید خدا را که پدر آسمانی در
 نهایت مهربانی است ابواب آسمان را بروی شما گشوده و ملکوت
 خویش را برای شما فرستاده و سراج منیر در قلب شما افروخته و
 نفثات روح القدس در شما دمیده و بماء حیات و نار محبت الله و روح
 معرفت الله تعمید داده و در ملکوت خویش درآورده و حیات ابدیه

بخشیده مژده باد که انوار شمس حقیقت از افق شرق تابیده مژده باد که قوای آسمانی بحرکت آمده مژده باد که قوای ارض بلرزش آمده مژده باد که آفتاب تقالید کسوف یافته مژده باد که ماه اوهام خسوف گردیده مژده باد که ستاره های عزت دنیوی سقوط یافته مژده باد که روح الله با جنود ملکوت هجوم نموده مژده باد که ملائکه آسمان در جمیع اقطار انتشار یافته مژده باد که نفحات روح القدس وزیده مژده باد که صبح بشارت دمیده مژده باد که شمس حقیقت درخشیده.

۱۲۳ ای کنیز الهی، آنچه نگاشتی ملاحظه گردید اگر خواهی که پی باسرار ملکوت الهی بری از عالم تقلید بگذر و ببصر خویش نظر نما و بگوش خود بشنو و بدقت ملاحظه کن امر مسیح را و همچنین امر جمال مبارک ابهی را حضرت مسیح وقتی که صعود میفرمود معدودی قلیل مؤمن و موقن گشتند و اعظم حواریین پطرس جلیل بود باوجود این سه مرتبه حضرت مسیح را انکار نمود لکن امر جمال مبارک را ملاحظه نما که در وقت صعود صد هزاران نفوس در ظل علم مبین محشور بودند و در کمال ثبوت و رسوخ بودند و برهان بر این آنکه صد صد با نهایت فرح و مسرت به مشهد فدا شتافتند و جان و مال نثار کردند از جمله واقعه یزد است البته شنیدی که رجال و نساء

چگونه جانفشانی نمودند و در نهایت استقامت بتیغ جفا پاره پاره گشتند ملاحظه نما که چقدر امر عظیم است و همچنین صیت حضرت مسیح در زمان حضرت مسیح در فلسطین منتشر شد اما صیت جمال مبارك در ایام الله جهانگیر گردید و حضرت مسیح در مقابل شردمه‌ای از قوم یهود مقاومت نمود و اکثر اوقات در صحرا و بیابان مخفی بود و جمال مبارك واضحاً مشهوداً در مقابل جمیع ملل و دول قیام نمودند حضرت مسیح به هیروودس و پیلاتس که دو والی ارض مقدس بودند کتابی تحریر فرمود اما جمال مبارك به جمیع ملوک عالم خطابهای کافی وافی ارسال فرمود پس بدان که این امر چقدر عظیم است هرچند سائرین غافلند تو بیدار شو و بتقلید آباء و اجداد رفتار منما عنقریب ملاحظه خواهی فرمود که عَلم الهی در جمیع اقطار ارض بلند گردد و پرچم حقیقت موج زند از خدا خواهم که دیده حقیقت باز نمائی و بحقیقت پیبری و سبب نورانیت این عالم ظلمانی شوی و عليك التَّحِيَّة و الثَّناء

۱۲۴ از ربّ کریم امید چنین است که روز بروز رخ برافروزی و بر عرفان و ایمان و ایقان بیفزائی، سرور جنود روحانی گردی و امیر جیوش آسمانی شوی شهر بند دلها را بگشائی و قلاع قلوب را فتح نمائی این قوه جندیّه را سپاه آفاق مقاومت نتواند زیرا سلاحش عرفان و ایقان

است و شمشیرش نور جهانگیر، قوای جسمانی مقاومت جنود ارضی نماید نه مبارزه با لشکر آسمانی چنانچه هزاران بار تجربه گردیده قوم ثمود عنود عدو صائل بودند ولی قوه حضرت صالح را حائل نگشتند و قوم عاد هرچند بیداد نمودند باوجود این سیف روحانی حضرت هود مغمود نشد و نار الله الموقده مغمود نگشت و نمرود ذلیل هرچند صلیل سلاح را به مسامع آفاق رساند ولی خلیل جلیل را مقاومت ننمود و قبطیان گمراه هرچند صف سپاه آراستند ولی با حضرت موسی حرب و جدال نتوانستند و یهود جحود هرچند عربده نمودند و جمال موعود را نار مغمود انگاشتند و فریاد و صیحه برافراشتند و بانواع اذیت و جفا برخاستند ولی عاقبت مقاومت نتوانستند و صنادید حجاز سید بطحاء را انواع اذیت و جفا کردند و بقدر مقدور صدمه زدند و بابتلاء انداختند بلکه سید ابرار از شدت هجوم هجرت فرمود و در یثرب اعلاء کلمه الله فرمود بعد اقوام مختلفه و ملل متعدده متفق شدند و حرب احزاب حاصل گشت و آن مرکز انوار محاصره شد باز مقابله نمودند این مختصر از تجربه های سابق است ولی صد افسوس که قوم لاحق چون ملتفت باین امر فارق نیستند باز در نهایت غفلت مقاومت جمال موعود خواهند و بصد هزار تیر جفا و تیغ خطا در هجومند عنقریب ملاحظه خواهند نمود که خطائی عظیم نموده‌اند بحر محیط را تضییق جویند و ابر ربیع را از فیض بدیع منع سریع خواهند

هیئات نسیم صبا از ملکوت ابهی منقطع نگردد و رائحة مشک وفا از گلشن ابهی منسوخ نشود در ایام حضرت مسیح امر مبارک از حوالی بیت مقدس تجاوز ننمود آنچه واقع بعد حاصل و در ایام سید بطحاء روح المقربین له الفداء صیت جلیل محصور در حجاز بود ولی آوازه این امر عظیم در ایام مبارک به شرق و غرب رسید و الواح ملوک صادر، این قوم پرلوم شنیدند و فهمیدند که سید ابرار را قوم جفاکار مقاومت نتوانستند، باز غافلند که این امر مبارک عظیم زلزله در آفاق انداخته و این طوائف ضعیفه مقاومت نتوانند فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین

۱۲۵ ای یاران عبدالبهاء، این را بدانید که عبدالبهاء مانند گلشن بشبنم یاد یاران نهایت طراوت و لطافت یابد و مذاقش بذکرشان حلاوت جوید و از حضرت احدیت توفیق طلبد که قلوب دوستان الهی چون گلستان رحمانی برشحات سحاب عنایت نهایت نضارت و طراوت یابد ای یاران قدر این زمان را بدانید و موهبت این عصر رحمانی را غنیمت شمردید قرن اول است و عصر ظهور جمال قدم عنقریب مشاهده خواهید نمود که آفاق عالم منشور اسم اعظم گردد و اخلاق امم مجذوب آن نور مکرم آهنگ تقدیس در محافل توحید بفلک اثیر رسد و ترتیل آیات ربّ مجید نغمه‌اش اهل ملاً اعلی را بطرب آرد جهان جهان

دیگر شود و کیهان مطلع آن روح جانپور گردد صیت ربّ جلیل
جهانگیر شود و سبحان ربّی الابهی از جمیع آفاق بلند شود پس
خوشا بحال آن نفوسی که عنوان این دفترند و طغرای این منشور
اسم اعظم و علیکم التحیة و الثناء.

۱۲۶ آیتها المقبله الی ملکوت الله، اعلمی انّ الکلمة عبارة عن المعانی الکلیة
الالهیة و هذه المعانی كانت معلومات لله ثمّ ظهرت و تحققت هذه
المعانی و الاسرار فی الحقیقة العیسویة و هذا معنی تجسّد تلك الکلمة
ای ظهورها فی الحقیقة الساطعة فی ذلك الجسد و لا شكّ انّ تلك
المعانی الکلیة الّتی هی معلومات الله كانت فی عالم الاحدیة عین الحقّ
لانّ فی عالم الحقّ وحدانیة صرفة و لا شكّ انّ تلك المعانی الکلیة
الفائضة من الربّ علی الحقیقة المسیحیة كانت هی سبب ایجاد
الکائنات و ظهور الموجودات و انّی اختصرت فی البیان ولكنّ اظهرت
لك حقیقة التّبیان فتفکّر فی حتّی یفتح الله علی قلبك ابواب المعانی و
تعرفی تمام معانی هذا البیان.

۱۲۷ ای ثابت بر پیمان، انجمن ادیان در پایتخت ژاپون امسال تاسیس
گردید جمعی از اطراف بآن دیار شتافتند تا در اصول شرایع خویش
مذاکره نمایند و هر یک را آرزو چنان که آن انجمن را به دین خویش

دعوت نماید و اثبات حقیقت مذهب خود بنماید، این انجمن مذاکره در سیاسیات ادیان نماید مقصد اینست که امر سیاسی است نه انجذابی و اعتقادی و توجه الی الله و اشتعال بنار محبت الله، این انجمن تأثیر حقیقی ندارد زیرا سیاسی دینی است ولی آنچه تأثیر دارد و سبب نفوذ کلمه الله است و قلوب را منجذب مینماید آن نفعات قدس است و بشارات الهی است که اعضای آن مجلس ابدأ در فکر آن نیستند بناء علیه اگر احبای الهی بآن دیار روند و بقوه کلمه الله و نفثات روح القدس و ترتیل آیات توحید با اهالی آن دیار ملاقات نمایند البتّه نتایج عظیمه حاصل گردد و رائحه طیبه گلشن اسرار مشام اهل آن دیار را معطر نماید بسیار مفید است اگر بعضی از یاران الهی همتی نمایند و از امریک بآن صفحات شتابند... ای بنده الهی البتّه از ظهور قوه نامتناهی در این عصر مجید آثار عجیبه در عالم آشکار گردد و تغییرات عظیمه در حال و استقبال مشاهده شود زیرا کلمه الله مانند روح است و عالم امکان مانند جنین در رحم مادر از قوه روح این جنین حالات متنوعه پیدا کند و از هیئتی به هیئتی انتقال نماید علی الخصوص در ایران که از قوه کلمه الله آثار عظیمه ظاهر خواهد گردید.

کردی و توسل بحضرت کبریا نمودی مومنی و موقن منتبھی و بیدار دانائی و هوشیار بدان که حقیقت کلمه الله را جز نفس کلمه ادراک ننماید زیرا حقیقت کلمه مقدس از ادراک مادون است و سائر نفوس در ظل کلمه هستند هر مادونی ادراک مافوق نکند مثل حجر و شجر هرچه ترقی نماید ادراک حقیقت حیوان ننماید و حیوان هرچه ترقی نماید حقیقت انسان ادراک نکند پس انسان هرچه ترقی کند بحقیقت کلمه الله پی نبرد نهایت درجه آنست ادراک فیوضات و تجلیات کلمه الله کند.

۱۲۹ ای یاران روحانی من، مدینه خوی از بدایت طلوع صبح هدی جمال اعلی معروض مرور نفحات الله بود و مورد عنایت جمال ابهی لهذا امید و طید است که نور احدیت را انتشاری عجیب در آن خواهد شد الحمد لله که حال نفوسی مبعوث شده اند ثابت بر دین الله و راسخ بر میثاق الله البتّه تأیید شدید جلوه نماید و نار موقده الهیه شعله مزید زند و تجلی طور لعمه نثار کند و تعالیم الهی ترویج گردد و احکام ربّانی ترتیل شود و آداب و روش و سلوک روحانیان چنان تأثیر نماید که بهشت برین گردد بکمال عجز و نیاز از حضرت پروردگار التماس و استدعا نمائیم که آن یاران الهی را در هر دم حیاتی جدید احسان کند و لطف بدیع مبذول دارد و اهتزاز و انجذابی عنایت

فرماید که آن اطراف جلوه‌گاه الطاف گردد و آن اقلیم جنّة النعیم شود و بهشت برین گردد هرچند تعرّض اعدا شدید است و قلوب قاسیه مانند حجر و حدید باوجود این کلمه الله را چنان نفوذی عجیب که در صخره صماء تأثیر کند و جسم حدید را بقوه جاذبه برهاید ملاحظه کنید که کلمه الهیه را چه تصرف و نفوذی است اهالی امریک جمع اهل آسیا را همج رعاع معتقد بودند و ابدأ اعتنائی بهیچوجه نداشتند بلکه چون امم متوحّشه را تمثیل و تشخیص میکردند مانند طوائف آسیا میگفتند حال ملاحظه فرمائید که نفوذ کلمه الهیه چه کرده که چنین نفوس را چنان خاضع و خاشع فرموده که پرستش نیر اعظم نمایند و ایران را بیت الشرف شمس حقیقت دانند همین از برای هر منصفی کفایت است که این قوت و قدرت الهیه است و این نفوذ نفوذ کلمه ربّانیه باوجود این اهل ایران در اشدّ حرمان فواحسرة علیهم آنان که دور بودند نزدیک شدند و نزدیکان غافل گشتند اینست که حضرت مسیح میفرماید از جمیع ممالک عالم داخل ملکوت میشوند و ابناء ملکوت خارج میشوند سبحان الله این چه حکمت است بلکه ظهور قدرت کلیه الهیه است تا جمیع بدانند که مقدر حقیقی و معطی و هادی و واهب و مؤید حضرت کبریاست یختصّ برحمته من یشاء، قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك عن تشاء تعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء بیدک الخیر انک لعلی

کل شیء قدیر.

یا احباء الله ان الله اختار الاصفیاء و انتخب الاتقیاء للدخول فی ملکوتہ الاعلی و الخلود فی جنۃ الابهی و وفقهم علی اعلاء کلمۃ الله و ترتیل آیات الله و ابراء الاکمه و الاصم و الابلکم و احیاء الموتی و جعلهم ملائکة السماء و مفاتیح باب الهدی و مهابط الهامه و مشارق انواره و مواقع نجومه و شهب رجومه و مصابیح افلاکه و مناشیر برهانه و دلائل حجته و بشارات رحمته طوبی لهم من هذا الفضل العظیم و بشری لهم من هذا الفوز المبین و علیکم التحیة و الثناء.

۱۳۰ ای منجذب ملکوت الله، وصایا و نصایح حضرت بهاء الله فیض کلمۃ الله است این قوه کلیه مانند روح در عروق و شریان نافذ پس چون روح و جان تعلق بآن یابد از هوای نفسانی و شهوات این جهان فانی و شبهات ظلمانی و تعلق بشئون جسمانی البته رهائی یابد این قوه روحانیه سبب احیاء نفوس شود و کوران را چشم بگشاید و کران را مستمع نماید و گنگان را گویا کند پس بموجب تعالیم جمال مبارک روحی لأحبائه الفداء روش و حرکت کن تا آن قوه الهیه ترا در جمیع مراتب تأیید کند و نهایت آرزو حاصل گردد و علیک البهاء الابهی.

۱۳۱ شکر کنید خدا را که شما را از میان جمیع خلق انتخاب نمود و به

چنین موهبت عظمی موفق کرد تا هر يك در ملكوت الهی داخل و مانند ستاره درخشنده و تابان گردید این موهبت هدایت کبری حال چندان نمایشی ندارد ولی در قرون آتیه شرق و غرب را روشن نماید ملاحظه کنید که در ایام حضرت مسیح له المجد کسی اهمیت بهدایت حواریون نمیداد می‌گفتند نفوسی سیّاد ماهی در دور شخصی جمع شده‌اند و حرفی میزنند بلکه استهزاء می‌نمودند چنانکه هر نفس مبارک مسیح میخندیدند و بر آن وجه نورانی صبیح ملیح آب دهن می‌انداختند لکن بعد ملاحظه کنید که آن هدایت سیّادان ماهی صیتش به جمیع آفاق منتشر شد و الی‌الآن تمجید و تبجیل می‌گردد.

۱۳۲ ای ثابت بر پیمان، گویند اسفندیار روئین تن بود ولی پایان از تیر پرآن چشم جهان‌بین تاریک شد و زخم را مرهم نیافت اما یاران الهی چنان جسم روئین دارند که از تیر، چشم بینا گردد و از تیغ، جان زندگی جاودان یابد روئین تن این است که اگر جمیع آفاق جمع شوند آسیبی نتوانند زیرا محبت الله حصن حصین است و قلعه متین اسلحه آهنین را تأثیری نه بلکه جمیع توپهای دول عظیم را بقدر ذره‌ای نفوذ و تدمیری نیست حال الحمد لله تو تنی روئین داری و جانی در نهایت سکون و تمکین، خوش باش.

۱۳۳ ای یاران الهی، الحمد لله در سایه امید آرمیده‌اید و بسرمنزل مقصود رسیده و پرده و حجاب دریده و مشاهده آیات کبری نموده متشبث بذیل کبریائید و سرگشته کوی جمال ابهی این بساط موهبت اندر موهبت است و این باب رجا گشوده بر روی اهل عالم ولی بعضی محرم رازند و بعضی محروم از این ناز و نیاز شما شکر نمائید که موفق باین الطاف گشته‌اید.

۱۳۴ ای موقنین ای موقنات، فیض قدیم خداوند رحمن رحیم را مشاهده نمائید که چقدر عمیم است و عظیم آن تشنگان را بهچشمه حیات دلالت فرمود و آن گمگشتگان را بطریق نجات هدایت کرد طالبان را بکوی خویش راه داد و عاشقان را بمشاهده روی خود موفق نمود روی او جلوه رحمانی بود که آفاق را احاطه نمود فی الحقیقه در یک مقام جمیع دوستان بلقay روحانی فائز و بمنقبت عظمی حائز شکر کنید در ظلّ چنین پروردگاری درآمدید و بدرگاه چنین بزرگواری منتسب گشتید و بفیض حضرت رحمن موفق شدید و بموهبت حضرت یزدان مؤید گشتید.

۱۳۵ گویند که ما شاء الله کان، یعنی هرچه خدا خواهد واقع خواهد شد در آیه قرآن میفرماید یا ایّها النفس المطمئنة ارجعی الی ربّک راضیه

مرضیة، اطمینان مافوق ایمان است چنانچه در آیه مبارکه میفرماید او لم تؤمن قال بلی ولكن لیطمئن قلبی، استعداد لازم است هرچه استعداد بیشتر یابی اطمینان بیشتر حاصل گردد آئینه هرچه بیشتر صفا یابد انوار آفتاب بیشتر بتابد اما اگر بر حالت واحده ماند و طلب ازدیاد ضیاء کند قد جفّ القلم و طویت الصحف.

۱۳۶ ای مقبل الی الله، دریای بخشایش پرجوش گشت و بخروش آمد موجی بر سواحل وجود زد حقائق موجودات را غرق فیوضات نمود بعضی مانند خاک پاک از این فیض گل و ریحان انبات نمودند و بعضی مانند صخره صماء از این عطا بی بهره ماندند تأثیری نکرد و نفوذی ننمود زیرا ظهور فیض و بخشایش منوط به استعداد است اگر استعداد عنایت شود فیض قلیل سبب خیر کثیر گردد و الا فیض بی پایان مورث حسرت و خسران شود چنانکه ملاحظه مینمائی که ریزش باران در ارض جرزه خار مگیلان برویاند و عليك التّحیة و الثّناء.

۱۳۷ فیوضات ملکوت ابهی مشروط به استعداد و قابلیت نیست نفس فیض عین قابلیت گردد چنانکه نفس فعل چون از فاعل به منفعل رسد انفعال گردد مثلاً کسر چون از فاعل انتقال به منکسر نماید انکسار شود در اینمقام قابل و مقبول، استعداد و فیض، شیء واحد است پس

فیوضات ملکوت ابهی بهیچ قیدی مقید نیست قطره را حکم دریا دهد و ذره را آفتاب کند چنانکه ملاحظه مینمائی نفوسی را مبعوث نموده که از قطره کمتر بودند لکن امواج بحر اعظم برآوردند و طوفان محیط اکبر ظاهر کردند در اینمقام استعداد و قابلیت را حکمی نه بلکه حکم بر نفس فیض است.

۱۳۸ در خصوص آیه انجیل مرقوم نموده بودی که از قرائن واضح میشود که در یوم ظهور مسیح جمیع نفوس استماع ندا نمایند و اطاعت کنند. بدان که ایمان بر دو قسم است قسم اول ایمانی بلسان و اطاعت بارکان و باختیار انسان و نوع ثانی ایمان، ایمان وجودی است و اطاعت طبیعی هیچ شبهه مدار که جمیع کائنات در یوم ظهور مسیح چه در اول و چه در ثانی ایمان وجودی داشتند به حضرت مسیح و اطاعت طبیعی زیرا کائنات فرعند و مسیح اصل، فرع تابع اصل است و مطیع و مؤمن بآن، کائنات بنیان است و مسیح اساس، بنیان به اساس قائم، کائنات بمنزله شاخ و برگ و شکوفه و ثمر و مسیح ریشه درخت، یقین است که شاخ و برگ و شکوفه و ثمر تابع شجر، این ایمان وجودی است و اما ایمان عرفانی که آن عبارت از معرفت الله است و ادراک آیات الله این در هر عصر المدعوون کثیرون و المختارون قلیلون هذا هو الحق.

ای بنده الهی در امتحان مانند جبل راسخ باش و مانند شمع برافروز و بهدایت و تربیت نفوس مشغول شو با جمیع اقوام عالم مهربان باش و بکلّ ملل خیرخواه، خدمت و محبت بعالم انسانی نما و سبب سعادت بشری باش خلق را بخدا بخوان و کوران را بینا کن و کران را شنوا نما.

۱۳۹ ای ثابت بر پیمان، انسان منصف چون نظر بخویش نماید بنهایت عجز و ابتهال متّصف شود، ملاحظه نماید که از ذره کمتر است و از خاک پست تر چون نظر بالطاف و فیوضات نامتناهی در قرن ظهور کند ذره وار در شعاع شمس حقیقت نمودار گردد الطاف جمال مبارک است که پشه را غضنفر بیشه قدرت کند و عصفور را عنقاء مشرق نور نماید ستاره سها را آفتاب انور کند و ذباب را عقاب شکارافکن نماید این از موهبت جلیل اکبر است نه استحقاق و استعداد شخص بشر لهذا بدرگاه خداوند یگانه شکرانه نما که ملتفت عجز و فقر خویشی و سرمست جام فنا در نزد بیگانه و خویش.

۱۴۰ شکر کن خدا را که در این عصر جدید و قرن بدیع موجود و مولود شدی تا ندای حضرت موعود شنیدی و به جمال معبود توجه نمودی و بمقام محمود رسیدی هرچند در این جهان پر چون و چند علو این

مقام معلوم و مشهود نه ولی این موهبت مانند شمع آسمان در جمع روحانیان در ملاً اعلی ظاهر و عیان گردد.

۱۴۱ محرک لسان محبت الله است و وله و انجذاب، محبت الله زبان لال را گویا کند و گوش کر را شنوا نماید نطق فصیح الهام کند و معانی بدیع تلقین فرماید پس از خدا بخواه که نار محبت الله در تو چنان فوران نماید که مانند بلبل گویا گردی امیدم چنان است که شعله آتش شوی و شب و روز آرام نگیری و متصل در گفتگوی امر الله باشی.

۱۴۲ انسان در ظلمت ضلالت جز غم و کدورت نیابد همیشه مایوس و محزون و دلخون است ولی چون نور ایمان در ساحت قلب بتابد سرور ابدی جلوه نماید و ظلمات غم و کدورت نماند مایوس امیدوار شود و محزون غرق دریای فرح گردد سرور ابدی که از پی حزنی ندارد لهذا شکر کنید خدا را که از این کأس سرور بهره و نصیب گرفتید و از نورانیت بشارات الهی ظلمت کدورت بکلی زائل شد از الطاف الهی امیدوارم که روز بروز این شادمانی ازدیاد یابد.

۱۴۳ ای مشتاق ملکوت الله، ملکوت الهی مانند آسمان است طیور تقدیس

در این فضای نامتناهی پرواز نماید اما حشرات ارض محروم از این پرواز، تو شکر کن خدا را که الحمد لله از فرط محبت الله بال و پر یافتی و باین اوج اعلی پرواز نمودی و بنور هدایت روشن گشتی و استفاضه از عالم ملکوت نمودی به جان و دل بکوش که بنت ملکوت شوی و از جهان الهی خبر گیری.

۱۴۴ ای دوست عزیز، هرچند شخص نیکوکار در درگاه پروردگار مقبول است ولی اول دانستن است و بعد عمل نمودن شخص کور هرچند صنعتی لطیف و بدیع ظاهر مینماید ولی خود از دیدارش محروم حیوانات چقدر زحمت انسان را میکشند و بار برمیدارند و راحت میبخشند ولی چون نادانند از این تعب و زحمت مکافات نمیبرند ابر میبارد و گل و ریاحین میپرورد و دشت و صحرا و باغ و اشجار سبز و خرم میکند ولی چون از نتایج و ثمر آن بیخبر است لهذا تمجید نگردد و توصیف نشود و هیچ نفسی ممنون و خوشنود از او نگردد این چراغ روشن است ولی از اینکه بیخبر است کسی از او ممنون نگردد و از این گذشته نفس نیکوکار و خوشرفتار البته از هر افقی مشاهده انوار نماید اقبال کند فرق اینجاست ایمان دانستن است و عمل خیر مجری داشتن.

از تناسخ سؤال نموده بودی تناسخی که مفهوم خلق است باطل

است ولی در انجیل اشاره به رجوع است و آن رجوع صفات است نه ذات تفصیل در رساله ایقان مشروح و ترجمه گردیده و مطبوع شده آنرا مطالعه نمائید اما فرق میان مسیح و سائرین این است که مسیح جان بود و سائرین جسمند مسیح آفتاب بود و سائرین آئینه، مسیح حق بود و حیات ابدیه میبخشید و سائرین مرده‌اند و کسالت و غفلت بخشند.

و سؤال از ارواح بشر نموده بودی اهدا فانی نکردد باقی هستند ولی ارواح نفوس ربّانی حیات ابدی یابند یعنی باعظم درجات کمال رسند اما ارواح نفوس غافله هرچند باقیند ولی در عالم نقص و احتجاب و جهالت این مختصر جواب است تحقیق و تعمق نما تا بحقیقت اسرار مفصلاً اطلاع یابی مثلاً جماد هرچند وجود و حیات دارد بالتسبیه بانسان معدوم صرف و محروم از حیاتست زیرا انسان چون از حیات به ممات انتقال، وجود جمادی حاصل کند در اینصورت حیات جمادی ممات انسانی است.

۱۴۵ ای دو ورقه مطمئنّه، موهبت الهی تخصیص به ذکور و اناث ندارد و فیض ابدی شامل جمیع است هر نفس که بنفّس رحمان زنده گردد ربّانی است چه ذکور و چه اناث و هر جان که در سبیل جانان انفاق گردد حیات ابدیه یابد خواه رجال و خواه نساء پس تا توانید

بکوشید تا عصمت کبری و عفت جهان بالا و عرفان حضرت کبریا و هدایت کبری و موهبت عظمی و علویت کنیزی جمال ابهی جلوه نماید تا مانند شمع بفضائل عالم انسانی روشن گردید.

۱۴۶ ای دوستان ای راستان، الطاف جلیله حضرت یزدان را ملاحظه نمائید که چگونه مانند مه تابان آشکار و عیان است بسا نفوس که سالها به عبادت برخاستند و تحصیل علوم نمودند و بفنون اطلاع یافتند و بمراقبه وقت گذراندند و فیض مکاشفه آرزو نمودند باوجود این چون نیت پاک نبود محروم گشتند و در میدان عرفان مهزوم شدند و خدا چون نظر به دلهای شما فرمود صفحه پاک یافت تابناک کرد و رشک افلاک فرمود این تاج هدایت را بر سر شما نهاد و این ردای عنایت را در بر شما کرد عارفان پر اوهام را محروم نمود و شما را محرم راز فرمود پس بشکرانه این الطاف الهیه بروش و سلوکی قیام نمائید که نفحات طیبه قدسیه اش جهان را معطر نماید و مانند مشک جان شرق و غرب را معنبر فرماید.

۱۴۷ ای بندگان الهی، شکر خدا را که بنور هدی مهتدی شدید و منجذب بنفحات قدس از ملأ اعلی، پرده اوهام دریدید و بساط جهل و عمی پیچیدید و بنفحه مشکبار از گلشن اسرار مشام معطر نمودید از

اهریمنان بریدید و به یزدان پیوستید و حضرت رحمان پرستیدید بعد
 از محرومی هزاران سال محرم راز گشتید و بعد از گمراهی مدتی
 مدیده به شاهراه هدایت راه یافتید این بدرقه عنایت بود و صرف
 موهبت ذلك من فضل الله یوتیه من یشاء و یختص برحمته من یشاء و
 یرحم من یشاء الی صراط مستقیم هر بخششی و موهبتی شاید بسعی و
 کوشش انسان حاصل گردد ولی موهبت هدایت صرف فضل است
 لهذا باید شب و روز بدرگاه احدیت شکر و حمد نمائید که الحمد لله
 بجنّت نعیم پی بردید و از عین تسنیم نوشیدید از فضل موفور بهره و
 نصیب بردید و از آن ابرار یشربون من کأس کان مزاجها کافوراً
 بهره یافتید حال بشکرانه خداوند یگانه بر اعمال مبروره قیام نمائید و
 با عالمیان دوست مهربان شوید بخدمت نوع بشر پردازید و بمحبت
 عالم انسانی مبعوث گردید بیگانه را خویش بینید و اغیار را یار
 شمرد بدخواه را خیرخواه دانید و پرگناه را بیگناه شمرد عدو
 عنود را محب و دود دانید و ظلوم جهول را باوج قبول درآرید یعنی
 دشمنان را مانند دوستان بنوازید و بانتقام پردازید کسی را میازارید
 و خاطری مرنجانید بلکه هر دردی را درمان گردید و هر زخمی را
 مرهمی شایان و رایگان شوید مظاهر رحمت پروردگار باشید و مطالع
 نور موهبت کردگار.

۱۴۸ ای طالبان حق، مجاهده و طلب حق حمل ثقیل است و امانت ربّ جلیل، آسمان و زمین تمکین ننماید لهذا عالمان و فاضلان بی طلب محروم گشتند و شما چون طالب حق بودید و مجاهده کردید محرم راز شدید و با دلبر اسرار همدم و همراز گشتید این هدایت موهبت است و از الطاف خفیّه حضرت احدیت لهذا نصیب هر خسیسی نه و بهره هر غافل سفیه نیست هر غزالی را نافه مشکین نه و هر گیاهی را رائحه عنبرین نه و هر شجری را فاکهه شیرین نه و هر نابتی را اصل ثابت باتمکین نه پس شکرانیت این موهبت بجا آرید که هدایت یافتید و بعرفان حضرت یزدان فائز گشتید و شکرانه این عطا قیام بگفتار و رفتار و کردار بموجب تعالیم جمال ابهی است.

۱۴۹ ای ثابت بر پیمان خوش باش که از نسیم جانپرور عنایت بیدار شدی و هوشیار گشتی و هدایت یافتی و مظهر یختصّ برحمته من یشاء گردیدی این هدایت کبری مانند سراج است و دهن این سراج محبت الله و شعاع ساطعش اخلاق رحمانی و روش و سلوک یزدانی این میزان است هر نفسی را نظر باعمال و رفتار او نمائید تا ثمره وجود مشهود گردد و رایت هدی بنفحات قدس موج زند.

۱۵۰ ایها الطیر المترنّم فی ریاض معرفة الله، تالله الحقّ قد فتح ابواب

الملکوت و ارتفع النداء من ملکوت السماء ادخلوا بسلام آمین قد
 دخل فيه کل نفس ذاق حلاوة محبة الله و انتظر لظهور ملکوت الله و
 توجه الى الافق الاعلی هنيئاً لكل من له نصيب من هذه الموهبة التي
 كانوا يتمنونها المقدسون في القرون الاولى و لك البشارة من هذه الموهبة
 و لك النصيب من هذا النور المبين فالشكر لله على ما هدى و ادار كأس
 العطاء و انزل مائدة السماء التي من اكل منها لن يموت ابداً و عليك
 التحية و الثناء

۱۵۱ ای جانفشان یار بی نشان، هزار عارفان در جستجوی او ولی محروم و
 مهجور از روی او اما تو یافتی تو شناختی تو نرد خدمت باختی و کار
 خود ساختی و علم فوز و فلاح افراختی طرفه حکایتی و غریب بشارتی
 آنانکه جستند نیافتند آنانکه نشستند یافتند استغفرالله جستجویشان
 جستجوی سیراب بود نه تشنگان و طلبشان طلب عاقلان بود نه
 عاشقان،

عاقلان خوشه چین از سر لیلی غافلند

کاین کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را

عاشق نشسته به از عاقل متحرک و البهاء عليك.

۱۵۲ خداوندی را ستائیم و پرستش نمائیم که جهان هستی را بپرتو

بخشایش زینت و آرایش بخشید و حقیقت وجود را بصور نامتناهی
منحل و پادشاهی عطا فرمود چون بدیده بینا نگری کائنات هر يك
مانند دلبر در کمال صباحت و ملاحظت جلوه نموده و هر يك مرکز
حکمتی و مصدر موهبتی و مظهر عنایتی مشاهده میشود. جمیع کائنات
بر نظم طبیعی بدون اراده در جنبش و حرکت است لهذا بمنتهی
موهبت در عالم خویش مفتخر، در میان کائنات ذی روح را اراده و
اختیاری است و حرکت و اکتسابی، حیوان در اسفل درجات ذی روح
است ولی چون مؤید به عقل و هوش نه اگر حرکتی مخالف نظم طبیعی
نماید در این غرور معذور زیرا بمقتضای طبیعت متحرک و اسیر
غیرتمسک اما انسان که اشرف کائنات ذی روح است و متحرک به
اراده و مؤید به عقل و هوش لهذا باید در جمیع کمالات فائق بر
کائنات باشد و اگر از این موهبت محروم بغایت مقذوح و مذموم و
بدترین نوع حیوان، اولئك كالانعام بل هم اضلّ سبیلا زیرا موهبت
پروردگار را بهدر داده و مانند شجره زقوم ثمر تلخ بار آورده هیچ
کاشی از کائنات مواهب الهیه را از دست ندهد جز انسان که جواهر
بواهر الطاف بی‌پایان را از دست دهد و از نادانی به دام و شست
افتد اینست که در آیه مبارکه میفرماید لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم ثمّ ردّدناه اسفل سافلین و اگر از این دام رهائی یابد و از این
درد صفائی گیرد مظهر الآ الذین آمنوا و عملوا الصّالحات گردد و

مطلع فیوضات شود و مشرق انوار خلق الله آدم علی صورته و مثاله گردد یعنی صورت رحمانیه شود و مظهر فیوضات ربّانیه.

ای یاران کمالات انسانیه منحصر بشئون روحانیه نه بلکه کمالات جسمانی نیز لازم تا عالم انسانی به جمال معنوی و کمال صوری در انجمن وجود جلوه نماید لهذا باید احبّای الهی در تحصیل کمالات صوری نیز از هر جهت جهد و کوشش نمایند اخلاق رحمانیه بمنزله ارواحست و کمالات جسمانیه بمنزله اجسام ارواح را بواسطه اجسام جلوه و ظهوری و اجسام را بواسطه ارواح روح و فتوحی هردو چون در نهایت اتقان در محشر امکان جلوه و ظهور نماید فیض موفور حاصل گردد و پرتو نور علی نور جلوه نماید. ای یاران الهی تصوّر ننمائید که چون این جهان فانی است لهذا نقص و کمال و فوز و وبال و صعود و نزول و ترقی و فتور مساوی است حاشا حضرت رحمان در نصّ فرقان میفرماید ربّنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة پس واضح و مشهود شد که ترقی و کمال معنوی و صوری هردو مطلوب و محبوب علی الخصوص که ترقیات کلیه ولو جسمانیه دالّ بر مواهب رحمانیه است.

۱۵۳ بدان شیرینی و تلخی در سائر کائنات عَرَضی از اعراض است آنچه بترکیب عنصری مطابق مذاق آید شیرین تصوّر گردد و آنچه مخالف

تلخ مینماید هر دو عَرَضی از اعراض است نه اختلاف در جوهر ولی در انسان دو مقام موجود نورانی و ظلمانی، الهی و طبیعی، رحمانی و شیطانی زیرا خطّ فاصل بین نور و ظلمت است و در دائره وجود در حسیض ادنی واقع که نهایت نزول است ولی بدایت صعود است لهذا جائز الجهتین است نور و ظلمت و ضلالت و هدایت تا کدام غلبه نماید اگر عقل غلبه کند نورانی است و از اعلیٰ علیین و اگر نفس غلبه کند و طبیعت مسلّط گردد ظلمانی است و از اسفل سَجین زیرا قوّه ملکوتی و قوّه طبیعی حیوانی در انسان در جنگند تا کدام مظفر گردد.

۱۵۴ ای یاران الهی و دوستان حقیقی، پروردگار عالمیان جمیع کائنات را بفیض رحمانیت از کمّ عدم بحیّز وجود آورد و از کنز غیب بعرضه شهود، هر حقیقتی از کائنات را بفضائل و کمالاتی که بمقتضی رتبه و صقع آن شیء است تخصیص داد که آن خصائص و فضائل و کمالات سعادت ابدیه و جنّت حقیقیّه آن شیء گردد و چون از خصائل و فضائل محروم شود در اسفل جحیم و سعیر مظمور گردد پس معلوم و واضح شد که صحن منزل و طرف کهسار چون گل و ریاحین برویاند گلشن بهشت برین گردد و چون از این فیض عظیم محروم شود و از این نعیم مقیم ممنوع گلخن جحیم سعیر گردد و قس علی ذلک سائر

الکائنات و الموجودات از جمله ممکنات حضرت مقدّس انسان است که این حضرت ملکوتی را حضرت لاهوت بفضائل و خصائص و خصائلی مشرف و ممتاز فرموده است که عین اعین موجودات است و روح حقائق ممکنات، از جمله خصائص ملکوتی این حقیقت مقدّسه عقل و هوش است و عدل و انصاف از فیض سروش و این قوای الهیه باو عنایت شده که در حیّز فعل مجری دارد نه مهمل و معطل انکارد مثلاً عقل عنایت شده است که در مبادی و عواقب امور بفکر ثاقب تعمق نماید و تأمل کند تا اعمال و افعال صحیح و سقیم را امتیاز دهد و مضرّ و نافع را ادراک کند و بعدل و انصاف حرکت نماید و مظهر لطف رحمن شود و مطلع انوار رحمت حضرت یزدان و این دو قوه قدسیّه عقل و عدل دو آیت کبرای ربّ منان است.

۱۵۵ امیدوارم که چنان که باید و شاید به خصائل و فضائلی متّصف باشی که زینت حقیقت انسانیّه است و آیات الطاف حضرت رحمانیه یاران الهی باید تربیت شوند همچنانکه نبات از جماد و حیوان از نبات و انسان از حیوان در کمالات وجودیه ممتاز است همینطور یاران الهی از سایر ملل و قبائل در فضائل و کمالات رحمانیه مستثنی باشند تا چنین نگردد نور مبین از جبین نتابد و این موهبت باتّباع وصایا و نصائح الهی حاصل شود و اگر انسان باین مقام اعزّ اعلیٰ فائز نشود

البته از سنگ سیاه پست تر است پس به جان و دل بکوشید که بموجب وصایا و نصایح الهی حرکت نمائید.

۱۵۶ در عالم انسانی نفوسی در عرصه شهود جلوه نمودند که مرتبی عالم گشتند و مانند آفتاب بدرخشیدند و مسجود آفاق شدند مهابط وحی بودند و مشارق نور حقیقت لهذا در هیکل انسانی ملاحظه فرمائید که این چه علویست و این چه سموی و همچنین در هیکل بشری نفوسی موجودند که عابد و ساجد سنگ و کلوخند یعنی جماد که انزل موجودات است ملاحظه کنید که چقدر ذلیل و حقیرند که مسجودشان انزل موجودات حجر و مدر و جماد است پس چگونه قیاس بیکدیگر شود فوالله هذا بهتان عظیم ظاهر عنوان باطن است صنوف موجودات هر يك ترقی نماید بمقام مافوق نرسد مثلاً جماد هرچه ترقی کند در عالم جمادی قوه نامیه حاصل ننماید و همچنین نبات در عالم نباتی هرچه ترقی کند و تربیت شود قوه حساسه نیابد و همچنین حیوان در عالم حیوانی هرچه تربیت شود و ترقی کند قوه عاقله حاصل ننماید پس معلوم شد که موجودات را هر يك مقامی و در مقام خود ترقی نماید و همچنین نوع انسان را هر يك مقامی معنوی در رتبه و مقام خود ترقی نماید شخص بلید هر قدر ریاضت شدید بکشد و سعی بلیغ نماید و خلق جدید گردد برتبه مشارق وحی و

مطالع الهام نرسد شجره زقوم نخل باسق نگردد و حنظل تلخ میوه
شکرین بار نیارد.

۱۵۷ مسئله ترقی انسان از عالم جماد به رتبه نبات و از رتبه نبات به رتبه
حیوان و رتبه انسان این ترقیات جسمانی انسان است و چون در آن
رتبه بدرجه کمال جسدی انسانی رسد رتبه ملکوتی جلوه یابد مقصود
اینست هر کائنی ترقی در رتبه خود دارد اما انتقالش از رتبه‌ای به
رتبه مافوق منوط بموهبت الهیه است مثلاً نبات در رتبه نباتی ترقی دارد
ولی انتقالش از رتبه نبات برتبه حیوان منوط بموهبت رحمان است مراد
از این بیان این نیست که جمیع کائنات ترقی در مراتب نمایند تا
راجع بذات الهی شوند و در کتاب مس بارنی مرقوم که نطفه انسانی
نطفه حیوانی نبوده ولو در رحم اشکال متنوعه یافته تا شکل و شمائل
کامله پیدا نموده یعنی آن نطفه نیز انسان بود نهایت اینست که از
شکلی بشکلی انتقال جسته تا در نهایت جمال مبعوث و آشکار گشته.

۱۵۸ ای دوست روحانی، هرچه بگویم و آنچه بنکارم حقیقت انس و الفتی که
در هویت قلب تحقق یافته بیان نتوانم و تشریح و عیان نکنم چه که
عالم امکان یعنی عرصه حسّ و حیّز خارج بالنسبه بمقامات دل و جان
و جهان قلب و روان نظیر حیّز رحم بالنسبه بجهان و کیهان است

شئون و حقائق و تعینات و تشخصات و احکام و آثار و جلوه و تجلی انوار این حقیقت خارجه را در عالم رحم تصور و تفکر و تقریر و تشریح نتوان نمود پس خوشتر و دلکشتر آنکه بیان شئون و کمالات و حقائق شاخصه هر عالمی را حواله بحقیقت کاشفه همان عالم نمائیم لهذا اگر مراتب حبّ الهی و روابط معنی و معنوی و الفت حقیقی را بیان خواهی رجوع به صفحه صافیّه مجلیّه دل و جان نما و البهاء علیک.

۱۵۹ ای دوستان حقیقی، در آیه مبارکه میفرماید انّ الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه ملاحظه فرمائید که نزول ملائکه را مشروط باستقامت فرموده پس معلوم شد که هر ثابتی ثابت است و هر مستقیم مظهر الطاف ربّ قدیم، نوهوسان ایّامی چند شوق و شغف نمایند و جذب و وله بنمایند و ایّام معدوده در نهایت شوق و ذوق مانند آتش برافروزند ولی ببطش یسیر و مشقت قلیلی ساکت و صامت و خامد و خاموش گردند و از فضل و موهبت پروردگار محروم شوند شجر تا ثابت نگردد ثابت نشود بنیان تا بنیاد متین نیابد ثابت و مستقیم نگردد پس باید روز بروز روشن‌تر گشت و خوشتر و شیرین‌تر شد هیکل انسانی در هدایت نطفه است بعد بمقام مضغه ترقی نماید و از مضغه به مقام عظام رسد بعد ثمّ کسونا العظام لحما حاصل گردد بعد بمقام فتبارک الله احسن الخالقین رسد و همچنین در مراتب رضیعی

و طفولیت و صبی و مراهقه تدرّج کند تا به بلوغ فائز گردد پس مقام رشد و بلوغ هیکل انسانی سبب ادراک حقائق و اطلاع بر سرائر کائنات شود و همچنین حقیقت روحانیّه انسان را تدرّج در مراتب است باید مقامات و مراتب ترقّیات معنوی را طی کند تا بمقام لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم فائز شود و اگر در طی مراتب فتور و خللی حاصل شود و قصور و تراخی پذیرد سیر مختلّ شود و در مقام نقص باقی و برقرار ماند اینست که میفرماید لا یغیر الله ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم پس ای یاران الهی دمی نیاسائید و نفسی برنیارید مگر آنکه بجان و جنان در ترقّی در مراتب بکوشید و اقتباس از نار موقده در شجره رحمانیه فرمائید و استفاضه از رشحات سخاب رحمت کنید تا در حدیقه وجود بفیوضات ربّ ودود مانند اشجار جنت خلود در نهایت طراوت و لطافت مبعوث گردید اثمار جنیه بخشید و اوراق و ازهار بدیعه برویانید الحمد لله فیض ملکوت مستمرّ است و رحمت و عنایت لاهوت باقی و برقرار اگر نفسی فتور و قصور کند محروم ماند و بشئون فانیه از فیوضات باقیه بی نصیب شود.

۱۶۰ شخص محترما، نامه شما رسید و از قرائتش امیدواری عظیم حاصل شد زیرا از مضمون معلوم گردید که بدخول در ملکوت الهی روز بروز در ترقّی هستی و چون این ترقّی مستمرّ گردد مرکز عظیمی در جهان

الهی یابی و تأییدات روح القدس مشهوداً مشاهده نمائی در چشمه حیات تعمید یابی و از جمیع احکام عالم طبیعت آزاد شوی نورانی گردی رحمانی شوی آسمانی گردی شمع روشن عالم انسانی شوی تا توانی بکوش که از حسیّات بشریّه بکلی نجات یابی تا قوای ملکوتیه در دل و جان حکمران گردد هرچند در زمینی در آسمان باشی هرچند بظاهر از عناصر مادّیه مرکّب باشی ولی بروح از عناصر آسمانی گردی اینست عزّت ابدیه انسان اینست علویّت سرمدیه در عالم امکان اینست حیات جاودانی اینست روح مجسم در قلب انسانی.

۱۶۱ حکایت کنند که شخصی از اهل الله به نفسی از درویش بکتاشی که شب و روز بیهوش و مدهوش بود گفت که چرا نماز نخوانی در جواب بکتاشی گفت که سخت است و زحمت دارد آن شخص عارف گفت ای بکتاشی چهل روز پیروی من کن و بنماز بپرداز عادت خواهی نمود و الفت خواهی کرد بعد ترك نتوانی نمود و مداومت خواهی کرد شخص بکتاشی گفت چرا اینقدر طول می‌دهی يك شب تو متابعت من نما و قدحی بکام ریز اگر توانستی که ترك نمائی من تسلیم شوم. حالا چنین است خلق با منادی شهوات زود ارتباط کنند اطفال را به بازیچه و جستخیز بخوان رستخیز بنمایند فوراً بجدب و وله آیند و خوشی و شادمانی کنند و کامرانی دانند ولی دلالت به دبستان و

درس و سبق ادیب کنند نفرت کنند و نفرین نمایند، در طبیعت بشر میل به زندگانی و آزادی وحش و بقر است ولی تربیت الهی عاقبت فائق است اطفال چون بمقام رشد رسند خود ترك بازی کنند و از سفاقت بی‌نیازی نمایند.

۱۶۲ انسان باید ممتاز از حیوان باشد و امتیاز انسان باین است که سبب راحت و آسایش دیگران گردد و الاً اگر راحت و استفاده شخصی باشد جمیع وحوش و طیور بآن فائز بلکه از برای بشر مانند بقر راحت و خوشی و نعمت جسمانی مستحیل و ممتنع ملاحظه کن گاوی در صحرائی وسیع و در چمنی پر آب و علف قوتش بیش از انسان و خوراکش اضعاف مضاعف ده پهلوان لباس در بر و نشئه در سر، ثروت و دولتش جمیع سبزه بیابان خانه‌اش پهن‌فضای چمن و دمن و دره و کوهسار پس از برای کدام بشر وسعت معیشت بقر حاصل لهذا واضح و مشهود که سعادت انسان به ثروت و معیشت و دولت و مکننت نه بلکه به آزادگی و بزرگواری و کمالات حقیقت انسانی است امیدوارم که بآن موفق شوی.

۱۶۳ ای طالب حقیقت، نامه شما رسید عوارض جسمانی هرچند سبب حیرانی انسانی است ولی چون عالم جسمانی مرکب از عناصر مختلفه

است و اختلاف عناصر مورث حصول امراض است پس این امر طبیعی است زیرا تغییر و تبدیل لزوم ذاتی هر حقیقت ممکنه است ولی شما مطمئن باشید که روحاً و جسماً شفای تام حاصل خواهید نمود و در این موارد امتحان ثابت و مستقیم باشید و در هر امری حکمتی است بعضی اوقات اعتلال مزاج سبب اعتدال اخلاق میگردد و مورث تنبّه انسان است اما نفس خبیثه از عالم حیوانی است و عقل از عالم الهی نفس قوه عالم طبیعت است عقل نورانیت عالم حقیقت اگر زمام نفس در دست عقل افتد نتایج مفیده حاصل گردد اما اگر عقل اسیر نفس گردد بکلی از فضائل عالم انسانی محروم نماید امیدوارم که نور حقیقت چنان بر قلب تو بتابد که ظلمات شک و ریب بکلی زائل گردد و هرچند بهائی شدن و بموجب تعالیم بهاءالله عمل نمودن مشکل است ولی من امیدوارم که تو موفق گردی و چنان در این اوج نامتناهی پرواز نمائی که شهر تقدیس آفاق را احاطه نماید.

۱۶۴ حقیقت بشریه هرچند در نهایت ضعف و ناتوانی است ولی موهبت ربّانیه در غایت قوت و توانائی لهذا نباید نظر به ضعف و ناتوانی نمود بلکه باید توجه به عزت ابدی و موهبت ربّانی کرد ذره را چه شان و مقامی ولی چون در شعاع آفتاب افتد ظاهر و پدیدار گردد و جولانی نماید زیرا هستی ذره قابل دیدار نه ولی فیض آفتاب نمودار نماید پس

ای یاران روحانی اعتماد بر قابلیت و استعداد ننمائید بلکه بر فضل و جود حضرت یزدان اعتماد فرمائید آن قوت لاهوتیه محیط بر حقائق ناسوتیه است و نافذ در هویت اشیا است چنانکه ملاحظه مینمائید که حرارت و ضیاء آفتاب در جمیع مسامّ خاک سیاه نفوذ نماید و حشر و نشور فرماید و چه گلها و ریاحین از ماء و طین ظاهر کند این از قوت فیض آفتاب است نه از استعداد و قابلیت خاک سیاه ولی ظهور این آثار مشروط به توجه و تذکر و تفکر و نورانیت اخلاق و فضائل عالم انسانی است چون باین مقام فائز شویم جمیع ابواب را گشاده یابیم و جمیع فیوضات را آماده بینیم هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الاّ الضلال المبین.

۱۶۵ ای کنیز خدای شرط کنیزی درگاه احدیت ادراک و تمییز است یعنی باید ممیّز بین نور و ظلمت و هدایت و ضلالت و بلادت و درایت و نعمت و موهبت در جمیع مراتب گردد زیرا در جمیع مراتب وجود دو جهت موجود يك جهت ایوان موهبت یزدان است و جهت دیگر دیوان دیوان، جنت و جحیم در جمیع مقامات مشهود آنچه از شتون رحمان است فردوس و جنان است و آنچه از نتایج نقصان است حقیقت نیران است پس در مراتب وجود نظر کن آنچه را از مواهب ربّ ودود مشاهده نمائی بجان و دل بجو و در سبیل طلبش بپو تا مرکز

سنوحات رحمانیه گردی و قطب دائره هدايت ربّانی و البهاء عليك.

۱۶۶ انسان هرچند بدرجه ابرار رسد و نیکو کردار گردد صورت رحمانی یابد و بصفات نورانیّه متّصف گردد باز آثار گناه که از خصائص حقیقت امکان است از انسان انفکاک نیابد وجودك ذنب لایقاس به ذنب، حتی حضرت مسیح را شخصی خطاب نمود و نیکوکار گفت حضرت فرمود چرا مرا نیکوکار گفتی زیرا نیکوکار یکی است و آن خدا است پس هرچند نفسی در نهایت تقدیس باشد باز محتاج غفران است باید از برای او عفو گناه خواست و آمرزش خطا.

۱۶۷ اگر الواح جمال مبارك مثل کلمات مکنونه و اشراقات و تجلیات و بشارات و کلمات و طرازات تلاوت شود و بموجب يك نصیحت از نصایح الهی عمل گردد انسان بدرجه کمال رسد مرکز سنوحات رحمانیه شود و مصدر کمالات انسانیه گردد انوار ملکوت از روی و خوی او بتابد.

ای احبّای الهی این نصایح و وصایای جمال مبارك بجهت آن از قلم اعلی صادر شده که عمل گردد نه اینکه قرائت شود بسیار از نفوس قرائت این الواح می‌نمایند و تحسین می‌کنند ولی بموجب کلمه عمل نمی‌نمایند حال الحمد لله شما از نصایح عبدالبهاء متأثر شده‌اید و

منجذب گشته‌اید و عزم آن دارید که بموجب نصایح عمل نمائید پس بکوشید تا انوار نصایح جمال مبارک از زجاجه قلب شما ساطع شود و پرتوی بر ارکان زند و آثار انقطاع و انجذاب محبت الله از روی و خوی شما ظاهر و آشکار گردد من شب و روز دعا می‌کنم و از برای شما تأییدات الهیه می‌طلبم و توفیقات صمدانیه می‌جویم که جمیع ملکوتی گردید و انوار ملکوت ابهی جان و دل حتی ارکان شما را روشن نماید.

۱۶۸ خدمت به آستان مقدس را شکر عظیمی لازم و مقرر زیرا تربیت و تعلیم بنات مورث عبودیت درگاه ربّ الآیات است چون موفق بآنی حصول این توفیق موجب تشکر است هرچند بجسم ضعیف و نحیفی ولی بجان قوی و شدید قوت روح لازم زیرا این موهبت عالم انسان است اما قوت جسم نعمت است ولی اهمیتی ندارد زیرا گاو کوهی و شتر عربی و فیل منگولوسی هندی را قوتی که در جسم انسانی ممتنع و مستحیل است لکن قوت روحانی انسان را ملاحظه کن که يك طفل صغير عرب دو هزار شتر تازی و يك طفل نحیف هندی فیل منگولوسی را زیر بار می‌آورد پس واضح شد که امتیاز انسان بقوت روح است نه جسم.

۱۶۹ مثل انسان مثل شجر است و اشجار متنوع الاثمار، شجره طیبه البته باید ثمره جنیه بهار آرد تا آنکه هویت و ماهیتش از حیز کمون پرده براندازد و واضح و آشکار شود زیرا در این عصر حشر و نشور است حقیقت اشیاء ظاهر و عیان گردد هر درخت فرخی را بار شیرین و شکرین لازم و این بر و ثمر محبت است و مهربانی و تعلق آسمانی و فیض رحمانی و تعشق به جمال نورانی و روش و سلوک یزدانی و خلق و خوی وجدانی و الفت با جمیع نوع انسانی و صداقت و امانت و حسن نیت و خدمت به هر سائس و مسوس و هر رئیس و مرئوس پس بقوتی الهیه و همتی ربانیه و نیتی رحمانیه و شثونی روحانیه در هر دیار با جمیع اشخاص الفت و محبت و سلوک فرمائید زیرا در این دور جلیل فیض شامل است و فوز کامل جمیع روش و سلوک باید عمومی باشد نه خصوصی استثنائی در میان نیست انسان با جمیع اهل عالم مأمور به عدل و انصاف و امانت و مروّت و محبت و صداقت و الفت و رعایت و حمایت و مهربانی است امیدوارم که موفق و مؤید گردید آندم بیقین ندیم یار قدیم شوی و همدم دلبر نازنین گردی و در ملکوت رحمان همنشین یار دلنشین.

۱۷۰ هر نفسی چون بکمال خضوع و خشوع بربّ قدیر توجه نماید و از قصور خویش خجل و شرمسار گردد شبهه نیست که این نفس ملهم به

الهامات الهیه است زیرا هیچ کمالی اعظم از این نیست که انسان نقایص خود را کشف و اذعان نماید حمد کن خدا را که در سبیل خدا سالکی و از نور ملکوت الله مستضیی و مقتبس.

۱۷۱ آیام انسان و حیات هوشمندان عبارت از کتاب مسطور و رق منشور و لوح محفوظ است که در جمیع صفحات و لوائحش وقایع مکتوب و در کل صحائف و بدائعش حقائق وقوعات و سرائر مسطور هر ورقی باز کنی سرّی مشهود بینی و هر صحیفه بگشائی معنائی مشهود ملاحظه فرمائی اگر وقائع مندرجه مطابق رضای رحمان و سبب عزّت قدیمه عالم انسان باشد روح و ریحان رخ بگشاید و قلوب مسرور و شادمان گردد و همچنین هر یومی از حیات انسان حکم ورقی از کتاب دارد و صحیفه‌ای از صحائف شمرده میشود و هر ماهی مجموعه‌ای و هر سالی کتاب مبینی و اعمال و اطوار و گفتار و کردار و احوال و اخلاق بمنزله نقوش و رسوم و سطور و خطوط اگر مندرجات این سفر جلیل از اسرار یوم ظهور و شتون رحمانیه مجلی طور باشد جهان را روشن و نورانی گرداند و اگر معانیش از حقائق مقتضیه عالم بشریت باشد حزن و غمگین نماید پس بجان بکوش که از کتب علّیین باشی و از گروه من اوتی کتابه بیمینه و از فجّار بیزار گردی که صحائف سجّین و از اهل درک اسفل سافلینند.

۱۷۲ ای مشتاق جمال ذوالجلال، در کشور هستی عنصری سلطان هوی
 شهریار و در اقلیم سقیم نفس شهوانی ملوک بدخوی استکبار تاجدار،
 اما در جهان جان حضرت یزدان حکمران، چون سطوت و قدرت این
 مالك الملوك سورت و شوکت آن اهریمن مملوك را بشکند سلطنت در
 جمیع کشور و اقالیم بربّ عظیم تفویض گردد پس جزع و زاری کن و
 فزع و بیقراری تا بفضل جمال قدم این موهبت کبری میسر گردد و
 این عنایت عظمی محصل و البهاء عليك و علی کلّ من ثبت علی العهد
 القدیم و الصراط المستقیم.

۱۷۳ ای ثابت بر پیمان، تحریرت تأثیری عجیب داشت زیرا آه و فغان از
 دست نفس بی‌امان از خصائص تضرّع و تبّتل اهل ایمان است و سبب
 تقرب بحضرت رحمن این بصیرت سبب تنبّه است و انتباه سبب تذکر
 و تفکر اینست که میفرماید تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة
 معلوم است تسلط نفس بر انسان مانند تهکم سلطنت قاهره است و ما
 در پنجه آن اسیر و تحت سلاسل و اغلال و زنجیر ولی امید بصون
 حفظ و حمایت حضرت وحدانیت داریم حضرت یوسف صدیق فرموده
 انّ النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی و تا انسان متنبّه باین قصور
 است متنبّه و در سایه عنایت ربّ غفور و بمحض اینکه ادنی غفلت
 یابد مربّای غرور گردد و معدن شرور پس شکر کن خدا را که متنبّه

بوساوس نفسی و دسائس بی منتها.

۱۷۴ ای مهدی من، هادی شو و منادی گرد نام یزدان بخوان تا از زبان سیل عرفان جاری و ساری گردد افسرده مباش پزمرده مگرد فتور میار قصور مکن شب و روز بآتش محبت حق برافروز و دم بذکر آن دلبر مهربان بگشا از خلق و خویش بیان کن و از پرتو ساطع رویش خبر ده از رایحه طیبۀ مویش جهان را مشکین کن و از نفحات قدس خلق و خویش کیهان را بهشت برین نما، تا شور و ولهی در سر نیاید و وجد و طربی در دل جلوه ننماید انسان مانند سنگ و کلوخ است و بمثابۀ درختی کهنه و پوسیده و محروم از شعله و فروغ پس از خدا بخواه که آتشی در سینهات شعلور فرماید که جمیع اعضاء و ارکان بطرب و حرکت آید.

۱۷۵ اللَّهُمَّ يَا مَنْ فِي قَبْضَتِكَ زَمَامُ الْمَوْجُودَاتِ وَ فِي يَمِينِكَ مَلَائِكَةُ الْقُدْرَةِ وَ الْاِقْتِدَارِ مَا مِنْ شَيْءٍ اِلَّا وَ مَتَحَرِّكَ بِقُدْرَتِكَ الْغَالِبَةِ عَلٰى الْاَشْيَاءِ وَ مَا مِنْ ذَرَّةٍ اِلَّا ظَهَرَتْ عَنْهَا آيَاتُ تَوْحِيدِكَ الْبَاهِرَةِ عَلٰى الْاَرْجَاءِ فَالْوَجُودُ لَفِي الرُّكُوعِ وَ السَّجُودِ تَذَلُّلاً اِلَى عِزَّتِكَ الْقَاهِرَةِ وَ الْكَائِنَاتُ مِنَ الْغَيْبِ وَ الشَّهُودُ وَفُودٌ عَلٰى بَابِ رَحْمَتِكَ الْوَاسِعَةِ قَدْ خَلَقْتَ الْخَلْقَ يَا اِلٰهِي فِي مَرَاتِبٍ شَتٰى وَ دَرَجَاتٍ لَا تَعْدٰى وَ لَا تَحْصٰى وَ اخْتَرْتَ مِنْ بَيْنِ الْمَوْجُودَاتِ

حضرة الانسان الجامعة لاسرار الامكان المنبأة عن الحقيقة الرحمانية
 فى عالم الكيان و ميزته عن سائر الوجود بفيض الشهود و السرر
 المكنون و الرمز المصون و جعلته مرآة صافية مرتسمة فيها اسرار ما
 كان و ما يكون فلك الحمد يا الهى على ما اخترت و انتخبت و ميزت و
 اعليت و ادنيت و القيت عليه الكلمة الجامعة و الحكمة البالغة و الحجة
 الدامغة و الموهبة الواسعة و جعلته مصباح العلى ينتشر منه نور الهدى
 على آفاق الانشاء و هذا الانسان يا ربى الرحمن من آمن بك و بآياتك
 و توجه الى ملكوتك و تدلل لجبروتك و استضاء من اشراقك و استنصر
 من ملائكة قدسك و استفاض من بحر علمك و استنار من مشرق
 قيوميتك و قام على خدمتك و ابتغى عبوديتك و استمر فى عبادتك و
 نطق بشنائك و خضع لاحبابك و خشع لاصفيائك و تمنى ان يكون تراباً
 تحت نعال عبادك فكل من يمشى على هذا الصراط و اعتكف فى هذا
 الرباط و لزم الانحطاط لعلو عزتك القاهرة للكائنات فهو هذا لانسان و
 لك الحمد يا الهى بما وفقت اهل البهاء ذوى الوفاء على هذا المقام
 السامى الاعلى عند اولى النهى فاجعل يا الهى هؤلاء من الملاء الابهى و
 الحزب الاعلى و العصابة الخاضعة الخاشعة لملكوتك الابهى الناطقة
 بالثناء عليك بين الورى انك انت المقدر على ما تشاء و انك انت القوى
 القدير.

۱۷۶ خجالت و شرمساری در هر صورت دلیل بر بزرگواری است هر قدر انسان در سبیل الهی جانفشانی نماید و بقربانگاه عشق در نهایت شور و فرح بهشتابد و در عبودیت آستان مقدس بنفثات روح القدس زنده گردد و مظهر الطاف بی‌پایان شود باز شرمسار است زیرا آنچه بکوشیم و بجوشیم و بخروشیم از عهده شکرانه نعمتی از نعماء الهی برنیائیم لهذا مخجولیم و شرمنده و محزونیم و سر ز خجالت فرو برده این شرمساری برهان کافی بر خلوص نیت و علویت فطرت و پاکی طینت و ثبوت بر پیمان حضرت احدیت است.

۱۷۷ انسان باید همواره جستجوی قصور خویش نماید تا آنکه بدرگاه احدیت توبه نماید و محفوظ و مصون ماند و الا عجب و خودپسندی حاصل شود و این سبب محرومیت از درگاه احدیت گردد چون بقصور خویش ملتفتی مطمئن باش که بر عهد و میثاق ثابتی و در محبت حق مستقیم و نابت.

۱۷۸ ای بنده جمال ابهی، عبودیت عظیم است عظیم امانت الهی و رحمت ربّانی است آسمان و زمین از حملش عاجز و جبال پرتمکین از تحملش قاصر انسان است که حمل این امانت تواند ملاحظه نما که این چه عطائی و بخششی است که سبقت بر جمیع کائنات نموده و

قوای اعظم عالم مقاومت نتواند.

۱۷۹ دوستانا یارانا، نفوس و اشخاص بر سه قسم منقسم گشته‌اند، قسمی ظالم علی نفسه یعنی نفوسی که بکلی خود را از رحمت نیر آفاق چون ناقضین میثاق محروم نمایند و قسمی متوسط الحال و مقتصد الاحوال یعنی نفوسی که معترف به وحدانیت الهیه و فردانیت ربانیه و رحمانیت جمال قدم جلّ اسمہ و به عهد و پیمان مذعن ولی چنانکه مقتضای این اعتراف و اذعان است عامل و قائم نه و قسم ثالث سابق الی الخیرات است یعنی نفوس قدسیه‌ای که منجذب نفحات ملکوت ابهی هستند و مشتعل بنار محبت الله و ثابت و راسخ بر عهد و پیمان و قائم بر خدمت امر جمال رحمن و ناطق بثنای یزدان و موفق بر عبودیت جمال ابهی چون عبدالبهاء اینست که میفرماید منهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق الی الخیرات الحمد لله آن نفوس پاک نهاد از جمله اهل حسنات و سابقون الی الخیرات هستند در خدمت امر مبارک بالنفس کوشیدید و دامن همت کمر زدید و دراشکول و بناء مکتب خانه بنفس نفیس کار کردید قسم به جمال قدم که من آرزوی این خدمت مینمایم و البته اگر حاضر بودم بالنفس در زمره شما خدمت مینمودم و کار میکردم و خاک کشی مینمودم و این را سبب نورانیت وجه در ملکوت ابهی میشمردم باری خوشا بحال شما که باین موهبت

سرافراز گشتید خوشا بحال شما که بخدمت عموم احباء الله قیام نمودید خوشا بحال شما که چنین گوی از میدان بربودید.

۱۸۰ مقصود از آمدن در عالم وجود تحصیل نتیجه محمود است و آن ایمان و ایقان و محبت حضرت یزدان، چون آن واقع نتیجه کامل حاصل ولو زندگانی دمی و کامرانی يك نفسی، ضرر ندارد، اما اگر هزار سال زندگانی کند و نتیجه‌ای جز خسران مبین نباشد از آن طول حیات چه ثمر بلکه معات بهتر از آن.

۱۸۱ مسئله عجز و قصور ذاتی این از خصائص عبد است هرچه توانا گردد عاجزتر شود و هرچه بی‌نیاز تر شود محتاج تر گردد این لزوم ذاتی است انفکاک ننماید ولی فضل و موهبت پروردگار و عون و عنایت ربّ مختار قوت و قدرتی به انسان بخشد که مقاومت من علی الارض نماید.

۱۸۲ نباید در کمالات روحانیّه و سنوحات رحمانیّه بدرجه‌ای قناعت نمود بلکه مستمراً ربّ زدنی فیک تحیراً باید گفت زیرا کمالات عالم انسانی فیضی از فیوضات الهی و غیرمتناهی است توقف جائز نه بلکه تقدّم باید مستمرّ باشد والاّ بعد از توقف تدنی است مرغان اوج آسمانی تا رو به صعودند ترقی نمایند و چون بدرجه توقف رسند تنزل

کند و اوج به پستی منتهی گردد لهذا در کمالات انسانیّه و قربیت درگاه احدیّه بدرجهای قناعت ننمائید.

۱۸۳ ای ثابتان ای راسخان، خیرالقری انشاءالله امّالقری گردد یعنی مرکز انتشار انوار حقیقت شود و تعالیم الهی به اطراف و اکناف منتشر شود کلمه الله مرتفع گردد و دریای امر الهی باریاح موهبت صمدانی موج زند اگر احبّای الهی کمر همت بربندند و ابواب تبلیغ بگشایند و بروش و سلوک حقّ مشی نمایند یقین است که این موهبت حاصل گردد و این انوار بتابد و این نسیم بوزد نار موقده الهیه شعله زند و نفحات جانپروور بمرور آید. ای احبّای الهی مواهب جمال مبارک مثل آفتابست و نفوس بمنزله صفحات مستعدّه و زجاجات مستفیضه هرچه صفحات مرایاء لطیف تر گردد و از زنگ غفلت و شهوات عالم انسانیّه و اخلاق شیطانیّه ممتازتر شود غمازتر گردد نور حقیقت بتابد و انوار رحمانیت اشراق کند و ظلمات ضلالت محو و نابود گردد ای احبّای الهی وقت را غنیمت شمرد و فرصت را از دست مدهید این مواهب همیشه بدست نیاید و این جام سرشار فیض ابدی هرزمان سرشار نگردد تا جان باقی جویمان حقّ شوید و تا حیات موجود راه نجات بپیمائید این ایام لایق و سزاوار چنین است که هر يك آیت نور مبین شوید و رایت رحمة للعالمین ذلك من فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو

فضل عظیم و علیکم التحیة و الثناء.

۱۸۴ امروز عالم انسانی محتاج تعالیم آسمانی است که روح این عصر و نور این قرن است زیرا مدنیت مادی طبیعی ترقی فوق العاده نموده ولی مدنیت الهیه بکلی فراموش شده و حال آنکه مدنیت الهیه مانند سراج است و مدنیت مادیّه مانند زجاج، این زجاج بدون آن سراج تاریک است پس باید کوشید تا سراج آسمانی برافروزد و عالم اخلاق روشن گردد و فضائل نامتناهی که زینت حقیقت انسانی است چون کوكب درخشنده جلوه نماید عالم طبیعت جولانگاه حیوان است چون نظر بهر حیوانی نمائی ملاحظه میکنی که مواهب عالم طبیعت در آن حیوان در نهایت کمال جلوه نموده که از برای انسان شاید میسر نیست مثلاً ملاحظه نما که مرغی خوش الحان در نهایت حسن و جمال در فراز کوهی بر اعلی شاخه درختی آشیانه نموده این لانه فی الحقیقه بر قصور ملوک شرف دارد هوا در نهایت لطافت، منظر در غایت حلاوت، آب در نهایت عذوبت، کوهسار سبز و خرم و جمیع خرمنها در دشت و صحرا دولت و ثروت، این مرغ از هر خرمنی بخواهد دانه چپند نه زحمتی و نه مشقتی نه فکری نه تدبیری نه حزنی نه المی نه حسرت و اسفی شب و روز در این لانه و آشیانه بنهایت سرور کامرانی مینماید. پس ثابت شد که مواهب عالم طبیعت در عالم حیوانی جلوه اعظم دارد

اما این انسان بیچاره گهی آواره گهی بیمار گهی ناتوان گهی گرفتار
 گهی در فقر و فاقه گهی در حال خطرناک. شب و روز میکوشد تا
 يك پاره نان بدست آرد پس قیاس نمائید چقدر فرق میان حیات
 انسان و حیات حیوان است لهذا واضح شد که مواهب عالم طبیعت در
 عالم حیوان بیشتر جلوه دارد اما انسان هرچند از این مواهب طبیعی
 بهره تامّ و نصیب موفور ندارد لکن در عالم الهی مظهر الطاف بی‌پایان
 است و مشکاة نور حقیقت است و آئینه روشن جمال الهی و مظهر
 مواهب آسمانی و مطلع انوار الهی و دارنده قوه قدسیه‌ای است که محیط
 بر جمیع کائنات است این است که حقائق اشیاء را کشف مینماید
 حکم بر طبیعت می‌کند و اسرار طبیعت را از حیز کمون بحیز ظهور
 می‌آورد شوکت طبیعت را می‌شکند قانون طبیعت را منهدم میکند نظام
 طبیعت را بهم میزند گهی در هوا پرواز مینماید گهی بر سطح دریا
 تاخت و تاز میکند گهی در زیر دریا سمند میراند جمیع اسرار مکنونه
 مستوره طبیعت را از حیز غیب بحیز شهود می‌آورد اینست که ناسخ
 قانون طبیعت و فاسخ نوامیس آنست و این قوه قدسیه مخصوص انسان
 است و باین قوه معنویه از سائر حیوانات ممتاز مادام چنین قوتی دارد
 باید مظهر مدنیت الهیه شود و مطلع انوار ابدیه گردد و مؤسس
 کمالات آسمانی شود و مروج تعالیم الهی گردد خدمت به عالم اخلاق
 کند جانها را مستبشر به بشارات الله نماید از نومیدی رهائی یابد و

امید حیات ابدی جوید این است شرف و منقبت عالم انسانی این است سعادت ابدی.

۱۸۵ ای دوستان، هرچند بجسم از آستان یزدان دور و مهجورید ولی الحمد لله بجان و دل و روح حاضر و زائید جان جویانست و دل در طواف آستان و روح از این شروح پرفتوح این چه نعمتی است و این چه موهبت که جمیع نقاط ارض حکم نقطه واحد یافته و جمیع بقاع سیمت بقعه واحد جسته شرق دست در آغوش غرب نموده و جنوب و شمال معانقه و مصافحه کرده کل در ظلّ خیمه الهیه درآمده و سدره منتهی بر جمیع آفاق سایه افکنده لهذا باید بشکرانه خداوند یگانه پردازیم و چنین موهبتی را هدر ندهیم و بی اثر و ثمر نگذاریم و اثر و ثمر اکتساب کمالاتی است که زینت بخش حقیقت انسانی است و آن یگانگی و ترک بیگانگی و آزادگی از منافع و افکار شخصیه است جمیع فکر را محول بترقی عموم نمائید و در انتظام حال کافه نفوس و تهذیب اخلاق بکوشید و بصفات رحمانیت متصف گردید تا اخلاق تعدیل نگردد و خصائل و فضائل انسانی جلوه نماید دلبر عزت ابدیه رخ نکشاید.

۱۸۶ ای ناطق بذکر الهی، در هویت انسان ید موهبت الهیه ودیعه‌ای

گذاشته که بآن انسان مطلع آیات رحمن گردد و حقیقت بشریت
 اقتباس انوار از مشرق احدیت نماید و هویت آدم شمع شب‌افروز عالم
 گردد و آن تاسی به جمال قدم و اسم اعظم است و از آثار باهره و
 دلائل واضحه تاسی بحضرت مقصود معاونت و اعانت دوستان الهی
 است و رعایت و خدمت یاران حقیقی است.

۱۸۷ یا من اشتعل بنار محبت الله، انسان که آیت رحمن و مظهر الطاف
 حضرت یزدانست باید بجان بجوید و بجسم و توان بکوشد و راه
 آزادگان بیوید که مطلع نوری گردد و مهبط الهام و معانی ربّ غفوری
 شود مرکز سنوحات رحمانیه گردد و محور فلك کرامات اخلاق
 انسانیه شود یعنی مصدر خیر شود و دافع ضیر گردد و قوت و قدرتی
 و همت و شهامتی در تربیت و ترقی و نورانیت و علویت عالم بشریت
 بنماید اینست فضل عظیم و نور مبین و حقّ یقین و موهبت ربّ العالمین
 و البهاء علی من تمسک بالحبل المتین.

۱۸۸ میدانم که در چه زحمتی و چه مشقت ولی چون در سبیل حضرت
 رحمانیت است عین مسرتست خوش باش جمال ابهی نظر عنایتش
 شامل است و موهبتش کامل دوستانش را معین و مجیر است و یارانش
 را مهربان و دستگیر دریای بلا را بجهت نفس نفیس خویش پرموج

نمود و محض عنایت قطره‌ای از آن بحر را از برای ما مقدر فرمود و
 للأرض من كأس الكرام نصیب تا چنین نباشد جهان بهشت برین
 نگردد عنقریب غمام کثیف از افق عالم متلاشی شود و صبح منیر
 بشعاع ساطع بدرخشد و نفحات الله منتشر و کلمة الله مشتهر گردد
 یاران الهی را بجدب و شور آر و سرور و حبور بخش تا ساقی باده
 الهی نشئه باقی بخشد.

۱۸۹ ایها الثابت المستقیم، طوعاً لك بما ثبت قدماك على حبّ مولاك و انبتت
 حديقة قلبك رياحين المعانى من اسرار ربك الذى خلقك و سواك
 فصبرت على الامتحان و تجلّدت فى الافتتان و اصابك الظلم من اهل
 الطغیان لا ضرر قد تأسيت بالاولياء فى القرون الاولى قال الله تعالى ام
 حسبتم ان تدخلوا الجنة و لمّا يأتكم مثل الذين كانوا من قبلكم قل بلى
 يا ربنا و رضينا و ايضاً قال لم تكونوا بالغيه الا بشقّ النفس قل بلى يا
 ربنا سبرنا و صبرنا و لو لا البلاء مالذنا الهوى تذكر قوله صلى الله عليه
 و سلم البلاء موكل بالانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل فاما شماتة
 الاعداء و ملامة الخصماء و بلوغهم الى اقصى المراد فكم صوبوا على
 سهام الملام و رموني بنصال الشمت و الشتم و الخصام فوجدت للشماتة
 حلاوة و للملامه طلاوة و استعذبت العذاب و تمنيت لهم حصول المراد
 ولو كانت منيتى منية اولئك الاوغاد فلاتبتشس بما كانوا يعملون عدل

ظهورك و استعوض لحكمك و عاشر اهل العدوان بالروح و الريحان و عاملهم بالفضل و الاحسان و لاتواخذهم بزلّة القلم و اللسان انّ مع العسر يسرا انّ مع العسر يسرا هذا شيمة المخلصين و سمة المقرّبين و اما حلاوة العيش في هذه الحيات امر ممتع الى الممات فلا تظنّ انّ المترفين حازوا المسرّات كلّاً انّ العموم في غموم و هموم لكن تختلف الاسباب و تتنوع النوائب على اولى الالباب فضنك العيش عامّ فاجتنب الطيش و اشكر ربّك بما اعطاك ما لم يعط الامراء و الحكماء و العلماء و قد اختصّك الله به بين الورى و جعلك آية حبه الكبرى و اسئل الله ان يهيأ لك من امرك رشداً في الاخرة و الاولى و انى راض منك كما تحبّ و ترضى فعليك بالالفة مع اهل الكلفة و الولاء حتى لاولى البغضاء و كلمّ الناس على قدر عقولهم و لاتجا دلهم في منقولهم و معقولهم دعهم و شأنهم و احصر الاوقات في التضرّع و المناجات و التبتّل الى قاضى الحاجات الى ان يأتى الله بالنجات من تلك الجهات و عليك التحيّة و الثناء .

۱۹۰ ای یاران الهی، ملاحظه نمائید که در این امر عظیم چقدر بلایا و رزایا و مصائب و بلیات بر احبای الهی وارد چقدر نفوس بقربانگاہ عشق در نهایت وجد و سرور شتافتند و چقدر اشخاص جان و مال و منال بتالان و تاراج دادند چقدر اطفال صغیر که یتیم گشتند و چقدر مادران ناتوان اولاد نازنین خویش را بخون آغشته مشاهده نمودند چه

بنیانها که بر باد رفت و چه بزرگوارها بی سر و سامان گشتند بسا اهل صدر جلال بصفّ نعال افتادند و مستقرّین بر سریر اسیر حصیر شدند علی‌الخصوص حضرت اعلیٰ روحی له الفداء صدر مبارکش هدف هزار تیر رصاص شد و جمال قدم گردن مبارکش در زیر سلاسل و اغلال افتاد از ایوان اسیر زندان گشت و مبتلا در دست عوانان معرض ضرب شدید شد و مورد طعن شنیع از چهار مملکت منفی و سرگون شدند و از منفائی به منفای دیگر ارسال گردیدند تا آنکه بیست و دو سال در سجن اعظم مسجون گردید همیشه در تحت تهدید شمشیر بود و بکرّات و مرّات اسیر اغلال و زنجیر گشت و همچنین نفوس مقدّسی که الیوم ملأ اعلیٰ بنور جبینشان روشن و منیر است چه صدمات که خوردند و چه بلایا که تحمّل فرمودند و عاقبت کأس موهبت کبری را از لب شمشیر نوشیدند و مقصود از همه اینها این بود که نفوس مقدّسه‌ای تربیت شوند و در ظلّ کلمة الله باعظم کمالات عالم انسانی موفق شوند چون شمع برافروزند و جهان ظلمانی را روشن نمایند بنیان نفس و هوی براندازند و بنیاد روح و تقوی بلند نمایند نور توحید بخشند و فیض جدید مبذول دارند آیا سزاوار است سلوکی جز بر قدم ایشان لا والله اینست موهبت عظمی اینست نشئه صهبای هدی اینست مسرت کبری مادون آن عاقبتش خسران مبین است و ذلّ و هوان بی مثل و نظیر پس ای یاران الهی از هر فکری

بگذرید و از هر اندیشه‌ای چشم پوشید اهتمام بامری نمائید که عاقبتش نور مبین باشد و شمع علیین والّا یا حسرة علی العباد.

۱۹۱ آنچه ناله و فغان نمائی و شکوه فرمائی در موقع و محلست ولی از جهت دیگر ملاحظه فرما که اولیای الهی را نشئه از جام سرشار بلاست و فرح و سرورشان به تحمل مصائب و بلایا در راه خدا، ملاحظه کن که جمال مبارک چه صدمات و بلایائی تحمل فرمودند و چه مشقات و مصیباتی در این جهان کشیدند دمی آسوده نبودند و نفسی راحت نیافتند بلکه همواره جام بلا لبریز بود و تیغ جفا خونریز پس ما که بندگان آن آستانیم و مدعی محبت آن دلبر یکتا نباید از شدائد بلا محزون و مغموم گردیم بلکه فرح و سرور یابیم که بقدر وسعت خویش و استعداد در بلا سهمیم و شریک اولیای الهی هستیم این موهبت است و عنایت و این رحمت است و الطاف بی‌نهایت محلّ شکر است نه شکوه و جای رضا است نه ناله از حقّ خواهم که همواره روز بروز شوق و شغف بیشتر گردد و شور و طرب زیادتیر شود تا کلّ جان و دل را در کف آماده نمائیم و فدای راه آن دلبر مهربان کنیم.

۱۹۲ ای کنیزان مقرب درگاه کبریا، به جمیع مصائب و بلایا و محن و رزایا که بر شما وارد مطلعم و میدانم چقدر ایام بسختی گذشت و قوم

ظلم جهول چقدر عنودند انسان مگو درنده بیابان گو، بشر مگو بلکه بهائم و بقر گو و از عدل و انصاف بی‌خبر گو ولی الطاف ربّ جلیل بقدر تحمّل مشقت در این سبیل است الحمد لله که آن امام رحمان بلاپای بی حدّ و بی پایان در سبیل یزدان تحمّل نمودند بی سر و سامان گشتند و معذب و پریشان شدند در هر دمی از دست ساقی قضا جام بلا نوشیدند و در هر نفسی از طرف اعدا به تیر جفا مبتلا شدند و این دلیل بر مقرّبی درگاه کبریا زیرا هزاران کرور نساء آیام خویش را بنفس و هوی گذراندند و عاقبت باسفل درکات افتادند نه ثمری نه اثری نه بهره‌ای نه نصیبی و ذلك هو الخسران المبین حال الحمد لله آن مخدرات مانند جبال راسخات در نهایت استقامت به کنیزی آستان مقدّس قیام نموده‌اند و موفق و موید گشتند این سزاوار هزار شکرانیت است و لایق حمد و ستایش حضرت احدیت که چنین تاجی بر سر امام رحمان نهاد و چنین خلعتی در بر آنها نمود و این صرف موهبت است و یختصّ برحمته من یشاء و ذلك من فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم و علیکن البهاء الابهی.

۱۹۳ ای یاران الهی، در این صباح که منادی نجاج از ملکوت ابهی به حیّ علی الفلاح ندا مینماید عبدالبهاء بذکر آن یاران عزیز مانند جام لبریز

در فیضان و چون بخاطر آیند قلب مغموم مشعوف گردد و جان حزین محفوظ شود و از فضل خداوند مهربان امیدوار است که یاران مقاومت مصائب بی‌پایان نمایند و مانند عبدالبهاء در هر دمی دل و جان فدای جانان کنند از هیچ بلائی نلغزند و بهیچ مصیبتی نلرزند و صمت و سکون نپسندند بلکه مانند ذهب ابریز در آتش تند و تیز رخ برافروزند بلا را در سبیل بهاء عین عطا شمرند و مصیبت را در ره حضرت احدیت عین موهبت دانند جمال ابهی روحی لاحبائه الفداء آرزوی بلا میفرمود و تحمل هر جفا مینمود سدره منتهی مورد تیشه اذیت و ابتلا بود دیگر معلوم است که این گیاه ناچیز را چگونه سزاوار و شایان.

ای یاران فتور میارید بلکه بلایای مجلی طور بخاطر آرید تا کاس بلا را جام طهور یابید و تلخی ظلم و عدوان را شهد و شکر جنت رضوان دانید. جمیع دوستان را بجان و دل مشتاقم و بکمال آرزو طالب دیدار از خدا خواهم که بعون و عنایت خود اسبابی فراهم آرد که قلوب حزین بهشت برین گردد و نفوس محزون بنهایت فرح و سرور محفوظ شوند و علیکم التحیه و الثناء.

۱۹۴ در این طوفان اختلاف و فساد و هیجان اهل عناد و فتور حکومت و اغتشاش مملکت تالان و تاراج شدید و مشقات عظیمه کشیدید و به

بلايای متتابعه افتادید و صدمات اشرار مهاجمه دیدید ولی الحمد لله
 سستی ننمودید و جزع و فزع نکردید بلکه شدائد را مقاومت نمودید
 و بلايا و مصائب را تحمل کردید جمیع ایران در این طوفان پرافت
 مسلط، مبتلای بتالان و تاراج گشتند و قتل و غارت شدند و بزحمت
 افتادند و هنوز مبتلا هستند ولی نه نتیجه‌ای نه ثمری و نه باری و بری
 و نه مزدی و اجری بلکه زیان اندر زیان و یأس و خسران ولی احبای
 ربّانی هرچند در سبیل الهی مورد زحمات و مشقات جسمانی گشتند و
 مبتلا به بلايای نامتناهی ولی اجر جزیل مقرر و محتوم، آنان جان و مال
 باختند ولی پاداش نیافتند و ثمره‌ای ندیدند و نتیجه‌ای نگرفتند اما
 اینان اگر دردی دیدند درمان یافتند اگر زخمی خوردند مرهمی
 جستند اگر زیانی کردند سودی بی‌پایان یافتند لهذا شما باید لسان
 شکران بعتبه رحمان بگشائید که در راه یزدان مورد بلايای بی‌پایان
 گشتید این موهبت است نه زحمت این سود است نه زیان این ریح
 است نه خسران ملاحظه نمائید که در قرون اولی نفوسی در صحرای
 کربلا صدمه و بلا و غارت و ابتلا و شهادت کبری روحی لهم الفداء
 یافتند هرچند بظاهر زهر شمشیر ظلم و عدوان چشیدند فی الحقیقه آن
 شهد الطاف حضرت رحمن بود اگر ذلتی کشیدند آن عزت ابدیه بود
 پس آن موت حیات بود و آن هلاک نجات، لا تحسبنّ الذین قُتلوا فی
 سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يُرزقون.

۱۹۵ ای خادم احبای الهی، هرچند مدتی بود که بخدمت یاران پرداختی و در عبودیت حق علم برافراختی ولی حال که در سبیل محبت الله ریش و ریشه فدا نمودی واضح و مبرهن گشت که خدمت و عبودیت در آستان مقدس مقبول گشت. ای رسوای سبیل الهی هر ریشی عاقبت از ریشه برافتد و هر لویه‌ای بپایان سخره قبرستان گردد ولی تو شکر کن که پیش از آنکه حوادث امکان لویه پرسعادت را از بن و بنگاه براندازد بدست ستمکاران در سبیل یار مهربان کنده و پراکنده شد انشاءالله سبب صباحت و ملاحت و جوانی خواهد شد یاران الهی که در این وهله مورد اذیت و جفا شدند و صدمه و بلا دیدند و بدست تطاول ستمکاران مبتلا گشتند این موهبتی بود از حق که بآن فائز شدند و این عنایتی بود که بآن موفق گشتند هر بلائی که در سبیل الهی وارد عین عطاست و هر مصیبتی موهبتی است ملاحظه در قرون اولی نمائید که نفوسی در نهایت راحت و رخاء زیستند و عاقبت ترك دغدغه دنیا نمودند و نفوسی که در سبیل وفا انواع جفا دیدند انوارشان الی‌الآن از افق ملکوت ساطع و لامع و پرتوشان چون شعاع ستاره صبحگاهی از مشرق الهی ظاهر و باهر حال کدام يك خوشتر و دلکشتر است فاعتبروا یا اولی الابصار و البهائم علیکم.

۱۹۶ این ایام اریاح امتحان در نهایت هیجانست، نفوسی مانند نور مبین از

افق یقین طالع و لائح و در نهایت ثبات و استقامت قائم و نفوس ضعیفه متزلزل و مضطرب، از عون و عنایت حیّ قدیم چنین امید است که این امتحان را روشنی جمیع یاران فرماید و این بلایا و رزایا را سبب اعلاء کلمة الله فرماید این معلوم و واضح است تا فصل زمستان نیاید و طوفان نگردد و غمام احاطه نکند و صوت رعد بلند نشود و شعله برق نیفروزد و برف و باران نبارد و اریاح شدیدة نوزد و سرما اشتداد نجوید موسم بهار اشجار سبز و خرم نگردد و اوراد و ازهار نشکند و کوه و صحرا غبطة زمرد اخضر نشود گلشن نیاراید و صوت مرغان بلند نشود و میوه خوشگوار بیار نیارند این خنده بهار از گریه دی است و این نضارت و لطافت دشت و کوهسار از برف و باران و بوران زمستان است مقصد اینست تا بلایا و صدمات و مشقات رخ ندهد نفحات قدس ربّ الآیات مشام روحانیان را معطر نماید.

۱۹۷ یا احبّاء الله، اذا اشتدّت الاریاح و هطلت الامطار و دمدمت الرعود و لمع البرق و نزلت الصواعق و اشتدّت الانواء و الطوفان لاتحزنوا لأنّ بعد هذا الطوفان یأتی الربیع الرحمانی و یخضر التلال و الدیّار و یموج الزروع فی المروج و تهتزّ و تثبت الارض بالزهور و الریحان و تلبس الاشجار حلیة الاوراق و تتزیّن بالازهار و الاثمار و تظهر البرکة فی کلّ الدیّار فهذه المواهب انما نتائج تلك الانواء و الطوفان فالخبیر یفرح

يوم الزمهرير و ينشرح صدراً عند طوفان شديد و يقرّ عيناً بمشاهدة السيول و الامطار و هبوب ارياح تنقر بها الاشجار لانه ينظر الى عواقبها و نتائجها و ثمارها و فواكهها و ازهارها و اورادها ولكن البليد الجهول يضطرب اذا رأى انحدار السيول و تحيط به الاكدار اذا اشتدت الامطار و يخرّ منصعقاً من صوت الصواعق و يرتعش عند مشاهدة الامواج التى تتلاطم على السواحل كما سمعتم فى زمن الاولين لما ظهر المسيح له المجد قامت انواء البلاء و طوفان الابتلاء و اشتدت ارياح الامتحان و نزلت صواعق الافتتان و انهدرت سيول الامم على بيوت الاحباء عند ذلك تزلزل الضعفاء و رجعوا الى الضلال بعد الهدى ولكن الحواريين ثبتوا على البلاء و تحملوا الطوفان العظيم ثابتين على دين الله ثم انظروا ماذا حدث بعد ذلك البلاء و ماذا ظهر بعد تلك الشدة التى كانت ترتعش منه الاعضاء فبدّل الله تلك الحشرات بالبشارات و ذلك الظلام الحالك من البلاء بالنور المشرق من الملائكة الاعلى و كان الناس فى الابتداء يطعنون و يلعنون و يقولون ان هؤلاء من اهل الضلال فلما ظهر نورهم و اشرقت نجومهم و اضاءت سرجهم رجعوا القوم الى الحبّ و الوداد فاصبحوا يصلّون عليهم و يثنون فى الليل و النهار و يذكرونهم بكلّ نعت و مدح و فضل و كمال اذا يا احباء الله لاتحزنوا اذا قامت الاحزاب على الاذى و الاستهزاء و التعذيب و التوبيخ و السبّ و البغضاء سيزول هذه الظلمات و تشرق انوار الآيات البيّنات و

یرتفع الغطاء و يظهر نور الحقیقه من غیب الابهی و نخبرکم بهذا قبل الوقوع حتی اذا حدث هجوم الاحزاب علیکم لحبی لاتضطربون ابدأ بل تثبتون ثبوت الجبال لآن استهزاء القوم و تعذیبهم لکم امر محتوم طوبی نفس ثبتت علی الصراط و علیکم التّحیة و الثناء.

۱۹۸ سرگشته کوه و بیابانی و گمگشته بادیه و صحرا بی سر و سامانی و سودائی و شیدائی حضرت رحمن این چه موهبت است و این چه منقبتی هر نفسی که در سبیل او سرگردان نه، خاکش بر سر و هر عزیزی که در ره او ذلیل نه، مردن از زیستن خوشتر عاقبت جمیع ملوک و مملوک سرگردان شوند و بی سر و سامان گردند و بزیان و خسران افتند ولی ثمر و اثری باقی نماند اما یاران الهی نیز در محبت دلبز آفاق سرگشته و پریشان گردند و خانمان فدای آن روی تابان نمایند اما نتیجه و ثمر الی الابد باقی و مستمر و کوب درخشنده ایشان مانند مه تابان بر قرون و اعصار بتابد فرق اینجاست پس ثابت و محقق شد که تفرقه ایشان مجموعی است و پریشانی ایشان جمعیت خاطر است سرگشتگی استقامت و استقرار است و گمگشتگی سر و سامان پس شکر کن خدا را که آواره آن یاری و افتاده آن زلف مشکبار مخمور آن جامی و مقهور در سبیل جانان بلکه سر تا پا دل و وجدانی علیالخصوص که موفق به تبلیغی و مؤید بالطاف نعم الرفیق.

امروز در عالم وجود یرلیغ بلیغ زبان تبلیغ است این رق منشور و فرمان ربّ غفور در دست هر سرمستی باشد عالم امکان را تسخیر نماید و جمیع وجود را بظلّ خویش درآورد اینست امر عظیم اینست فوز مبین اینست الطاف ربّ جلیل طوبی لمن فاز به فی هذا الیوم العسیر.

۱۹۹ از بلایای وارده و رزایای نازله اشاره نموده بودید این ره ره عشق است و از لوازم ذاتیه‌اش جانفشانی است و قربانی و تحمّل صد هزار آفات و آلام جسمانی و احزان روحانی و شایسته چنین بوده رسم محبت اینست و مقتضای عشق جمال احدیت چنین، باید مرد این میدان بود و فارس پرجولان و غیر از این هرچه هست ملعبه صبیان.

۲۰۰ ای خواهر عزیز، نامه‌ات در وقتی وارد که الحمد لله بلایا و محن در سبیل الهی از هر جهت احاطه نموده و تیر و سنان از هر کمان پرآن ولی بمحبت حضرت بهاءالله در این ظلمت شدید مانند مشعله روشنیم و در این طوفان بلا متوجه بملکوت کبریا و مشغول بیاد شما این مصیبت را امواج دریای محن و آلام ندانیم بلکه سفینه نجاتست و ساحل امن و امان الحمد لله بموجب وصایا و نصائح بهاءالله خیرخواه جمیع دولیم و با جمیع ملل عالم بصلح و محبت برخاستیم نیتی جز خیر نداریم و خواهشی جز رضای الهی ننمائیم حسن نیت با هر ملتی داریم

و صداقت و خیرخواهی هر دولتی جوئیم تیر و شمشیر را بشهد و شیر
مقابله نمائیم و سمّ نقیع را بدریاق سریع معالجه کنیم شب و روز
بجوشیم و بکوشیم تا زخمی را مرهم نهیم و دردی را درمان کنیم و
رنجوری را پرستار شویم و بدخوشی را دلجوئی نمائیم تا بعون و عنایت
الهیّه این ظلمت اغراض نفسانیّه زائل گردد و ضلالت جهل و نادانی
بهدایت ربّانی مبدّل گردد.

۲۰۱ از شماتت بیخردان فتور نیارید ملامت عین سعادتست و حقیقت موهبت
و چون بتهور سخن رانند سکوت مظلومانه نمائید و اگر باعتدال
فی الجمله ملامت کنند یا حکایت نمایند بفرمائید تشخیص صحرای
کربلاست و تعزیه سیدالشّهداء و این فخر و مباهات اهل الله، لا
تحسبنّ الذّین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربّهم یرزقون،
لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً

گر در آتش رفت باید چون خلیل

ور چو یحیی میکنی خونم سبیل

ور چو یوسف چاه و زندانم کنی

ور زفقرم عیسی مریم کنی

سر نگردانم نگردم از تو من

بهر فرمان تو دارم جان و تن

در نهایت به شاشت و مسرت صحبت بدارید اگرچه حال از قرار معلوم معاشرت را موقوف نموده‌اند این نیز سبب ممنونیت است زیرا از معاشرت این غافلان جز کسالت ثمری حاصل نشود اما خود پشیمان شوند باری جمیع یاران الهی را از قبل عبدالبهاء تحیت و ثنا برسان و بگو شکر کنید که در این احزان و مصیبت کبری شریک و سهم عبدالبهاء گشتید ابدأ محزون و دلخون باشید زیرا روح شهداء با بشارت کبری رجاء از احباً مینماید که باین قربانی سرور و شادمانی نمایند و یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین میفرماید.

۲۰۲ ای ثابت بر پیمان، یوسف کنعان تا بقعر چاه نیفتاد باوج ماه نرسید و تا گرفتار زندان نکشت بایوان عزت ابدیه درنیامد و تا تلخی بلایا نچشید در افق صباحت و ملاححت ندرخشید و تا مرارت مصائب ندید بشهد و شکر عنایت نرسید پس باید در سبیل ربّ جلیل تحمّل زندان و تازیانه و فراز دار نمود تا ابواب الطاف حضرت یزدان باز شود و کنعان غم و اندوه بسریر عزیز مصر الهی تبدیل شود و عليك التحية و الثناء.

۲۰۳ هرچند در این جهان فانی شادمانی نیافتی و کامرانی نمودی هیچ

صبحی شکفته و خندان نبودی و هیچ شامی با سر و سامان نکشتی
 ولی خبر نداری که همه رفقا گرفتار این بلا گمان مفرما که در این
 دنیا نفسی نفس راحتی کشید و یا دمی شبنمی از دریای راحت یافت
 حوادث زمان و وقایع امکان همواره در کمین است و سیّاد تقدیر و
 قضا گوشه نشین باوجود این چگونه انسانی غریق آسایش و راحت
 گردد علی قول شاعر پارسی

نوك خاری نیست كز خون شهیدان سرخ نیست

آفتی بود آن شكارافكن كز این صحرا گذشت

و شاعر ترك گفته

یوقدر سپر بو گنبد فیروز فامده

ذرات جمله تیر قضایه نشانه در

شاعر عرب گفته

عِشْ خَالِیَا فَالْحَبَّ رَاحَتَهُ عَنَا

فاوله سقم و آخره قتل

باری الحمد لله یاران تسلی عظیم دارند و تشفی صدور در موارد بلاء
 عقیم، زیرا از راحت جان و کام دل در اینجهان منقطعند بجهان دیگر
 پی برده‌اند در مورد بلا چون الطاف جمال ابهی بخاطر آرند هر تلخی
 شیرین گردد و هر سمّ نقیع شهد و انگبین شود.

۲۰۴ ای اخگر افروخته، آتش عشق را چنان التهاب و حرارتی که جهان را برافروزد و پرده احتجاب جهانیان بسوزد شعله‌ای به شرق زند سروران را بمیدان جانفشانی دواند و لمعه‌ای به غرب زند در ارکان آن اقلیم حرکتی عظیم احداث کند این نار محبت الله است که یاران الهی را بجانفشانی رساند این نار محبت الله است که حضرت اعلیٰ روحی له الفدا را هدف هزار رصاص نماید این نار محبت الله است که حضرت مسیح ملیح را زینت صلیب فرماید این نار محبت الله است که حضرت سیدالشهدا را شهید دشت کربلا نماید این نار محبت الله است که سروران بزرگواران را هر يك جام شهادت کبری در دست دهد این نار محبت الله است که دلبران رحمانی را سرمست صهبای الهی گرداند پس تا توانی باین آتش برافروز و پرده های ظنون و اوهام خلق بسوز تا در آستان جمال ابهی بنده باوفا گردی و در عتبه رحمانی بجانفشانی شهره آفاق شوی و عليك التحية و الثناء.

۲۰۵ عرصه بر یاران در جمیع اقالیم تنگ است و هر بی نام و ننگ سرکش و بی پالهنک دیگر معلوم است چه بلائی و چه محن و آلامی رخ دهد و چون بدقت نظر نمائیم انصاف دهیم که این بلایا صرف موهبت است و بهترین عنایت، زیرا جواهر وجود ایام خویش را در نهایت بلا و محن بسر بردند و عاقبت از ید ساقی عنایت کأس شهادت نوشیدند

ما که منتسبین آستانیم البتّه باید تحمّل آلام کنیم و در این جهان
 نومید و ناکام گردیم والاّ عبد ابقیم نه بنده صادق پس از غم و اندوه
 افسرده مشو و از نفاق اهل شقاق مخمود مگرد بلکه تتابع محنت باید
 سبب مسرت گردد تا اقتدا بجمال ابهی نمائیم و تاسی بحضرت اعلی
 پس تا توانیم باید بنهایت بشارت کبری و خلق و خوی عالم بالا با
 اعدا محشور شویم و مانوس گردیم و رعایت و صداقت و الفت و
 محبت نمائیم.

۲۰۶ ای یاران این زندانی، فی الحقیقه در سنین سابقه بلای ناگهانی چنان
 احبّای رحمانی را احاطه نمود که از وصف خارج است و بیان
 غیرممکن ولی یاران آندیار در سبیل پروردگار جاننثار و از جهان و
 جهانیان بیزار بودند لهذا آستین بر جهان افشانند و پاکوبان، کف
 زنان، رقصکنان بمشهد فدا شتافتند و در قربانگاه عشق بزمی آراستند
 و جشنی خواستند یکی خواننده شد دیگری سازنده یکی نازنده شد و
 دیگری بازنده سور و سروری برپا شد و محفلی آراسته گشت که
 سراجش پرتو شهادت کبری شرابش زلال محبت الله زجاجش جام
 عطا صهبایش موهبت ملکوت اعلی آوازش عجز و نیاز، نغمه و سازش
 سبحان ربی الابهی و بربط و عودش آهنگ آل داود و نغمه و سرودش
 نعت و ستایش مقام محمود، چنگ و چغانه ضجیع تشبث بملکوت،

شرب شبانه رحیق مختوم، مطاعم موائد آسمانی، شهد و شکر حلاوت محبت الهی چه بزم خوشی بود و چه جشنی عظیم که ملا اعلی را حیران نمود و اهل ملکوت ابهی را بهیجان آورد از هر کناره صوت آفرین بلند شد و از هر کرانه ندای تحسین مرتفع گشت این جشن و سور، سرور و حبور باعصار و دهور دهد و احقاب و قرون را روشن نماید پس شما باید نهایت فرح و شادمانی نمائید و سرور و کامرانی فرمائید که از این بزم نصیب بردید و از این جشن بهره‌ای یافتید لهذا محفل انس بیارائید و انجمن رحمانی تأسیس نمائید تا در آن محافل مقدسه بستایش و نیایش ربّ قدیم پردازید و اسباب شوق و شغف گردید و وسیله وجد و طرب شوید و سایرین را نیز بسرور و حبور آرید و از خمر ظهور سرمست نمائید ولی از دائره حکمت تجاوز ننمائید و علیکم البهاء الابهی.

۲۰۷ ذکر بلایا و مصائب و رزایا نموده بودی و فریاد و فغان کرده بودی حقّ با شماست اگر خون بگریی سزاوار است زیرا چنین ظلمی تا بحال وقوع نیافته نفوس مقدّسی از اغنام الهی در نهایت مظلومیت گرفتار گرگهای درنده گشتند و مبتلای کلاب گزنده باوجود اینکه در مدّت حیات خاطری را نیاززدند و بافسردگی کسی راضی نشدند جفاکاران دست تطاول گشودند و ذره‌ای رحم ننمودند تالان و تاراج

نمودند حلقها بریدند و قلبها دریدند و خونها ریختند تنها را پاره پاره نمودند و اجساد را بسوختند و اطفال و نساء را نیز شهید نمودند اما مظلومان در نهایت انقطاع و انجذاب فریاد یاطوبی و یابشری زدند و خندان و شادمان جان در ره جانان فدا کردند یالیتنی کنت معهم و فدیت روحی فی سبیل ربی فافوز بما فازوا و قد تخلفتهم الملائکة ان ابشروا بالفوز العظیم و نعیم مقیم، این شهادت ملکوت وجود را بحرکت آورد و این جانفشانی نافه اسرار بر جهان نثار کرد و مشام روحانیان را مشکبار نمود عنقریب آثار باهره‌اش مانند کوکب ساطع بر جهان و جهانیان لامع گردد.

۲۰۸ فی الحقیقه در راه حق بنهایت مشقت و بلایا گرفتار شدی و صدمه زیاد خوردی مال و منال بتاراج و تالان دادی و مشقت و زحمت و تعب تحمل نمودی این ره ره عشق است تحمل بلا از مقتضای محبت و ولاست افروختن و سوختن و دم فروبستن از لوازم محبت الله است در این سبیل خلیل جلیل در نار شدید افتاد و یوسف صدیق اسیر کند و زنجیر، حضرت هابیل قتیل قابیل شد حضرت مسیح فراز صلیب بیماراست و سید حضور با کمال فرح و سرور جانفشانی نمود و سر بهاخت و سید شهداء با جمیع یاران بقربانگاه عشق شتافت و حضرت اعلی هدف هزار گلوله از اهل بغضا شد یاران الهی فوج فوج مانند

موج دریا در مشهد فدا بهیجان آمدند و پاکوبان و کف زنان جانفشانی نمودند اگر بیان خواهم کتاب مفصل گردد لهذا مختصر نگاشتم شکر کن خدا را که تو نیز در سبیل الهی شریک و سهم یاران الهی شدی و مقرب درگاه کبریائی گشتی.

۲۰۹ ای سرگشته صحرای محبت الله، گروه مکروه طاغیان بکمال ظلم و عدوان هجوم نمودند و اذیت و جفا روا داشتند و با تیغ و شمشیر حمله کردند تا صولت کلمه الله را بشکنند هیئات هیئات شعاع آفتاب به غبار جفای اهل ارتیاب پنهان نگردد و سراج الهی به بادهای مخالف خاموش نشود پیریدون ان یطفثوا نور الله بافواهم و یأبی الله الا ان يتم نوره ولو کره الکافرون تو شکر کن خدا را که در بلایا شریک و سهم اولیاء الله گشتی صدمه و اذیت دیدی و سم عقوبت چشیدی و بمحبت اسم اعظم گریبان دریدی و بموهبت کبری رسیدی ستمکاران خانه را ویران نمودند و اموال را تاراج و تالان کردند و خود سرگشته کوه و بیابان شدی تا به طهران رسیدی آن ویرانی آبادی است و آن تالان و تاراج اعظم علامت دیهیم و تاج در عالم روحانی است.

۲۱۰ ای ثابت بر پیمان، زحمات و مشقات در نزد عبدالبهاء معلوم و

مشهود تحمل و اضطراب لازم و صبر و قرار واجب قدری در بلایا و مصائب عبدالبهاء تفکر نما هر مشکلی آسان گردد و هر جفائی مثل وفا دیده شود زیرا بعد از صعود آن دلبر مهربان نفس راحتی بر کلّ ما حرام، باید بجوشیم و بخروشیم و بکوشیم و تحمل هر عذابی بنمائیم و جانفشانی کنیم و بمشهد فدا بشتابیم بلکه بوی وفائی در این جهان پرجفا بوزد و جان از قیود این جهان غیرمحمود برهد.

۲۱۱ ای کنیز عزیز الهی، صبح است و روح را بشارتی و قلب را لطافتی و وجود را طراوتی با این حالت بیاد ذکر دوستان مشغولم از جمله ترا خطاب مینمایم که ای کنیز عزیز الهی در جهان فانی از امتحانات الهی نومید مشو امیدوار باش و بر محن و بلایا صبر و قرار نما اگر بلا نبود صبر تحقق نمی‌یافت اگر اضطراب نبود سکون و قرار وجود نداشت اگر محن و آلام نبود راحت و آسایش مفقود بود اگر احزان نبود کسی شادمان نبود هر چیز بضدّش نمودار گردد قدم ثابت کن تا نابت شوی استقامت بنما تا شمع هدایت گردی منادی حقّ شو تا آهنگ ملکوت شنوی مرغ خوش الحان شو تا دلها را باهتزاز آری.

۲۱۲ از صدمات شدید و امتحانات عظیمه که بر شما وارد گشته نهایت

حزن و کدورت حاصل گردید تا سّی به عبدالبهاء کن ملاحظه نما که از زمان طفولیت تا نهایت در بلایا و محن شدیدة بوده يك بلیة او چهل سال حبس عکّاست و بر این قیاس کن لکن همیشه صبور و شکور بود و این بلایا را بنهایت سرور تحمّل مینمود و من بدرگاه الهی تضرّع و زاری نمایم و ترا راحت و وسعت و شادمانی خواهم در عالم وجود بجهت خدمت امور مهمّة عظیمه باید تحمّل صدمات و مشکلات نمود علی الخصوص اعظم موهبت عالم انسانی ندای بملکوت الهی، یقین است که انسان در دریای محن و آلام غرق گردد و صدمات شدیدة خورد ولی عاقبت ظلمت بلایا زائل گردد و نور موهبت کبری بدرخشد در حواریین حضرت مسیح ملاحظه نما که به چه آلام و محنی مبتلا شدند ولی عاقبت آن بلایا موهبت کبری بود حتی کشته شدن سبب حیات ابدیه بود پس محزون مباش دلخون مگرد بلکه از این بلایا نشاط و انبساط حاصل کن زیرا دلیل بر نجاتست بدان اعظم خدمت ندای بملکوت الله است و این منصب عظیم را اگر جمیع عالم جمع شوند از انسان سلب نتوانند لهذا باین خدمت عظیم تشبّث نما که عزّتش ابدیست و بقایش سرمدی و اینست صفت عبدالبهاء و اینست منتهی آرزوی عبدالبهاء و اینست حیات دل و جان عبدالبهاء.

عشق برافروخت پرده های اوهام بسوخت جانهای پاک تابناک گشت و
 دلها نغمه سوزناک برآورد بزم الفت آراسته شد و جشن محبت شب و
 روز پیوسته گشت تا آنکه باد بیدادی وزید و غباری برانگیخت و
 ضوضاء شدید برخاست یاران بی سر و سامان شدند و عاشقان
 همدم پراکنده و پریشان گشتند ولی دست غیب در کار است و عون
 و عنایت واضح و آشکار باید در راه وفا تحمل جفا کرد و به تیغ و
 تیر از میدان درنرفت قدم راسخ نمود و قلب ثابت کرد و در جهان
 واضح و مدلل نمود که اهل وفا بجفا آزرده نگردند و عاشقان روی
 دوست بظلم اهل بغضا پژمرده نشوند بلکه شدت جفا سبب ظهور
 وفاست و صبر و تحمل شاهد اصدق محبت و ولاست عاشقان حقیقی
 زهر فنا را شهد بقا شمردند و جام تلخ را ساغر نوشین دانند لهذا
 وقت الفت و محبت و مؤانست و خلّت است پس بزم انس بیارائید و
 جشن تجلی فیوضات روح القدس ترتیب دهید هر يك مطرب بدیع
 گردید و چنگ بشارت کبری ساز کنید و بعود و رود محبت الله نغمه
 آغاز کنید چنان نشه‌ای برانگیزید که از روایح طیبه محافل شما
 مشام این مشتاقان مشکبیز گردد و بحلاوت محبتتان کام شیرین
 نماید.

الهی الهی هولاء عباد انقطعوا عن الدنیا و انجذبوا بنفثات روح القدس
 من الملاء الاعلی و اشتعلوا بنار محبتك بین الوری و توجهوا الی ملکوت

العلی و تمنوا السعی فی مشهد الفداء حباً بطلعتک النوراء و خرّوا سجداً
 رگماً و قاموا علی العبودیة لعبتک العلیا و تحملوا کلّ مشقة و بلاء و
 ماونوا و ماوهنوا عند هجوم الاشقیاء بل ضجّوا ضجیح المشتاقین و قالوا
 الروح لك الفداء یا محبوب الوفاء ربّ قدر لهم کلّ خیر فی الآخرة و
 الاولی و احفظهم فی صون حمایتک و احرسهم بعین حفظک و کلائتک
 انک انت الکریم الرّحیم العزیز الوهاب.

۲۱۴ ای بنده خاضع خاشع درگاه احدیت، انسان همواره هدف سهام و
 سنان قضاست و مورد هزار گونه بلا و حکمتش اینست تا انسان
 بداند که در این دار فانیه راحت و آسایش نه، شهدش با زهر آمیخته
 و صبحش با شام درآویخته بالین پرند و پرنیانش خارزار است و جام
 لبریزش خمارانگیز در لیل و نهار، اوج ماهش قمر چاه است و سریر
 سروریش حصیر خاک سیاه پس از آنچه وارد غمگین مباش دلگیر مشو
 علی‌الخصوص که آنچه وارد در سبیل خداوند عالمیان است.

۲۱۵ ای بنده الهی، حضرت ایوب در اعظم امتحانات الهی افتاد ولی بصبر و
 شکیب پرداخت تحمل جمیع مصائب و آلام نمود و دقیقه‌ای در لوازم
 عبودیت فتور نخواست به میمنت این خصلت و مبارکی این منقبت
 بشفای الهی موفق شد و بویفا تحمل هر جفا نمود شماتت اعدا را

سبب وصول بمقام اعلیٰ دید و اذیت نادانان را وسیله موهبت کبری یافت تا آنکه چون شاهد گل در گلشن عنایت چهره برافروخت و جمعی را بشریعه هدی هدایت فرمود تو نیز هر محن و آلامی را فراموش نما تا ندای سروش غیب را بگوش هوش استماع نمائی و ابواب موهبت کبری را مفتوح یابی در چشمه ایوب غوطه خوری و وجود را از جمیع شوائب عالم امکان طیب و طاهر فرمائی و با نفسی پاک هر بیماری را شفای عاجل شوی و دوی کافی وافی. این طب روحانی برقرار و باقی و تأثیرش جاودانی و موهبتش آسمانی است.

۲۱۶ اگر نظر بحالت این بنده حق گردد در سبیل الهی قمر چاه اوج ماه است زندان ایوان است درماندگی آزادگی است اسیری امیری است ذلك ما نبغی هرکه دراین بزم مقرب است جام بلا بیشترش میدهند اینست که میفرماید ا حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یاتکم مثل الذین کانوا من قبلکم اصابتهم البأساء و الضراء ایام عمر بسر آید و عزت و راحت نباید ولی اگر ایام در سبیل خداوند علام بمحن و آلام بگذرد نتیجه بخشد ثمر حاصل گردد مانند شخصی ماند که سفر دریا نماید و تحمل امواج و طوفان کند و بموج و گرداب افتد بعد از مشقات شدیدة بساحل نجات رسد و مشاهده ریح عظیم نماید و منفعت کلی برد البته این شخص خوش است نه آن نفسی که در بستر راحت

بپاساید و استراحت نماید و ایام را در ساحل و کنار گذراند و عاقبت با دستی تهی و قلبی پرملال و فقری شدید مبتلا گردد اینست که در نزد عاشقان جمال کبریا محن و آلام سبیل عشق در نهایت حلاوت و لطافت است.

۲۱۷ ای مسجون راه حق، سجن همیشه مسکن یاران بوده و مامن دوستان لهذا زنجیر سجن یوسفی در گردن نمودی دیگر چه غم داری این زندان نیست ایوان است و این چاه نه اوج ماه است در سبیل حق هر تنگی گشایش است و هر زحمت راحت و آسایش، هر تلخی شیرین است و هر سمی شکر و انگبین خوشا بحال تو که باین موهبت مخصّص گشتی و عليك التّحيّة و الثّناء.

۲۱۸ ای عاشق جمال ذی الجلال، این احزان و اشجان و حسرت و اندوه و بلایا و رزایا، اگرچه اعظم از حدّ بیان و تعریف لسان است و جبال و تلال و زمین و آسمان تحمل نتواند لکن باید بقوت تأیید الهی و قدرت توفیق صمدانی و تحسین ربّانی از اوج عزّت سلطنت الهیه در ملکوت ابهی توفیق خواست و تحمل نمود و کمر خدمت بمنتهای استقامت محکم برهست و زبان بگشود و تأیید روح القدس طلبید و بهدایت من علی الارض برخاست الیوم یومیست که باید ثابت و مبرهن کرد و در

انظار عموم عالم مشهود و معلوم نمود که عروج و صعود شمس حقیقت مورث وهن و هوان در امر الله نشد اشراقش در افق ادنی بود حال از افق اعلاست و نورش تابانتر گشت و شعاعش روشنتر شد و البهاء علیکم و الثناء.

۲۱۹ بیگانگان هرچند نشانه تیر بلایند ولی از هیچ جهت تسلی خاطر ندارند زخمشان را مرهمی نه و دردشان را درمانی نیست اما ما بندگان آستان مقدس الحمد لله از جمیع جهات ابواب تسلی خاطر باز و گشوده و از هر جهت اسباب سرور مهیا و آماده اگر تیری آید در مقابل آن شکر و شیر حاضر و اگر سمّ نقیع موجود شهد بدیع مشهود زیرا در ظلّ ممدودیم و بر عین مورود و فائز برفد مرفود هر قدر بلایا و محن احاطه نماید چون عنایت جمال مبارک بخاطر آید ظلمات احزان زائل شود و نور روح و ریحان درخشد يك درد ولی الحمد لله هزار درمان حاضر يك زخم ولكن الحمد لله صد هزار مرهم موجود باوجود این فضل و موهبت دیگر چرا از بلا دلخون شویم و از جفا محزون گردیم علی الخصوص یاران الهی باید بعد از صعود مبارک هر بلا و مصیبتی را بجان خریدار شوند مقتضی وفا اینست والا چه فرق میانه ما و سایر ناس باری مقصد اینست که باید ابدأ محزون و دلخون مباشید و هر بلائی را در نهایت سرور قبول نمائید بعالمی آئی

که بی‌خبر از جهان و جهانیان گردی و مانند ملائکه عالین محو و
حیران جمال ذوالجلال.

۲۲۰ ای ناظر بملکوت الهی، چندیست که از آن صفحات نفعات قدسی
بمشام این مشتاقان نرسیده و پرتوی از اشعه ساطعه محبت الله از مطلع
آمال ندمیده صبر و سکون است و وقار و تمکین، در کلّ شتون صبر
و تمکین میوه شیرین دارد جز در نشر نفعات الله، و تانی و سکون
محبوب جز در محبت جمال مقصود. پس ای مخمور جام سرشار
صهباى محبت الله جوش و خروشی کن و شعله و شوری درافکن آتشی
بقلوب افسرده بزن و نسیمی حیاتبخش از مهبّ عنایت بجو شجری
باثر شو و کوکبی باهر در افق انور گرد. این ایام فانی بگذرد و
این عمر بی‌ثمر منتهی شود عاقبت این نهار، لیل ظلمانی است و پایان
این مجموعی، پریشانی و نهایت این توانگری، بی سر و سامانی. پس
تا در این قندیل روغنی است و در این عنصر ضعیف قوتی جهدی بلیغ
لازم که در زجاجه موهبت افروزد و در مشکاة عنایت بسوزد و این
جسد عنصری بقوت روحانی حمل ثقل اعظم نماید و این ثقل عظیم
بلایای سبیل الهی است چون روح ببشارات الهی مستبشر گردد این
جسم نحیف و جسد ضعیف در نهایت راحت این ثقل را عین خفت
یابد بلکه متلذذ و متنعم گردد و نشو و نما یابد و تأثیر نماید و

برهان اعظم این مدعا آنکه بلایا و محن و رزایا سرّ و علن و مشقات و زحمات و مصیبات گوناگون که بر این عباد از سنّ رضیعی تا بحال وارد اگر بر جبل حدید نازل میشد البتّه مضمحل و نابود میگشت باوجود این الحمد لله در نهایت مکانت مقاومت شد و حال آنکه نحافت جسم در غایت ضعفیت است پس جسم نیز تابع روح است و ظاهر عنوان باطن پس تا توانی کاری کن و چاره‌ای بنما که در جمیع احوال مشتعل و متحرک و مستبشر باشی.

۲۲۱ ای ثمره شجره مبارکه، هر زر و سیمی پیش از محک و امتحان خوشرنک و لطیف و برآق و لماع است ولی چون در بوته آزمایش افتد و در آتش امتحان بگدازد زر خالص از ذهب مغشوش آشکار گردد لهذا ذهب محک دیده قیاس به سیم و زر دیگر نگردد چرا این در آتش امتحان گداخته و حقیقت ذهبتش نزد کلّ ثابت و محقق شده حال آن ثمره طیبه چون در امتحان شدید افتاد که مزید بر آن تصور نتوان نمود الحمد لله از تلاطم امواج امتحان و تهاجم اریاح افتتان پژمردگی حاصل ننمود بلکه بر طراوت و لطافت افزود پس سزاوار است که با رخی روشن در گلشن توحید مبعوث گردی و چون گل خندان در گلبن رحمن سرور و شادمانی نمائی که باین فضل و عنایت موید شدی و چنین جام سرشاری نوشیدی و چنین نفحه مشکباری منتشر

نمودی و بشکرانه این عطا کشف غطا از اعین اماء نما یعنی نسائی
 که از شریعه رحمن محرومند و از معین احسان ممنوع چون مرغان
 خاکی هدم ظلمات و تاریکیند و چون حشرات از آیات بینات کور و
 محجوب و محروم و ممنوع و البهاء علیک.

۲۲۲ ای بنده باوفای جمال ابهی، هرچند این عبد واقف مشقت و بلایای
 آنجناب بود و مطلع بر زحمات و محن و آلام شما ولی جناب امین این
 سفره را رنگین‌تر و این جام را شیرین‌تر کرد خبر از شدت سورت آن
 اخگر داد که آتشی جانسوز بود و بی‌نهایت اثر کرد حال من نیز
 بشدتی متأثرم که زبان و قلم هر دو از بیانش عاجز سبحان الله یک
 جان و این همه آلام و محن و یک سینه پروفا و این همه تیر جفا یک
 خنجر و صد هزار خنجر محزون مباح مغموم مگرد مایوس مشو این
 بلا در سبیل خدا عنوان موهبت کبریست و این زحمت و مشقت مبادی
 رحمت و بشائر عنایتست باید بشکرانیت تلقی نمود و بحمد و ستایش
 برخاست و مناجات نمود که پاک یزدانا چنین موهبتی شایان فرمودی
 و چنین رحمتی ارزان کردی زیرا این جام لبریز چنان لذیذ است که
 مخصوص یاران عزیز فرمودی نه هر بی عقل و تمیز و این حظ موفور را
 مختص هر سید حضور نمودی نه هر غافل مغرور هر جانی لایق فدای
 آن یار مهربان نه و هر سری سزاوار نثار پای جانان نه. این عبد

بشکرانه خداوند یگانه پرداخت که ترا باین موهبت سرافراز کرد و
 چنین اکلیل جلیلی بر سر نهاد که بر سریر اثیر مستریح خواهی
 گشت ایام بگذرد و جمیع بساطها پیچیده گردد و هر بنیانی ویران
 شود و هر درختی سایه‌دار از بیخ برافتد زحمتها فراموش شود و
 مشقتها از خاطر برود و نور موهبت جلوه نماید و ربح تجارت آشکار
 گردد پس ای یار وفادار غم مخور غمخوار تو عبدالبهاست محزون
 مشو ممنون گرد دلخون منشین خوشنود باش که خطاب الست را بلی
 گفتی و مورد چنین ابتلا گشتی عنقریب نور حقیقت بتابد و این ظلمت
 طغیان اهل جفا زائل گردد و بلبل الهی در گلشن رحمانی گلبانک
 پرمزده بسراید جمیع طائفین حول را از قریب و خلیل و حبیب تحیت
 مشتاقانه عبدالبهاء برسان آنان نیز از صهبای جفا در راه وفا جام
 سرشاری نوشیدند هنیئاً مریناً، هر باهوش را نوش باد و هر ثابت
 نابت را بشارت هاتف و سروش باد و عليك التحيه و الثناء.

۲۲۳ ای کنیز عزیز الهی، تا امتحان بمیان نیاید و محک صدق بکار نرود
 ذهب ابریز از نحاس غلیظ ممتاز نشود چون آتش آزمایش افروخته
 گردد زر خالص مانند گل شکفته شود و نحاس منحوس رسوا و
 آشفته گردد پس حمد کن خدا را که در نائره بلایا رخ برافروختی و
 دیده از این جهان بدوختی و در سبیل جانان رسم جانبازی آموختی

فتور نیاوردی و قصور نوزیدی و از اصحاب قبور نترسیدی در درگاه
احدیّت کنیز شکور بودی و پر عقل و شعور قدم ثبات بنمودی و
طریق نجات پیمودی و گوی سبقت در میدان استقامت ربودی و آهنگ
شور و شعف سرودی و دست انفاق گشودی و بقدر قوه تفقد
ستمدیدگان فرمودی خدماتت در آستان شمس ملأ اعلیٰ جمال ابهی
مقبول افتاد و تحمل زحماتت در آستان کبریاء مرغوب و مطبوع و
محبوب بود لهذا قلم عبدالبهاء بتحسین و ستایشت پرداخت و از حق
طلب عون و عنایت نمود و چون بنظر حقیقت نگری این خدمت تاج
مرصع است که بر سر نهادی و خلعت موهبت است که در بر نمودی
عنقریب عزت این خدمت واضح و آشکار شود.

۲۲۴ ای زهراء بهراء، خداوند عالمیان میفرماید که از شروط محبت الله وقوع
در امتحان و افتتان است و این نصّ قرآن است و لنبلونکم بشیء من
الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات ولكن صبر و
قرار و تحمل و اصطبار از شیم مخلصین و صفات موحدین است و اجر
جزیل بی حدّ و حساب مقدرّ و مقررّ چنانچه میفرماید انما یوفی
الصّابرون اجرهم بغير حساب، محزون مباش مایوس مشو آن عاشق
بیقرار بخلوتگاه معشوق حقیقی رسید و آن تشنه پراضطرار بدریای
ذوالجلال واصل گشت هنیئا له و تو نیز ملحوظ نظر عنایتی و منظور

بنظر رحمت در ظلّ فضل و جودی و در حمایت سلطان وجود کن
مطمئنّه بذلك الفضل العظیم

۲۲۵ ای بنده جمال ابهی، از شتون این جهان دون محزون مشو و از غوائل
این عالم زائل دلخون مگرد چه اگر بدیده حقیقت نظر نمائی
شدائدش فوائد است و زحمتش عین رحمت زیرا انسان تا در آغوش
مصائب و بلایا پرورش نیابد حقیقت وجودش استقرار نجوید و شجره
شهودش میوه خوشگوار ببار نیارد حقیقت انسانیه مانند خاک پاک
است آنچه بیشتر سینه‌اش بشکافی و بخراشی و زیر و زبر نمائی فیض
و برکتش بیشتر گردد و نباتش بهتر انبات شود لهذا باید آنجناب
در موارد امتحان در نهایت روح و ریحان باشد و امیدوارم که در دو
جهان کام دل و راحت جان حاصل گردد و عليك التّحیة و الثّناء.

۲۲۶ ای مظهر بخشش، بخشش حضرت ایزد بر دو قسم است آشکار و
پنهانی اما آشکار جمیع آنچه در وجود است آثار بخشش الهی است
فانظر الی آثار رحمة ربّك ولی این بخشش محدود است از تتابع امثال
و تشابه احوال گمان بقا میشود ولی آن بخشش پنهانی یزدانی
الی الابد باقی و برقرار لن یتغیّر و لن یتبدّل زیرا فیض ابدی الهی است
و موهبت سرمدی ربّانی امیدم چنانست که مطلع آن انوار گردی و

مظهر آن آثار شوی و عليك البهاء الابهی.

۲۲۷ ای بهرام وفادار، وفاجو باش و وفاخو در عالم انسانی خصلت وفا سبب حصول اعظم آرزو و آمال است و علت تقرب درگاه کبریا، موهبت الهی است و بخشش یزدانی، هر وفادار مقبول درگاه پروردگار است و هر جفاپیشه مردود آستان کبریا امیدوارم که وفادار باشی و مهرپرور رهبر یاران گردی و سبب صفای قلوب دوستان جانت خوش باد.

۲۲۸ ای بنده الهی، صالح و نیکوکار الیوم شخصی بود که صلح و صلاح جوید و سبب آسایش و الفت و التیام بین انام گردد کأس محبت بدست گیرد و حریفان مجلس را از صهای الفت سرمست نماید این است صلاح و فلاح و نجات و عليك التّحیة و الثناء.

۲۲۹ یا من تشبّث بالحبل المتین، نور مبین چون از مطلع علّیین اشراق نمود آفاق افنده مخلصین بنور یقین منور گشت و آیات اطمئنان بر جان و وجدان مشتاقان نازل شد ولی اهل ریب روز بروز بر شكّ در شتون ظهور و غیب افزودند تا آنکه بمقام صمّ بکم عمی رسیدند معلوم است نفعه خوش گلشن سبب راحت و اطمئنان مؤمنین ممتحن گردد و بلبل

گویا باهتزاز آید نه جعل پرجفا و زاغ بی‌حیا پس شکر کن که مرغ
این چمنی نه زاغ و زغن.

۲۳۰ ای یاران عبدالبهاء، کون در ترقی بی‌پایان است و عالم امکان مطلع
انوار فیض رحمن و کائنات بمنزلۀ کشتزار ربّ الآیات البینات، دهقان
عنایت در مزرعۀ موجودات تخم حقیقت افشانده و بفیض ابدی آبیاری
فرموده و آفتاب جهان معنوی تابیده تا آنکه اسرار مکنونه و موهبت
مصونه که در هویت حقائق اشیاست ظاهر و مشهود گردد و این
فیض عظیم در حیز شهود تحقق یابد و این مواهب الهیه جلوه نماید و
آفرینش نتایج بدیعه بخشد و شجرۀ امکان ثمرۀ جدیده دهد پس ای
یاران الهی شب و روز گریه و زاری کنید و تضرع و بیقراری تا آنچه
سبب آرایش عالم آفرینش است رخ بگشاید و کمالات الهیه که حیات
ابدیه عالم انسانیّه است چون شمع در زجاجات قلوب برافروزد و
علیکم التّحیّة و الثّناء.

۲۳۱ ای فرج حق، فرج آسایش و گشایش بعد از تنگی و آزمایش است
امروز جهان پر پرخاش و جنگ و جدال است و در نزاع و قتال، دول
مانند عقاب تیزپر مترصد قتال و عقاب در هر بوم و بر و ملل مانند
ماران هر يك در کمین دیگران، اکثر بشر جانورند نه جانپرور

درندگانند نه آزادگان خونخوارند نه هوشیار عقاربند نه اقارب
مغاربند نه مشارق لهذا در ظلمات این آزمایش باید بهمت احبای الهی
نور آسایش بدرخشد حرب بصلح و دشمنی بدوستی و جنگ باآشتی
مبدل گردد تا آفاق عالم بروح اسم اعظم زنده شود و حقائق انسانیّه
بحیات ابدیه فائز گردد.

۲۳۲ ای آیت هدی، چون در این جنّت ابهی بفضل خدا نهال مغروس دست
عنایتی بکوش تا بطراوت و لطافت و سبزی و خرمی و شکوفه و برگ و
بار جلوه نمائی تا از فواکه پرحلاوت مذاق روحانیان شیرین گردد و
از مشاهده تر و تازگی برگ و بارت چشم ربّانیان روشن و منیر، بجمال
الهی قسم یاد مینمایم که موهبت جمال ابهی شجر عریان را پر برگ و
بار کند و عالم ظلمات را پرانوار، مرغ خاکی را آسمانی کند و
شخص ترابی را ملکوتی و رحمانی و البهاء عليك و علی کلّ ثابت علی
العهد.

۲۳۳ ای ملک، اگر حشمت ملوکانه و شوکت شاهانه طلبی بندگی درگاه
خدا کن و عبودیت آستان کبریا جو عزّت ملوک چون ذلت مملوک
دمی است و بحر مواج عظمتش عبارت از شبنمی، سراج منیرش صبح
خاموش و تاریک است و نجم اثیرش آفل در حضيض قبر صغیر، آن

سلطنت ملوکانه و حشمت خسروانه آثار انوار عزت قدیمه است که چون ید بیضاء در جیب تقدیس موسی ظاهر و لائح شود سینه سیناء روشن گردد و آفاق بقعه بیضاء منور و رشک گلزار و چمن گردد پس از خدا بخواه که ملك چنین اقلیمی گردی و پادشاه سریر چنین روی زمین، آن اکیلل ملکوت است و تاج اوج جبروت و البهاء عليك و علی کلّ من تمسک بعروة الوثقی.

۲۳۴ ای ناطق بشنای رحمان در محافل پر روح و ریحان، خوشا بحال تو که چون گل و ریحان از کنار این جویبار دمیدی و چون نسرین و ضیمران در این گلستان راحه طیبه بخشیدی چون بنفشه سرمست و مدهوش و افتاده صهباء محبت الله گشتی و چون نرگس چشم بمشاهده جمال سلطان گل گشودی و چون سرو در سروستان معرفت بالیدی و چون فاخته سر و جان باخته بانواع نعمات نالیدی خوشا بحال تو خوشا بحال تو از خدا میطلبم که تأییدی فرماید که در میان سران کشور عرفان سرفراز شوی و مابین سرفرازان ملك ایقان شهریار و تاجدار، تعجب مکن که بی ملجا و پناهی از فضل حق ملجا و پناه شود و بی سر و سامانی بعنایت پروردگار بانی دار الامان گردد.

۲۳۵ ای سمیّ عبدالبهاء، اگر جوهر اعداد طلبی دست بدامن واحد حقیقی

زن زیرا جمیع اعداد عاجز و قاصر اما واحد حقیقی عامل و قادر و نافذ تا توانی اسرار واحد حقیقی که فیض ابدی است در عالمیان آشکار کن تا طلسم اعظم بکف آری و وفق مکرم بجوئی و در آن دم عالم امکان را مسخر نمائی و عليك التَّحِيَّةُ و الثَّناء

۲۴۶ ای مطمئن بفضل و عنایت حضرت یزدان، الیوم عین رحمانیت از ملکوت ابهی متوجه دوستان الهی است و شمس حقیقت از آن افق تقدیس فائض بر قلوب دوستان معنوی پس ای طالبان روی او و عاکفان کوی او و زنده دلان از بوی او بتمامه توجه کنید سوی او و استفاضه کنید از خوی او تا آتش موسی بینید و شعله سینا نگرید و نفعه مسیحا بمشام آرید و گلزار خلیل بینید و خون سبیل یحیی ابن ذکریا مشاهده کنید و چشمه حیات خضر یابید و قربانی ذبیح سیر نمائید جمال یوسفی ادراک کنید و آه و انین یعقوبی استماع کنید بلا و حزن ایوب را بدانید و درس ادریس برپا نمائید شدت فرقت حوا بدانید و عفت و عصمت مریمی بشناسید نفع صور بشنید و کاس مزاجها کافور بنوشید از چشمه تسنیم بچشید و لطافت نسیم ریاض الهی بیابید این فضل اعظم باحبای الهی عنایت شده که از مطالع توحید استفاضه نمایند و از مشارق تفرید استمداد انوار احدیت و البهاء عليك

۲۳۷ ای مستنیر از انوار ملکوت ابهی، نفس مشتعلی بنار محبت الله حاضر و در انجمن روحانیان وارد و در حول کعبه مشتاقان طائف و برجوع دیار الهی عازم چون آهنگ رجوع نمود هدیه و ارمغانی از این گمگشته صحرای محبت الله بجهت آن نشئه صهبای عنایت الهی خواست لهذا خواستیم که ارمغانی فرستیم که نفعه خوش رحمانی از آن بمشام رسد و نکهت ریاض معنوی منتشر گردد و این جز ذکر جمال ابهی و محبوب اعلی نخواهد بود، در ظل سدره عنایتید و در تحت لحاظ عین رحمانیت، انوار ملکوت ابهی جبروت آفاق را احاطه نموده است و امواج بحر اعظم بر عرصه وجود افاضه کرده فیوضات غمام الهی اراضی حقائق و اعیان را سبز و خرم نموده است و تجلیات شمس حقیقت مشارق و مغارب را روشن کرده است ای احبای الهی شما شمعهای افروخته دست موهبت الهیه هستید خاموشی نخواهید و افسردگی نجوئید و نهالهای گلشن عنایتید پرمردگی طلبید و بی برگی نخواهید ای شجر مبارک وقت شکوفه و ثمر است و هنگام میوه تر، در امر الله و محبت الله بثبوت و رسوخی باش که رشک جبل قاف گردی و غبطه قوائم عالم ایجاد شوی اینست ثمر اشجار توحید و ازهار گلزار تفرید آنچه در این عالم فانی مشاهده مینمائی ظل زائل است و اوهام باطل عنقریب آنچه دیده میشود هباء منبثا شوند و هل اتی علی الانسان یوم من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً را مظهر کردند

پس تو ملك باقى طلب و عزت جاودانى، از افق نورانى جاودانى طالع
شو تا چون نجم بازغ ساطع گردى.

۲۳۸ ای احبای الهی ای یاران میثاق، الحمد لله علم میثاق بلند است و انوار
اشراق از غیب آفاق در نهایت درخشندگی، آثار الطاف جمال ابهی از
ملکوت اخفی چون بارقه صبحگاهی در نهایت وضوح مکشوف و عیان،
تأییدات غیب ابهی متابع و توفیقات ربّ لایری واضح و مترادف، باران
رحمت در نهایت ریزش تا چه خاک مبارکی آمیزش بآن فیض و بخشش
نماید و گل و ریاحین رویاند و برکت خرمن حاصل کند الحمد لله آن
نفوس مقدّسه از حقائق مبارکه بودند و اراضی طیّبه که بفیض مقدّس
نابت شدند و بر میثاق ثابت گشتند عنقریب نسائم جانپرور بمرور آید
و ماء منهمر از غمام مستتر فیض مستمر گردد آنوقت ملاحظه خواهید
فرمود که کشتزار حقیقت چقدر طراوت و لطافت و حلاوت حاصل
خواهد نمود دهقان حقیقی کشت خویش را آبیاری فرماید و عنقریب
مظهر کزرع اخرج شطاه فاستغلظ و استوی علی سوجه یعجب الزّراع
لیغیظ به الکفار فرماید آن دم یاران الهی همدم شادمانی ابدی کردند
و غافلان مبتلای حسرت سرمدی، شمع نورانی میثاق چنان پرتوی
بآفاق دهد که عالم ناسوت عالم انوار گردد و حیّز ادنی آئینه ملأ
اعلی شود هنالك یفرح الثابتون و یخسر الناقضون و علیکم البهاء.

۲۳۹ ای امده الله، قلم چون سمندر در جولان است ولی چه فائده که از کثرت جولان خسته و بی تاب و توان گشته چه که از صبح تا بحال که شام است در منتهای تاخت و تاز بود گهی در میدان فروغ جولان نمود گهی در عرصه ادب بتاخت دمی در مضمار اکبر دوید و گهی بطور سیناء شتافت و وقتی در وادی ایمن امین تکاپو کرد و تفرعات این میادین و عرصه ها و تپه ها و دره ها را قطع کرد وقت غروب بصحرای پرفسحت طلعت رسید حال دیگر قدم را نیز بعسرت برمیدارد و این وادی نیز باید بحکم محتوم طی گردد، ای قلم بتاز و جان بباز جولانی آسمانی کن و قوت الطاف جمال ابهی بنما و بنگار، نقشی از صور عالیّه ملأ اعلی در عالم ادنی بریز و رسمی از نقوش تقدیس ملکوت ابهی در صفحه آفاق تصویر نما شاید هیاکل تحدید بفضای توحید شتابند و اسیران زندان ناسوت بروش و شیم آزادگان ملکوت پی برند و حجاب نفس و هوی بدرند و بانوار هدی بدرخشند و از شهد کمالات الهیه بچشند و از کاس عطاء بنوشند آیات تقدیس شوند و هیاکل توحید، مشارق اشراق گردند و مطالع فیض نیر آفاق ای امده الله ورقات موقنه را ابلاغ نما که وقت تقدیس و تنزیه است و هنگام ظهور آیات توحید شب و روز بذکر حق چنان گرم گردند که حرارت آتش محبت الله بکل آفاق تأثیر نماید و تاب و تبش بارض اقدس رسد و لیس ذلك علی الله بعزیز و البهاء علیک و علی کلّ امه

آمنت بالله.

۲۴۰ ای مستنیر بانوار هدایت حضرت رحمان علیه بهاء الله العزيز المنان، افق توحید بانوار شمس حقیقت روشن و لائح، آن انوار تا بحال از افق مبین عالم امکان مشهود و مشهور حال آن نیر اعظم بافق اعلی صعود و عروج فرمود و چشمها از مشاهده جمال محروم گشت لکن تأییدات غیبی و فیوضات نامتناهی از ملکوت ابهی از هرجهت محیط بر احبّاء و خلق را خلق و خوی در جمیع اوقات ظهور اعراس حقیقت چنان بود که پس از غروب مطالع مقدّسه بیدار و آگاه میشدند چه که آفتاب انور شدت تابش و پرتوش انظار را خیره مینماید و از شدت ظهور مستور و مخفی ماند پس ای طیور حدیقه الهیه وقت طیران است و زمان سرودن بابدع نغمات بر شاخسار وجود در این ریاض الهی چون حمامه قدسی بسرانید و کمر همت را بر اعلاء کلمة الله محکم ببندید تا مطلع تأیید ملکوت ابهی گردید و مشرق انوار فیض افق اعلی، لسان تقدیس میفرماید من یدع الناس باسمی فانه منی و یظهر منه ما یعجز عنه من علی الارض کلها.

۲۴۱ یا احبّاء الله و اصفیائه و منجذبی نفعاته، اگر قدری تفکر نمائید و در حقیقت امور تعمق و تدبّر کنید ملاحظه مینمائید که در چه دریای

بی‌پایان لطف و احسانی غوطه ورید و در چه رضوانی مخلص، تاجی
 مرصع بجواهر ملکوت ابهی بر سر دارید که از فرق فرقدان بگذرد و
 خلعتی در بر دارید که از حلق و ثیاب سلطنت فرق دارد زیرا هر تاج
 بتاراج رود ولی این تاج چون سراج در زجاج ابدیت و سرمدیت
 بدرخشد و هر دیبای زیبایی و سندس و استبرقی عاقبت کهنه و عتیق
 و پاره پاره گردد ولی این رداء غراء روز بروز بر رونق و لطافت افزاید
 و قامت لابس را باعتدال نهال بیهمال بیاراید پس بشکرانه این اکلیل
 جلیل که بر سر دارید و پاداش این رداء عظیم که در بر دارید در
 عبودیت آستان مقدس با عبدالبهاء شریک و سهیم گردید زیرا نزد او
 دیهیم پادشاهی آستان مقدس است و افسر جهانبانی عبودیت درگاه
 جمال قدم و این عبودیت نشر نفعات است و اقامه بینات است و
 مشاهده آیات و اوضحات است و تفسیر کلمات است و ترویج بشارات
 است و کشف سبحات است و خرق حجبات اهل احتجاب است و
 تبلیغ امر مالک اسما و صفات است.

۲۴۲ ای بنده شکور، ربّ غفور عنایاتش غیرمتناهی و الطافش بی‌پایان
 عواطفش محیط است و رحمتش منبسط در بسیط، نورش ساطع است و
 نیرش لامع از جمله الطافش ایمان است ایقان است عرفان است پس
 چگونه بشکرانه این عنایت بی‌نهایت قیام توان نمود مگر بقدر وسع

بشر و مقدار طاقت زبان و بیان چون درّ و گهر پس بقدر مقدور
بشکرانه پرداز.

۲۴۳ ای ثمره طّیبه، چون در عالم امکان نگری هر نفسی ثمر شجری است
و هر نبتی گل چمنی ثمر بر دو نوع است طّیب و غیرطّیب و دلیل،
رائحه و طعم و لذّت اوست الحمد لله از تو رائحه طّیبه ثبوت و رسوخ
تا بحال منتشر و طعم و نکهت استقامت و حبور ظاهر از تأیید الهی
امیدواریم که روز بروز بر استقامتت بیفزاید تا از بوی خوش و روی
خوش و خوی خوشت چون میوه خوشگوار باغ کیهان بیاراید.

۲۴۴ ای ناظر بملکوت وجود، اهل سجود را جبّینی روشن چون آفتاب انور
از فیض مقام محمود باید و موقنین بآیات کبری را رخی نورانی از
الطاف سبحانی شاید، سرمست جام الهی را نشسته و سرور لازم و
مستبشر بموهبت ملکوت را فیض حبور واجب، های و هوی سرمستان
لازم و جوش و خروش عاشقان واجب والّا سنگ سخت به از دل مرده
و وجود افسرده و البهء علیک.

۲۴۵ ای یار مهربان، چون موسم بهار روحانی رسد نسیم رحمانی وزد غمام
عرفان بفیضان آید پس خاک پاک گل و ریاحین برویاند البلد الطّیب

یخرج نباته باذن ربّه، حمد کن خدا را که زمین پاک بودی و از فیض رحمت حق گلشن عرفان گشتی و کوثر ایقان نوشیدی پس از این ماء طهور و فیض موفور ربّ غفور مردگان را زنده نما و اشجار پژمرده را تر و تازه فرما حیات ابدیه بخش و فیوضات رحمانیه مبذول نما امروز روز نیروز است و جمیع اشیاء منتظر انتشار نفحات قدس مطلع ظهور، آتشی برافروز که قلوب را حرارت محبت الله بخشد و شمعی روشن کن که جهان ظلمانی را نورانی نماید نهالی بنشان که بارور گردد و شجری بپرور که میوه تر بخشد آنچه بینی و شنوی رو بزوال است مگر الطاف حضرت لایزال عنقریب قصور معمر را مضمور بینی و زینت و آرایش جهان را معدوم یابی پس آرایش عالم انسانی طلب و محبت و مهربانی کن و هر زخمی را مرهم باش و هر دردی را درمان در هر دم بیچارگان را ملجأ و پناه شو و درماندگان را دستگیر در هر صباح و مساء، تشنگان را آب گوارا باش و گمگشتگان را محل سکون و قرار.

۲۴۶ ای بنده صادق جمال ابهی، شکر کن خدا را که بعون و عنایت حق موفقی و بخیرخواهی احبای الهی مؤید یاران را شایان چنان که جان رایگان در سبیل یکدیگر فدا کنند و بخدمت و اعانت و صیانت پردازند شمع را روشنی باید و طاووس علیین را جلوه در بهشت برین

شاید تا شهر تقدیس گشاید و گلزار و گلشن بیاراید حمد کن خدا
 را که مؤمنی و موقن و ثابتی و راسخ و انشاءالله جور و جفای
 ستمکاران را سدّ حائلی امروز هر يك از احبّای الهی باید حفظ و
 حمایت دیگری نماید و بقدر امکان کوشد که قلوب را شادمانی
 بخشد و نفوس را انشراح روحانی دهد و عليك البهاء الابهی.

۲۴۷ ای ثمره جنیه لطیفه شجره احدیت، شکر کن حضرت بيمثال را که از
 عین تسنیم و سلسال نوشیدی و از شهد عنایت مذاق شیرین نمودی از
 صبح هدی نور بهاء مشاهده نمودی و از مطلع آمال نیر ذوالجلال نظر
 کردی در جمع اماء چون شمع برافروز و دیده از جهان و جهانیان
 بدوز و بنار محبت جمال بهاء چون عود و عنبر بسوز تا ظلمت شب
 روز گردد و محونا آیه اللیل و جعلنا آیه النهار مبصرة بروز کند. ای
 منجذبه الی الله وقت شوق و شور است و هنگام حشر و نشور از باده
 محبت الله شرب شبانه کن و چنگ و چغانه بدست گیر و باهنگ
 عاشقانه آغاز ساز کن و باین آواز بخوان

بانك سروش است این

آهنگ و خروش است این

هم جوشش هوش است این

بیدار شو بیدار شو

شعله سیناء بین آتش موسی بین

نفخه عیسی بین بیدار شو بیدار شو

و البهاء عليك و علی كل ثمرة نبتت فثبتت.

۲۴۸ ای یاران، الحمد لله سرگشته بادیه عشقید و گمگشته صحرای محبت
 الله معتکف کوی یارید و پریشان آن زلف مشکبار در سبیل الهی بی
 سر و سامان شدید و بعشق جمال مبارک رسوا و پریشان، سرگشته‌اید
 و سودائی و گمگشته‌اید و شیدائی این موهبت را قدر بدانید و این
 فضل و کرم را مغتنم شمردید عنقریب ملوک و مملوک و وزیر و امیر و
 توانگر و درویش کلّ در تحت طبقات تراب مطمور و بی نام و نشان
 در زوایای قبور و شما هر یک مانند نجم بازغ از افق حقیقت بر عالم
 وجود ساطع بمرور اعصار و قرون لامع عزت ابدیه شما روز بروز افزون
 گردد و در انجمن بالا با رخی روشن چنان جلوه نمائید که پرتو
 نورانی بر قرون و اعصار بتابد لهذا باید دمبدم بکوشید تا سبب
 نورانیت عالم شوید و شب و روز خدمت نمائید تا باعث هدایت من
 فی الوجود گردید طیبیان حقیقی شوید علیلان را شفا بخشید و زخمها
 را مرهم نهید نادانان را علم و عرفان بیاموزید و گمگشتگان را بسبیل
 نجات دلالت نمائید جامی دیگر بدور آرید و صهبائی دیگر بنوشانید
 و نشته‌ای دیگر بخشید.

۲۴۹ ای ثابت بر پیمان، همواره مشمول لحظات عین عنایت حق بوده و منظور نظر الطاف خواهی بود مطمئن باش تأیید ربّ فرید شامل است و فضل و الطافش کامل شبندی از این الطاف حکم یمی دارد و ذره‌ای از این عطا حکم آفتابی هرچند در این جهان پدیدار نه ولی در جهان الهی آشکار گردد و در عالم ملکوت نامتناهی پدیدار شود زیرا این جهان وسعت ظهور چنین موهبت ندارد چه که عالم رحم را گنجایش ظهور مواهب الهی از سمع و بصر و شمّ و ذائقه و ادراک نبود و همچنین این جهان تنگ و تاریک را وسعت و فسحت ظهور کمالات نامتناهی نه انشاءالله همواره مؤید و موفق خواهی بود و البهاء عليك.

۲۵۰ ای اهل وفا، نشانه وفا به حضرت بهاءالله این است که نفوس نفیسه بانفاس قدسیه قیام بخدمت آستان مقدسه نمایند و خدمت، خلوص نیت و وفور همت و جانفشانی در نشر نفعات الهی و تربیت نونهالان گلستان الهی است الحمد لله شماها بآن موفق و مؤیدید و می‌کوشید و می‌جوشید و از باده الطاف می‌نوشید عواطف ملکوت رحمانیه شامل و لطائف عبودیت حاصل و باران تأیید هاطل و آثار توفیق متواصل است لله الحمد و المنّة علی ذلك و علیکم و علیکن البهاء الابهی.

۲۵۱ ای نفس زکیه، صلاهی عبودیت است که چون نقره ناقور بلند است و

ندای بندگی است که آوازه شرق و غرب است اگر سلطنت ملکوتی خواهی عبودیت درگاه جمال ابهی جو و اگر عزت جبروتی جوئی بندگی درگاه خواه این است شهریاری جهان الهی این است خسروی اقلیم رحمانی و البهاء علیک.

۲۵۲ از فقر منال و به توانگری مبال و از عسرت در معیشت محزون مباش و از تنگی دست دلخون مگرد، ایامی است در گذر است و حیاتی است بی اثر و ثمر مگر نفوسی که بنفَس رحمان زنده گردند و قلوبی که بذکر حق مشغول شوند و حیات ابدیه یابند و موهبت سرمدیه جویند الطاف ربّانی بینند عواطف سبحانی مشاهده نمایند آیات هدی ترتیل نمایند تأیید ملاً اعلی ملاحظه فرمایند این نفوس بزرگوارند و بموهبت پروردگار باقی و برقرار خواه غنی باشند و خواه فقیر خواه اسیر باشند و خواه امیر.

۲۵۳ ای یاران نورانی عبدالبهاء، شمس حقیقت چون از افق احدیت بنورانیت غیرمسبوقه اشراق بر آفاق فرمود شرق و غرب روشن و لامع گشت و جنوب و شمال فجر ساطع شد ظلمتی باقی نماند و ضلالتی فی الحقیقه برقرار نگشت یکاد زیتها یضیی شد و لو لم تمسه النار نور علی نور گشت جهل و نادانی فانی شد و علم و دانائی روشنائی گشت پرده و

حجاب دریده شد و جمال حقیقت درخشیده گشت موسم خریف گذشت و فصل بهار جانپرور رسید صولت دی شکست و شوکت اردیبهشت خاور و باختر را احاطه نمود بنیاد گلخن برافتاد و طراوت گلشن جلوه نمود غراب ظلمانی نومید شد و بلبل گلشن ابهی نغمه رحمانی سرود طرف چمن سبز و خرّم گشت و مرغان گلزار به نغمه و آواز آمدند اما ضلالت عبارت از اغماض عین شد و پرده کوری چشم و شین گشت ظلمتی نیست ولی چون چشم بر هم نهی ظلمات است پرده‌ای نیست چون بوهم افتی حجاب است این اقوام مختلفه و طوائف کثیره که در ضلالتند پرده کینونت ایشان است و کوری چشم ایشان والّا آفاق روشن است و اشراق محیط بر کائنات پس شما به تمجید ربّ مجید پردازید که در این دور جدید هر یک در میدان عرفان فرید و وحید گشتید این عطا و این وفا و این الطاف بی منتهی هرچند در این ایام مستور و پنهان است ولی عنقریب آشکار و عیان گردد که محرمان راز را چه ساز و آواز است و مقربان درگاه کبریا را چه عزّت در درگاه بی‌نیاز عنقریب مشهود و واضح گردد که عبودیت آستان مقدّس سلطنت دو جهان است و بندگی درگاه احدیت سروری کون و مکان.

ای یزدان پاک این یاران به محبتت گریبان چاک کردند و از پرتو هدایت رخ روشن و تابناک نمودند از عالم خاک گذشتند و دل بجهان

افلاك بستند خاکسار درگاه تواند و عاكفان بارگاه تو جز تو
 نخواهند و بغير از تو نجويند و جز راز تو نگويند ظهير شو مجير شو و
 آزادی به هر اسير بخش و از سلاسل و زنجير نفس و هوی نجات ده و
 بر بندگی و شرمندگی و آزادگی و سادگی موفق نما و از کودکی و
 آلودگی و خستگی و ماندگی رهائی ده تویی مقتدر و توانا و تویی
 بخشنده و درخشنده در جهان غیب و عیان و علیکم التّحیة و الثّناء.

۲۵۴ ای شمع حبّ، اگر در زجاجهٔ ملکوت ابهی شعله‌افروزی خواهی در این
 ناسوت ادنی جانفشانی کن و اگر در بحر اعظم غوطه خوری جوئی
 در بیداء عشق سرگردان شو و اگر مقام خلّت طلبی در آتش
 نمرودی بردا و سلام جو و اگر شعلهٔ طور و لمعهٔ نور جوئی در بریهٔ
 سیناء بجان بشتاب و اگر مقام حصوری جوئی چون یحیی سر و جان
 فدا نما و اگر نفحات سیدالشّهدا استشمام خواهی در دشت کرب و
 بلا خون خویش سبیل کن هذا شأن العشاق و هذا وصف المشتاق.

۲۵۵ حکایت کنند که شخصی در عالم رویا شخص بزرگواری را دید و
 سؤال نمود که چگونه در درگاه الهی کار تو گذشت جواب داد که
 چون بآن درگاه رسیدیم سؤال نمودند که چه ارمغان آوردی عرض
 کردم علم، گفتند انّ خزائن ربّك مملوءة من هذا، گفتم اعمال خیریه و

عبادات، گفتند انّ خزائن ربّك مملوءة من هذه، پس عرض كردم عجز و فقر، گفتند اين هديه مقبوله است زيرا در اين درگاه پيدا نمي‌شود مقصد اينست كه هر نفسى كه در كمال فقر و عجز و ضعف است مقبول است.

۲۵۶ ای متمسك بذيل مبارك ربّ جليل، در فجر بقا نير اعظم جمال قدم بر ملكوت عالم اشراق فرمود قومی منتبه اين اشراق شدند و سر را از بالين خواب برداشتند و در آفاق منتشر شدند و به سير و گشت حياض و رياض و مشاهده جمال آفتاب و اقتباس انوار بيحساب و اكتساب فيوضات مشغول شده چشمی گشوده گوشى باز نموده روى افروخته خوئی آموخته كاری ساخته جانی باخته جوشى زده شورى افكنده نورانى شده رحمانى گشته نفعه روحانى يافته پرتو يزدانى گرفته در ظلّ وجه داخل شده ببقای حقّ واصل شده ذلك من فضل الله يوتيه من يشاء و حزبي در خواب غفلت مانده و در فراش ضلالت خفته در سكرات بيهوشى و غمرات خمار سرخوشى مست و مدهوش مانده كوركورانه محشور شده و كر و لال و نادان و جاهل و كاهل ظاهر گشته از فيوضات اين بحر اعظم و اشراقات نير اكرم محروم شده فبئس حال المحرومين و البهائم عليك.

۲۵۷ ای منادی میثاق الهی و مروج پیمان رحمانی، اثر كلك مشكين ملاحظه گردید و بر ظهور آثار تأیید و موفقیت کبری اطلاع حاصل گشت البته نفوس مقدسه که جز رضای جمال ابهی مقصدی نجویند و بجز کف عنایتش پناهی نخواهند در سببش بجانفشانی مشغولند و در آستانش پیاسبانی مألوف زبان بستایشش گشایند و بین ملأ عالم پرستش و نیایش نمایند در ترویج تعالیمش جهدی بلیغ کنند و در تشهیر وصایا و نصایحش قوتی عجیب بنمایند، این نفوس مؤیدند و موفق و منصورند و مظفر و منظورند و مکرّم و محمودند و مقرب، خزائن عطا ممتلاً از لؤلؤ لآلآء البته نثار بر رؤوس ابرار است و نافه مشکبار بخشش پروردگار البته منتشر در کوی ابرار، یقین است که نهایت موفقیت حاصل خواهد گشت و عبدالبهاء در غایت اطمینان و آناً فاناً منتظر ظهور عون و عنایت حضرت رحمان.

۲۵۸ ای کنیز عزیز الهی، اگر بدانی که به چه موهبتی موفق شدی و به چه ملکوتی راه یافتی البته از شدت فرح و سرور مرغ جان در آشیانه جسم ننگجد بلکه از شدت فرح پرواز نماید این ملکوتی است که موعود حضرت مسیح است این ملکوتی است که جمیع انبیا بآن بشارت دادند این ملکوتی است که آفتابش دائماً در مرکز احتراق است این ملکوتی است که ماه و اخترانش را افولی نه این ملکوتی است که

موسمش دائماً فصل ربیع است این ملکوتی است که اشجارش دائم الثمر است این ملکوتی است که هوایش همواره جانپروور است این ملکوتی است که حیاتش ابدیه است و عزّتش سرمدیه پس خوشا بحال تو که باین ملکوت راه یافتی و از این فضل و موهبت کبری بهره و نصیب بردی و عليك البهاء الابهی.

۲۵۹ ای بنده حقیقی جمال ابهی، بعد از صعود جمال مبارك روحی لأحبّائه الفداء نفوس مقدّسه این جهان را فراموش نمودند و خود را در ملکوت الهی دیدند و به مقتضی آن حرکت و سلوک نمودند شب و روز اوقات خویش را وقف خدمت امر الله کردند، نه راحتی جستند نه نعمتی خواستند نه امنیتی طلبیدند و نه مسرتی تحرّی نمودند سرورشان آهنگ طیور است که در گلشن الهی بلند است و آرزویشان تجلی نور و شعله طور است که از ملکوت ابهی عالم پنهان پرتو می‌افشاند مقصدشان اعلاء کلمه الله و نشر نفحات الله است و جهدشان فنای در آستان مقدّس اعلی این نفوس بهائی هستند ربّانی هستند نورانی هستند رحمانی هستند سایه ندارند بلکه سراپا نورند.

۲۶۰ ای یار دیرین عبدالبهاء، آنچه به جناب سید تقی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید فی الحقیقه صدمات و مشقّات آنجناب زیاد و این دلیل

بر موهبت پروردگار همیشه نفوس طیبه در بند راحت و آسایش خویش نبودند بلکه محض نورانیت عموم از نوش گذشتند و تحمل نیش فرمودند راحت و خوشی و تکاسل و ترفه و تهاون و تناسل از هر نفسی برآید بلکه در این میدان هرکس نهایت قوت و اقتدار بنماید ولی تعاون و تعاضد و تحمل و تجلّد و جانفشانی کار هر نفسی نیست این مختصّ به نفوس مبارکه است نه هر غبی نادان و مهمل ناتوان ملاحظه نمائید از هرجهت نفوس بلندهمت چه زمینی و چه آسمانی چه جسمانی و چه روحانی چه خاکی و چه افلاکی همواره متحمل مشقات عظیمه بودند و تا چنین نکردند موفق نگشتند پس ای یار قدیم مغموم و حزین مباش و افسرده منشین شکر کن خدا را که موفق به مشقت و بلا در سبیل او گردیدی نه در ره نفس و هوی هیچ وقت از یادم نیروی حاضر محضری و پیش نظری مطمئن باش و عليك التّحيّة و الثّناء.

۲۶۱ ای یاران الهی، شکر کنید خدا را که مورد نظر عنایت شدید و مظهر الطاف حضرت احدیت از پرتو هدی روشن گشتید و برشحات سحاب عنایت پر طراوت و لطافت در این گلشن، فیض عظیم را ملاحظه نمائید که مانند نسیم بهشت برین این کشتزار را سبز و خرم نمود و هر يك آن نفوس را از اشجار جنت فرمود هرچند این موهبت هنوز چنانکه باید و شاید در معرض شهود جلوه‌گر نگشته و قدرش معلوم نیست

اما عنقریب فراز و نشیب عالم از این نور مبین بهره و نصیب گیرند
 آنوقت معلوم و مشهود شود که سر وجود چه موهبتی در عرصه شهود
 ظاهر فرمود و هر يك از یاران مانند مه تابان در افق عزت جاودان
 رخشنده و درخشنده و ظاهر و عیان گردند قسم به آن روی روشن و
 جبین ساطع بنور مبین تاجهائی بر سر نهاده‌اید که گوهر و ثالی آن
 اعصار و قرون را روشن و منور نماید شکر کنید خدا را و علیکم
 التّحیة و الثّناء.

۲۶۲ ای نوش‌لب، هر لبی که در ستایش و نیایش خداوند آفرینش بجنبش
 آید سخنش چون آب زندگانی یزدانی همه نوش است و رازش آواز
 سروش اگر فرشته پدیدار نه نشانه‌اش آشکار است آنچه گفتی و در
 سفتی و بزاری و نیاز آواز برآوردی در درگاه یزدان پسندیده آمد ای
 روی تو خوش خوی تو خوش گفتگوی تو خوش، پیک یزدان است که
 پیایی از آسمان است سپاه سپهر برین است که پشت دوستان دلبر
 پرده نشین است ریزش ابر بخشش خداوند مهربان است که چون
 باران بی‌پایان است پس امیدوار باش و چشم بیدار دار بزودی نشانه
 خوشی و روزگار دلکشی پدیدار گردد چشمها روشن گردد و دلها
 گلشن شود مغز خوشبو گردد و سخن نغز گفتگو، پرتو آفتاب
 عالمتاب گردد و روشنی ماه درخشنده از کنگره بارگاه، هر یار دیرین

کامی شیرین کند و دهانی پر از انگبین، این دم که تو مشکین دمی
و زندگی بخش چون باران و شبنم جانت روشن باد روانت گلشن و
دلت گلزار و چمن.

نام خداوند آغاز سخن دانشمند است

۲۶۳

ای نوش دل هر هوشمند، هر زهری را پادزهری است و هر نیشی را
نوشی، براستی بدان زهر بیهوشی را هوشی و نیش نادانی را نوشی
درد دردمندان را درمانی و زخم آشفتهگانرا مرهم دل و جان. کالبد
جهان هرچند دلپسند و دلنشین و دلبر است ولی تن بی‌جانست و خاک
پست تیره ناک، جان جهان و جنبش کیهان بگوهر آتش است و این
نیروی دلکش ولی این آتش آتش پرزبانۀ جان و دلست نه گوهر جهان
آب و گل پس ای نوش، تن ناتوان جهان را نوش دارو باش و درد
دردمندان را درمان شیرین خوشگوار، بیمارستان نادانان را پزشک
دانا شو و شکرستان ستایش و نیایش را طوطی شکرخوا.

۲۶۴ ای دوستان جانی عبدالبهاء، جناب زائر، نوش پرهوش در مطاف
سروش سر به آستان نهاد و دوستان را يك يك بخاطر آورد و به جان
و دل تضرع به درگاه احدیت نمود که کلّ را بآنچه امروز لایق و
سزاوار است موفق فرماید و در نزد این بنده درگاه الهی نیز یاد شما

نمود و خواهش تحریر این سطور کرد تا سبب انشراح صدور گردد. باری ای یاران الهی، فارسیان هزار و سیصد سال در زیر بار گران بودند گاهی اسیر زنجیر گشتند و گاهی آواره کشور بعید شدند گاهی در نهایت ذلّ و هوان بزندان افتادند و گاهی بی سر و سامان و دور از خانمان شدند هر جفائی تحمل نمودند و هر عذابی را اصطبار کردند تا آنکه تاریکی ذلّت و خواری منتهی شد و پرتو عزّت ابدی از مطلع آمال طلوع نمود حال خداوند مهربان را اراده چنان که آن ذلّت و خواری هزارساله را به عزّت و بزرگواری تبدیل نماید و تلافی مافات شود نظر عنایت شامل شد و فضل و رحمت کامل، آن حزب آواره بلحاظ رحمانیت منظور گشت و حقیقت موهبت تجسم نمود پس باید یاران فارسی بدرستی و راستی چنان در میان خلق بخدمت حقّ برخیزند که از جام لبریز محبت الله جمیع خلق نشسته‌انگیز گردند و برائحه معطره معرفت الله آن آفاق را مشکبیز نمایند اساس پند آسمانی بنهند و تعالیم یزدانی بدهند و به روش و سلوک رحمانی قیام کنند و در کمال شور و وله و شوق و شعف و وجد و طرب شب و روز نعره یابشری و یاطوبی بلند کنند که الحمد لله افق ایران مطلع شمس حقیقت شد و کشور فارسیان روشن گردید هرچند مدّتی بود که چراغ خاموش شده بود الحمد لله مهر جهان‌افروز طلوع و سطوع فرمود و هرچند آب چشمه فرو رفته بود ولی ستایش خداوند را که

دریا بجوش آمد عجب در اینست که فارسیان آواره در آن کناره هنوز در خوابند و بیدار نگشتند و هشیار نشدند عنقریب شرق و غرب نعره یابها، الاهی بلند کند و جمیع اقالیم کشور ایران را تقدیس نماید و جمیع امم فارسیان را تمجید کنند زیرا شمس حقیقت از آن افق درخشید و ندای الهی از آن اقلیم بلند شد زهی عزت جاوید از برای آن بوم و بر و زهی سعادت شدید از برای اهل آن دیار اگر قدر بدانند و سمنند همت در این میدان برانند چه بسیار که دولت پایدار بدر خانه آید و در بکوبد ولی صاحب خانه از نادانی آن مهمان را براند ای کاش فارسیان قدیم هندوستان سر از بالین غفلت بر میداشتند و این ایام را غنیمت میشمردند و آنچه سزاوار این روزگار است مجری میداشتند پس ملاحظه مینمودند که وقت شادمانی است و هنگام کامرانی و عصر نورانی حضرت یزدانی و علیکم التّحیة و الثّناء.

۲۶۵ ای خداداد، داد خدا همه بزرگواری و دانائی و بینائی و شنوائی است ولی چه فائده که بی‌خردان در پی کوری و کری و گنگی و بیگانگی میدوند سبحان الله این چه غفلت و غضب و قهر است که بیمار از پزشک و پرستار در فرار است و مجروح از مرهم و نوش دارو بیزار این آثار غضب پروردگار، بیمار چون درمان از طبیب طلبد راحت جان یابد و مسرت وجدان جوید و البهائ علی اهل البهائ.

۲۶۶ ای نوش جانها، در بزم محبت الله چنان ساغر عرفان بخندان و مینای راز و نیاز بگریان که در جشن بهائی در حلقه مستان الهی هلهله و غلغله نوشانوش درگیرد و سروش جهان بالا بطرب و وله آید از عون و عنایت حضرت احدیت نهایت امید عظیم داشته باش که گمگشته‌ای را فرشته نماید و افسرده‌ای را پرشعله فرماید و البهاء عليك.

۲۶۷ ای بندگان نیر حقیقت، نامه مشکین تلاوت گردید و از مضامین فرح و مسرت حاصل شد معانی تبتل و تضرع بود و عبارت در نهایت لطافت و ملاحظت امروز سزاوار یاران روحانی چنانست که هر يك آیتی تامه از ظهور اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء بین ام کردند یعنی بجمیع کمالات که زینت حقیقت انسانیّه است مزین شوند از برای اهل عالم موهبت عظمی باشند و بقدر امکان محبت و مهربانی بنوع انسانی نمایند و شب و روز فکرشان محصور در هدایت خلق و تربیت نفوس باشد و بذیل کبریا تشبث نمایند تا مؤید باین موهبت عظمی شوند و مقبول درگاه جمال کبریا هذا نصی لکم و الله یؤید من یشاء علی صراط مستقیم.

۲۶۸ ای بنده صادق خدا، نامه شما رسید و بر مضامین کما هی حقها در نهایت دقت اطلاع حاصل گردید میزان حقیقت امر الله را حصول

ثروت خویش قرار داده‌اید باوجود اینکه اقرار و اعتراف نموده‌اید که در این خصوص به بقاع مقدّسه در نهایت خضوع و خشوع مراجعت نموده‌اید و این مقصد حصول نیافت مادام برهان حقیقت حصول مقصد است و عدم حصول دلیل بر بطلان کار مشکل گردد زیرا به ائمه اطهار علیهم الصلوٰة و السلام تشبّث و توسّل جستید و حصول نیافت پس این میزان حقیقت امر الله نگردد و اگر میزان این باشد و بحصول پذیرد منکری در عالم نماند شرق و غرب جمیعاً در یوم واحد مؤمن شوند دیگر چه از این بهتر يك آمنت بگو، در دنیا يك ثروت بی‌پایان بیاب و در آخرت نیز بالطاف حضرت رحمان فائز شو این آرزو را لازم بود که اول انبیا داشته باشند بعد اولیا بعد جمیع مؤمنان صادق چه بهتر از این ولکن جمیع در نهایت زحمت و مشقت و اکثری در غایت فقر و احتیاج ایام بسر بردند و در نصّ قرآن میفرماید ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یأتکم مثل الذین من قبلکم اصابتهم البأساء و الضراء و زلزلوا حتی قال الرسول و من معہ منی نصرالله الخ از این آیه مبارکه واضح و مشهود است که در سبیل الهی هر نفسی سیر و سلوک نماید غنی فقیر گردد نه فقیر غنی کار برعکس است ملای رومی چه خوب گفته است

گر در آتش رفت باید چون خلیل

ور چو یحیی میکنی خونم سبیل

ور چو یوسف چاه و زندانم کنی

ور ز فقرم عیسی مریم کنی

سر نگردانم نگردم از تو من

بهر فرمان تو دارم جان و تن

ترك مال و ترك نام و جان و تن

در طریق عشق اول منزل است

و جمال مبارك در قصیده ورقائیه میفرماید

خَلَّ دَعْوَى الْحَبِّ أَوْ فَارَضَ بِمَا جَرَى

كَذَاكَ جَرَى الْأَمْرِ فِي فَرْضِي وَ سُنَّتِي

میفرماید یا ترك محبت الله کن و یا به هر بلا و مصیبتی راضی شو

زیرا فقر و ذلت و مصیبت و بلیه از لوازم جانفشانی در سبیل الهی

است هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال المبين.

۲۶۹ ای ابناء و بنات ملکوت، الحمد لله بفیض نامتناهی الهی آفاق باهتر از

آمده و شرق و غرب بندای حق ارتباط یافته امروز در جمیع اقالیم عالم

ندای ملکوت الله بسمع دور و نزدیک رسیده و علم وحدت عالم انسانی

بقوه الهی بلند گردیده نغمه شرق است که عالم غرب را به وجد و

طرب آورده و آهنگ غرب است که گوشزد اهل شرق گشته از بدایت

عالم تا الی الآن ارتباط در میان ایران و امریکا نشده و ابدأ ماهین

ساکتین این دو قطعه مخابره و مکاتبه نگردیده حال ملاحظه نمائید که به اندک مدتی چه وجد و طربی در میان این دو اقلیم افتاده و چه ارتباط حقیقی معنوی حاصل گشته و چه مخابرات روحانی در میان آمده حال بدایت طلوع صبح نتایج سحر است عنقریب کوکب این وحدت چنان اشراق نماید که آفاق را روشن و منیر کند و ارتباط تام و وحدت حقیقی بین جمیع قطعات عالم حصول یابد اما سرعت حصول این آمال بسته بآنست که یاران غرب بکمال همت و قوت کمر بر خدمت بربندند و سعی بلیغ مبذول دارند دمی آرام نگیرند و نفسی راحت نجویند بلکه شب و روز بکوشند و بجوشند و بخروشند و در نهایت انقطاع و روحانیت و حسن نیت و علو همت به ترویج تعالیم الهی شتابند و بموجب وصایا و نصایح حضرت بهاءالله عمل نمایند زیرا در این دور بهاءالله اقرار و اعتراف لسانی و ایمان و ایقان لفظی و انتساب صوری ابدأ حکمی ندارد بلکه باید یاران الهی و اماء رحمان باخلاق و آداب و رفتاری قیام نمایند که تعالیم بهاءالله در وجود آنان مجسم گردد بعمل ترویج آئین ملکوت الله کنند نه بقول تا از جواهر وجود شوند و آیات ملکوت الله گردند و بعلو عرفان رایات ملاء اعلی شوند تشنگان را ماء زلال شوند و طالبان را دلیل هدی گردند بیچارگان را معین و ظهیر شوند و آوارگان را سر و سامان دهند فقیران را کنز ملکوت گردند و مایوسان را سبب امید و سرور شوند

و علیلان را درمان دل و جان کردند و در نهایت مهربانی بنوع انسان رفتار کنند با هر گریانی بگریند و با هر خندانی بخندند با هر بیچاره‌ای همدم و دمساز شوند و با هر بیگانه‌ای آشنا و همراز کردند.

۲۷۰ ای بنده جمال قدم، اشعار فصیح و بلیغی که در حلاوت چون انگبین بود ملاحظه گردید بیان عبودیت بود و دلیل خلوص نیت کام شیرین گشت و مذاق شکرین نهایت ممنونیت حاصل گشت که مثبت عبودیت این عبد باستان مقدس بود بندگی درگاهش را پپادشاهی دو جهان مده و غلامی آستانش را بخواجگی دو سرا تبدیل مکن چه مقامی اعظم از اینست که در ظلّ سحاب رحمتش باشیم و چه شأنی بالاتر از این که مورد عنایتش گردیم هذا فضل لا یعادله فضل فی الابداع و هذا شأن لا یوازیه شأن فی الامکان باری بسیار از تلاوت قصیده روح و ریحان حاصل گردید و البهاء علیک

۲۷۱ ای زنده بروح ملکوت، نامه رسید مضامین در نهایت بلاغت بود و دلیل بر احساسات روحانی و برهان توجه به روح القدس از قرانت مسرت حاصل شد فی الحقیقه نفوسی امروز مبعوث شده‌اند که ندیده میشناسند و نگفته میشنوند هرچند دورند ولی همدم و همرازند و بسا نفوس که

دیده‌اند و نشناخته‌اند و شنیده‌اند و نفهمیده‌اند و نزدیک بودند ولی دورند الیوم باب حیات مفتوح و سبیل ملکوت واضح و مشهود و نفثات روح القدس محیی ارواح و قلوب و مائده آسمانی نازل و آهنگ ربّانی از ملاّ اعلی متواصل حضرت بهاءالله عدد اسم مبارکش نه است و از مطلع آفاق چنان اشراقی فرمود که جمیع این امور رو به حصول است و ملکوت محبت الله در قطب آفاق خیمه برافراخته و انوار صلح و سلام و وحدت عالم انسانی را بر آفاق بقوه روح القدس مبذول میدارد اکنون این فیض نامتناهی الهی مانند شفق صبحگاهی از مطلع آفاق ظاهر و عنقریب شمس حقیقت چنان اشراقی نماید که جهان پرانوار گردد و شرق و غرب درخشنده و تابان شود آنچه الیوم می‌بینی و می‌شنوی از نتایج صبح است این صبح را روزی بسیار روشن در پی و این موسم فصل اعتدال ربیعی را گل و ریاحین و شکوفه و اثماری از عقب آنوقت واضح و مشهود گردد که کلمه الله را چه نفوذی بود و نفثات روح القدس را چه تأثیری، کواکب جمیع افکار سیاسی و نجوم ظواهر آراء عاقبت افول نماید ولی شمس حقیقت از افق ابدی اشراق بی‌پایان دارد و باقی و برقرار ماند نه نزولی و نه افولی ای منجذبه محبت الله شکر کن خدا را که به محیط اعظم پی بردی و از جهان ملکوت خبر یافتی امیدوارم که فرشته آسمان شوی ملکوتی گردی ربّانی شوی تاجی از محبت الله بر سر نهی و طوقی از معرفت الله در

کردن اندازی و بر سریر حیات ابدیه نشینی ولوله در آفاق اندازی و سبب نشر نفعات قدس در اقالیم گردی ای بنت ملکوت آنچه بر قلبت الهام شده بیان کن زیان بگشا و اسرار الهی بنما و الهام آسمانی ظاهر کن و عليك البهاء الابهی.

۲۷۲ از لطف و احسان حضرت یزدان ملتمسیم که کمال روح و ریحان بجهت دوستان میسر گردد جمیع به بشارت کبری از موهبت عظمای حضرت کبریا در نهایت وجد و سرور آیند چون شمع برافروزند و چون نار عشق پرده محرومان بسوزند و از تعلق این عالم نجات یابند و دل به ملکوت ابهی بندند حیات ابدیه خواهند و نجات سرمدیه شب و روز بآتش جهانسوز نار محبت الله بسوزند و دیده از دو جهان بدوزند رحمت عالمیان گردند و موهبت حضرت رحمن صلح و صلاح جویند و آشتی و سلام خواهند با جمیع ملل عالم در صلح گشایند و انجمن امکان را بنور الفت بیارایند ای احبای الهی شما مظهر مظاهر الطافید و مطالع انوار موهبت جمال مبارك قدر یکدیگر را بدانید و در حق یکدیگر جانفشانی نمائید و خدمت یاران را اعلی موهبت عالم انسان بدانید خضوع و خشوع را عزت ابدیه شمارید و محویت و فنا را موهبت ملا اعلی بدانید دائماً در محبت و الفت و مهربانی و خوشرفتاری با جمیع اهل عالم بکوشید و علیکم التحیه و الثناء.

۲۷۳ ای دوستان جانی من یاران رحمانی من عزیزان آسمانی من، چه نویسم
 آیا از فضل و موهبت جانان نگارم و یا از لطافت و روحانیت دل و
 جان دم زخم از مائده سماوی گویم یا بیان مواهب مخصوصه ربّانی
 نمایم که جمیع این الطاف شامل حال اهل بهاست، باید بیان مجمل
 نمود و الاّ تفصیل سبب تعطیل گردد و از امور لازمه بکلی باز مانم
 مقصود اینست که جهان غافل و شما آگاه و عالمان و عارفان محروم
 و شما محرم و اکابر و اعظام بیگانه و شما آشنا، آنان اعتساف
 خواهند و شما انصاف جوئید آنان راه جفا گرفتند و شما سبیل وفا
 پوئید آنان در نهایت بغض و کینند و شما در غایت محبت با ملل روی
 زمین آنها خونخواری خواهند و شما غمخواری میکنید آنان درندگی
 جویند و شما بندگی مینمائید آنان زخمند و شما مرهم، آنان دردند و
 شما درمان، آنان زهرند و شما شهد، آنان تیر جفایند و شما میر وفا،
 آنان مصدر بغض و عداوتند و شما مرکز حبّ و ملاطفت، آنان اگر
 دست یابند خون ریزند و شما اگر فرصت یابید شکر ریزید و مشک و
 عنبر بیزید ببین تفاوت از کجاست تا بکجا این نیست مگر از موهبت
 جمال ابهی روحی له الفداء و علیکم التّحیة و الثّناء.

۲۷۴ ای دوستان حقیقی من، رأفت و مهربانی این زندانی را ملاحظه نمائید
 که شب و روز بیاد احبّاً مشغول و بذکرشان مألوف هیچ صبحی جز

بمحبّت دوستان مسرت نیابد و هیچ شامی بغیر از بیاد یاران راحت
 نجوید و شب و روز سر بآستان نهد و طلب تأیید یاران کند شاید
 تنی چند در انجمن عالم مبعوث شوند که مانند شمع نور بجمع بخشند
 و بسان گل و ریاحین در این بهشت برین رائحه طیبه منتشر کنند تا
 بندگان صادق حقّ گردند و یاران موافق این عبد زیرا این خاکدان
 فانی از روش و سلوک غافلان بنادانی چنان ظلمانی گشته که حقائق
 و صور اشیاء بکلی در پرده تاریکی مانده پس نور هدایت کبری اگر
 تأیید نماید آنچه که در پرده خفایای این جهان است بقوت عنایت
 شمس حقیقت نمایان گردد و بنور هدایت کبری ظلمت زائل شود و
 اسرار کشف و عیان گردد در اینصورت یاران الهی باید که کاشف
 این حجاب ظلمانی گردند و دوستان راستان شاید که سبب جلوه
 حقائق و معانی شوند حضرت مسیح خطاب به احبّاء میفرماید که شما
 ملح ارضید و چون ملح فاسد گردد دیگر به چه چیز نمکین شود
 مقصود اینست که میزان روش و سلوک و حرکت یاران است اگر
 چنانکه باید و شاید موفق گردند شبهه‌ای نیست که این زندان تاریک
 ایوان روشن گردد و این حفره پرغم حدیقه نورا شود از خدا خواهم
 که باین موهبت موفق و مؤید گردید و علیکم التّحیّة و الثّناء.

قرن پرنور غافل و ذاهل و محروم هر يك سرگشته صحرائی و گمگشته دریائی نه ساحلی و نه پایانی نه خلاصی و نه پناهی الحمد لله یاران اهل سفینه نجاتند و مستغرق در بحر فیوضات هر دم از افق احدیت سطوعی و از مشرق وحدانیت فیضی و از یم عنایت حدائق قلوب را شبنمی و زخم الم را مرهمی ابواب فتوح مفتوح و صدور بآیات موهبت ربّ غفور مشروح نوید تأیید پی در پی میرسد و امید توفیق دمام جلوه نماید این بشارت را بهر يك از بندگان حضرت احدیت برسان تا بدانند که از چه فیضی بهره و نصیب دارند و به چه فوزی فائز گشته‌اند.

۲۷۶ ای مشتاق جمال ابهی، جمال جسمانی پرتو آب و رنگی است که بر خاک و سنگ افتاده و چون اندک جدال و جنگ در میان عناصر مرگبه جسمانی افتد آن نور مبدل به ظلمت گردد و آن رحمت زحمت شود عاشقان فرار نمایند و مشتاقان کناره گیرند ولی جمال الهی که در ناصیه احبای رحمانی است پرتو ابدی است و حسن و ملاحظت سرمدی دمبدم صباحت افزاید و حلاوت بیفزاید این جمال کمال است و این حسن و آن جلوه حضرت رحمن و عليك التّحیة و الثّناء.

۲۷۷ ای یاران این بنده درگاه کبریا، حمد کنید خدا را که قلوب از

ظلمت ضلالت نجات یافت و جان و وجدان بنور هدایت درخشنده و تابان گشت وادی حرمان طی شد و بسرمنزل جانان وصول حصول پذیرفت محرم اسرار شدید و از حزب ابرار گردیدید، به حلقه عاشقان درآمدید و آهنگ مشتاقان بلند نمودید و از تأییدات ربّ الآیات امید چنانست که سبب هدایت دیگران گردید و موهبت بی‌پایان یابید بینوایان را نوا بخشید و کوران را بینا کنید بیچارگان را ملجأ و پناه گردید و محرومان را محرم راز فرمائید به دوست و دشمن هردو مهربان شوید و نوع انسان را مکرم شمارید به عالم انسانی خدمت کنید و به جمیع بشر مهرپرور گردید اینست صفت بهائیان و اینست سمت روحانیان و علیکم البهاء الابهی.

۲۷۸ ای دوستان ای راستان، متحیرم که چه نگارم از فضل و موهبت محبوب رحمانی دم زخم و یا از فیض تجلی آن شمس حقیقی سخن رانم و یا وفای آن یاران معنوی بنگارم، قوت تأیید گویم، بیان رکن شدید کنم در ستایش آن بلبلان حدیقه توحید لب گشایم و بستایم و زیان بیارایم و بیانی مشروح کنم، اگر نون و القلم آمه و خامه گردد و صحف ابراهیم و موسی نامه شود این مقصد انجام نیابد زیرا بی‌پایان است و سرّ نهان و بحری بیکران پس از همه خوشتر آنکه به تمجید جمال ابهی روحی له الفداء مختصر پردازم و شکر نمایم که چنین

نفوس مبارکی در ظلّ جناح الطاف پرورش داد که هر يك حديقه
 عرفان را غنچه صدرک خندانند و جنت ابهى را نهال و درختی
 بیهمال امیدوارم که چنین گردد و نور جبین درخشد و نسیم مشکین
 وزد و بوی عنبرین رسد و دلبر دلنشین در دل هر یار دیرین جلوه
 نماید و علیکم التّحیة و الثّناء.

۲۷۹ ای دوستان باوفای جمال مبارک، ایام زندگانی البتّه در این جهان
 فانی پایان یابد، عزّت و ذلّت و راحت و زحمت حتّی سلطنت خسروی
 منظوی گردد نه نامی ماند نه نشانی نه سر و سامانی نه کامرانی و
 نه ناکامی جمیع بپایان رسد لاتسمع صوتاً منهم و لا رکزاً ولی ملاحظه
 نمائید چه امتیاز عظیم بین اصحاب شمال و اصحاب یمین، گروهی به
 هوا و هوس خویش مبتلا و در میان بیگانه و خویش بدنام و رسوا و
 در ظلمات عالم طبیعت غرق و از نسیم عنایت و احساسات وجدانی
 محروم، مانند حیوان ایام خویش را به پایان رسانند و اما حزب الله از
 ظلمت عالم طبیعت نجات یافته و بنورانیت الهیه روشن گشته بنار محبّه
 الله برافروختند و پرده و حجاب بسوختند و بحقیقت مقصود پی بردند
 از جام الهی سرمست گشتند و قدح بدست در این میدان محبت الله
 رقص کنان جانفشانی نمودند و بافق عزّت ابدیه پرواز نمودند هل
 یستوی الذّین یستشهدوا فی سبیل الله و الذّین هلکوا فی سبیل الهوی

شَتَانَ بَيْنَ هَوْلَاءَ وَ هَوْلَاءَ وَ عَلَيْكُمْ وَ عَلِيكَنَّ الْبَهَاءَ الْاِبْهَى.

۲۸۰ ای بنده صادق جمال ابهی، شکر کن خدا را که در ره آن یکتا دلبر
 مهربان صدمات نمایان دیدی و اذیت بی‌پایان کشیدی زهر هلاهل
 چشیدی و جام تلخ نوشیدی این موهبت است و عنایت و رحمت است
 و ملاطفت، جانی که در ره جانان فدا نگردد از تن پست تر است و
 سری که در سبیل محبوب عالمیان قربان نشود از پا کمتر، ایام
 بگذرد و عمر بسر آید و هیچ حالتی نباید اما فرق است میان نفسی
 که ایام خویش را به هوی و هوس نفسانی منتهی نمود و نفسی که
 مدت حیات را وقف اشدّ صدمات در سبیل ربّ الآیات فرمود این ربح
 عظیم یافت و آن به خسران مبین افتاد این از شجره حیات ثمره نجات
 چید و آن از باغ آمال میوه زقوم یافت این مزرعه برکت آسمانی دید و
 از آن ارض جزره گیاه ناکامی روئید هل یستوی الرّابحون و الخاسرون
 ام یتعادل الفائزون و المحرومون لا والله المخلصون هم الممتازون و
 عليك التّحیة و الثّناء.

۲۸۱ ای دوستان حضرت رحمن، جمال ابهی در قطب امکان خیمه عزت
 ابدیه برافراخت و جمیع یاران را بنواخت و در ظلّ آن خباء الهی منزل
 و ماوی داد حیات ابدیه مبذول داشت و موهبت سرمدیه شایان و

ارزان فرمود ملاحظه کنید که دوستان خویش را چه جام پرنوشی عطا فرمود و چه باده پرجوشی احسان کرد صد هزار بلایا و محن و آلام بر جمال خود روا داشت تا آنکه نفوسی را بقوت روح موفق و مؤید بداشت تا آنکه هر يك در اینجهان فانی حقیقت نورانی کردند و در این عالم امکانی پی به جهان الهی برند از شتون نفس و هوی آزاد شوند و بنور هدی مهتدی گردند ذلك من فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو فضل عظیم و علیکم التّحیة و الثّناء.

۲۸۲ ای نفوس مقدّسه، مبارك ترین نفوس کسانی هستند که از ظلمات عالم طبیعت آزادند و توجه به خدا دارند این نفوس هرچند بظاهر زمینی هستند ولی بحقیقت آسمانیند جسمشان هرچند از عالم طبیعت است ولی روحشان از عالم الهی حال شما چون چنین بودید به ملکوت الله پی بردید و از فیوضات روح القدس بهره و نصیب گرفتید شکر کنید خدا را که بچنین موهبتی موفق شدید.

۲۸۳ ای یاران مهربان عبدالبهاء، جمیع اولیا در اعصار و قرون ماضیه گریان و سوزان آرزوی آنی از ایام الله را مینمودند و در این حسرت از این عالم فانی به جهان باقی شتافتند فضل و جود جمال ابهی را مشاهده نمائید که ما را بدون استعداد و استحقاق محض فضل و اشفاق در

این قرنِ اشراق روح حیات بخشید و در ظلّ رایة شاهر آفاق محشور فرمود و بموهبتی مخصّص داشت که منتها آرزوی بزرگواران بود فیض هدایت مبذول داشت و بلحاظ عین عنایت منظور کرد کأس عطا از دست میر وفا بخشید و شمع رحمانیت را در انجمن این بینوایان افروخت بیگانگان را آشنا کرد و فاقدان را واجد احسان فرمود محرومان را محرم اسرار کرد و مجرمان را به خلوتگاه عنایت دلالت فرمود این چه فضل است و این چه موهبت و این چه عنایت است و این چه هدایت و هذا ما یلوح به وجوه المخلصین فی الملاً الاعلی و یفتخر به المقدّسون فی ملکوت الابهی پس چون چنین احسانی شایان فرمود و چنین الطافی شایگان کرد این بندگان نیز باید بشکرانه این موهبت چنانکه باید و شاید جانفشانی نمائیم و بقربانگاه رحمانی بشتابیم و بکلی از راحت و آسایش خویش چشم پوشیم نعره یابها، الابهی برآریم و فریاد یاری الاعلی بزنیم و باهنک ملکوت دمساز شویم و ترانه‌ای ساز نمائیم که جهان مرده را زنده نماید و عالم ظلمانی را نورانی فرماید خفتگان را بیدار کند غافلان را هشیار نماید بی‌نصیبان را بهره و نصیب بخشد بعیدان را نزدیک و قریب نماید.

الهی الاهی نحن عباد ضعفاء نعجز عن الشکر لجودک و احسانک و لانقدر علی ایفاء عبودیة عتبه قدسک ربّ اشدد ازورنا علی خدمتک و قوّ ظهورنا علی عبادتک و نور ابصارنا بمشاهدة آیات قدسک و اطرب

آذاننا بندااء ملكوت غيبك و هياً لنا من امرنا رشداً و اهدنا الى سبيل
 نصل به اليك و نفد به عليك و نلتجأ الى جوار رحمتك و نرزق من
 موائدك و آلائك و نقوم على اعلاء كلمتك بين عبادك و ننشر نفحاتك
 بين خلقك و نذكر محامدك و نعوتك فى المحافل العليا و المجامع
 العظمى حتى يسمع ضجيجنا الملاً الاعلى و يتأثر من حرارة اجيجنا اهل
 ملكوت الابهى انك انت الكريم الرحيم المعطى العزيز الوهاب.

۲۸۴ امروز یاران الهی مانند ستاره صبحگاهی الحمد لله بنور محبت الله
 روشنند و هر يك سردفتر عاشقان و سرور مشتاقان هر دم آهنگ روحانی
 آنان از عالم جان و وجدان به جميع جهان سرايت نمايد قلوب مانند
 مراكز تلغراف و تليفون ماند و روابط معنویه مانند سیمهای ممدود
 سرهای سیم در مرکز صدور منصوب و فی الحقیقه با جميع قلوب مخابره
 مینمایند این روابطی است که بقوه اسم اعظم حاصل شده و این الفتی
 است که بنفوذ کلمه الله حاصل گشته لهذا قلب عبدالبهاء بجمیع
 قلوب مرتبط است و مخابره معنوی دائم و مستمر اگر چنانچه قلوب
 فارغ گردد البته احساس این مخابره نماید مقصود اینست که نهایت
 محبت به شما دارم و از الطاف اسم اعظم امیدوارم که روز بروز این
 روابط محکتر گردد و یاران الهی عشق بیکدیگر بازند و چنان بنار
 محبت الله برافروزند که در رک و شریان عالم قوه نابضه گردند و بر

دشت و صحرای جهان دل و جان سحائب فائض کردند من در هر
صبحدم از صمیم جان و دل تضرع نمایم و از برای کلّ تأییدات و
توفیقات مستمرّه طلبم.

۲۸۵ ای امین عبدالبهاء، نامه های شما رسید و سبب فرح و سرور گردید
زیرا مژده از انجذاب و انبساط یاران داد و بشارت ترقی امر الله
بسبب خلوص و ثبوت و استقامت دوستان، ستایش اصفیا بود و ناطق
به نعوت و اوصاف احبّاً شکر خدا را که چنین نفوسی در ظلّ امر الله
مبعوث شدند که جانفشانی نمایند و تأیید و توفیق آسمانی بانظار
بنمایند عَلم وحدت عالم انسانی برافرازند و جهانی را از قید جهل و
نادانی برهانند بنیاد تعصّب براندازند و اساس تقربّ بارگاه کبریا
بنهند این نفوس جواهر وجودند و لطائف موجود الحمد لله در آفاق
ندای الهی بلند است و از هر سمت نفوس انسانی بظلّ شجره رحمانی
میشتابند آهنگ ملاّ اعلیٰ به جمیع اقالیم رسیده و نغمات طیور گلشن ملاّ
اعلیٰ ارکان عالم را باهتزاز آورده باوجود این خراطین در فکر آنند
که این بنیان متین براندازند و اشعه ساطعه نور مبین بپوشانند از آهنگ
بلبل وفا بیزار کنند و با زاغ و زغن گلخن جفا همدم و همراز نمایند
بحر محیط را از موج باز دارند و ماء منتن غدیر را ماء حیات گویند و
بنوشانند از نهر فرات محروم کنند و از ملح اجاج سیراب نمایند

هیئات هیئات اگر شهناز عندلیب راز از جهان منقطع شود نعیب زاغ
 بدآواز مقبول آذان اهل راز نگردد و رائحه طیبه جنت علیا اگر منقطع
 شود رائحه خبیثه دفراء مقبول اهل انتباه نشود این وهم است وهم و
 اشعه ساطعه میثاق بر صدور و اعین اهل نفاق سهم است سهم، باری
 یاران الهی را از قبل عبدالبهاء هر يك پیام اشتیاق برسان و تحیت
 ابداع ابهی ابلاغ فرما و بگو که اسیر چاه، عبدالبهاء مظلوم به کشور
 ماه کتعمانی رحلت نمود و از فیوضات عتبه مقدسه امید چنان دارد که
 بلکه در سفر به خدمتی موفق گردد و به عبودیتی قیام نماید ای
 یاران الهی وقت میدانست و هنگام بذل همت و جانفشانی هر وقت
 چنین فرصت بدست نیاید، هر نفسی بفکر خود مشغول و بترویج
 مقاصد سیاسی مألوف و در نزاع و جدال شب و روز فرصت امر دیگر
 ندارد پس باید یاران ید بیضا بنمایند و بهدایت کبری قیام فرمایند
 حال وقت تخمافشانی است و هنگام استفاضه از ابر رحمت نیسانی
 جمیع دوستان در بارگاه احدیت جمال مبارک مذکور و بالطف و
 عنایت مشمول و در ملا اعلی باحسن محامد و نعوت موصوف و عليك
 البهء الابهی.

۲۸۶ ای یاران عبدالبهاء، یاران جسمانی ما رانند زیرا هر محبتی که لله
 نباشد عاقبت به عداوت انجامد كل حب لم یکن لله صار بغضا اما

یاران الهی یاورانند کام دل و آرام جانند روح مجسمند و عشق مصور و خلوص مشخص دوست صمیمی و محبّ حقیقی هستند لهذا سبب سرور دل و جانند در این سفر بی‌پایان چون یاد یاران بخاطر میگذشت سفر حضر میشد سرور عجیبی حاصل میگشت زحمت و خستگی به راحت و آسودگی مبدّل میشد و تضرّع به ملکوت جلال میگشت که ای دلبر مهربان یاران را مونس دل و جان باش در هر دمی از بحر الطاف شبنمی بفرست و در هر نفسی باده تازه‌ای بنوشان و می‌پرست بگردان تا جام صهبای الهی بدست گیرند و طالبان را سرمست کنند و عاشقان را نشئه باده است بخشند مقصود اینست که در این سفر جمیع با عبدالبهاء موجود بودید و در مقابل دیده مشهود، در این مدت آوارگی و بی سر و سامانی نعره این مرغ ناتوان به عنان آسمان میرسید و فریاد یابهاء‌الابهی گوشزد جهانیان میگشت حال دیگر نوبت به احبّ آمد من خاموش شما مانند سروش در جوش و خروش آئید تا غافلان را بهوش آرید.

۲۸۷ ای یاران رحمانی و دوستان حقیقی، مدّتی بود که از آن سامان، خطّه مبارکه زنجان راتحه مشک جان و نفعه رحمان بمشام مشتاقان نرسیده و از این جهت احزان مستولی بود تا آنکه ناهض بر اعلاء کلمه الله و حافظ عهد و میثاق الله جناب حاجی واعظ بآن دیار شتافت الحمد لله

بمحض ورود حالت دیگر مشهود شد قدری اهتزاز و حرکت حاصل گشت بیخبران به تجسس و فحص برخاستند برخی از عالم نقص رهائی یافتند و بعضی مقبل شدند و حزبی متحیر ماندند و کسانی متردد گشتند علی‌العجاله احبای قدیم مانند گل و لاله ساغر محبت الله بدست گرفته و از صهای معرفت الله در آن انجمن بانک نوشانوش بلند شد جشنی برپا گردیده و بزمی آراسته شده محفل روحانی تشکیل گردیده و دلبر نورانی شمع انجمن شده یوسف حقیقی در آن بزم در نهایت صباحت و ملاحظت جلوه نموده لهذا از آن خطه و دیار نفحه مشکبار بمشام مشتاقان رسید

بوی آن دلبر چو پرآن میشود

این زبانها جمله حیران میشود

ای نفحه ربّانی و ای نسیم جانپرور ربّانی و ای صباى گلشن الهی قصد آن دیار نما و بر بوم و بر زنجان قربانگاه شهیدان مرور کن و تحیت مشتاقانه عبدالبهاء برسان و مشام یاران معطر کن و بگو

ای دوستان حقیقی اسم اعظم و یاران رحمانی جمال قدم شکر حضرت پروردگار را که در این عصر انوار و قرن اسرار به عرصه وجود قدم نهادید و در ظلّ ممدود درآدید و به سرّ وجود پی بردید و بنور محمود مهدی گشتید چقدر عزیز بودید که فرهنگ و تمیز یافتید بسا نحاریر آفاق محروم گشتند و شما محرم اسرار شدید و چه

بسا مدعیان عرفان در بادیۀ فراق گمگشته و سرگردان ماندند و شما به خلوتگاه نیر آفاق راه یافتید این چه موهبتی است و این چه عنایتی است و این چه هدایتی بشکرانه این الطاف پردازید و به وصایا و نصایح یگانه آفاق قیام کنید و به آنچه در زیر و الواح منصوص عمل نمائید و به خلق و خوی اهل بهاء پردازید از هر سروری جز بشارات الله بیزار گردید و از هر راحت و آسایشی جز در پناه حق کناره جوئید درخت بارور شوید و اختران افق انور گردید خادمان حق شوید و فدائیان آن دلبر در خاور و باختر گردید به خلق و خوی بهائی باشید و به جان و دل ربّانی گردید دشمنان را دوستان شمردید و بدخواهان را خیرخواه دانید جفاکاران را وفاکار شمارید نادانان را دانا گمان کنید و وحشیان را مونس دل و جان پندارید یعنی به گنهکار و جفاکار و دشمن خونخوار چنان رفتار نمائید که به یار وفادار و همدم اسرار معامله مینمائید مقصود اینست که خیر محض باشید و موهبت صرف نظر به لیاقت و استحقاق خلق ننمائید در هر دور و کوری امر به محبت و مدارا وارد ولی بهانه‌ای در میان بود و آن استحقاق و عدم استحقاق که فلان شخص مبغض و مدبر است و فلان مرد خونخوار و متنفر و اگر عفو در میان بود شماتت و ملامت نیز با عفو و سماحت همعنان ولی در این دور جمیع این امور منسوخ و محبت و مهربانی از دل و جان با جمیع ملل

۲۸۸ امروز عَلم وحدت میثاق بلند است و ارتباط قلوب محکم تا توانید از اسرار عهد و میثاق بیان کنید تا انوار ربّ العهد اشراق نماید و اگر نفسی چنانکه باید و شاید منجذب الی الله گردد و ممتلاً از اسرار ملکوت شود البتّه استفاضه از شمس حقیقت نورانیت بهاءالله نماید ای اهل استقامت و ثبات بجان بکوشید تا در ملکوت تمکّن تامّ حاصل نمائید و بقوه فائضه از عالم لاهوت مقاومت ناسوت کنید زیرا ظلمات عالم طبیعت شدید است تا نورانیت ملکوت ابهی احاطه ننماید از تاریکی عالم طبیعت صبح روشن حقیقت ندرخشد ربّ الجنود بقوای ملکوت ظاهر شد، جیوش جهانگیرش اخلاقی ملکوتیه و فضائل عالم انسانی و کمالات رحمانی است. ربّ الجنود با این سپاه هجوم نموده و در شرق و غرب بفتوح مشغول، مظاهر این قوت احبّای الهیند لهذا آنان باید در این عصر مبارک و قرن عظیم روش و سلوکی پیش گیرند که نورانیت عالم انسانی است و روحانیت مقدسه ملکوت الهی و موقّیت باین مقام اعلی مشروط و منوط به ثبوت بر میثاق است.

۲۸۹ ای مفتون دلبر آفاق، شمس حقیقت بمحض اشراق انوارش مانند بارقه سحری این فضای وسیع را روشن و منور نمود قلوب صافیّه لطیفه چون

از زنگ ممتاز بود فوراً استفاضه نمود و روشن و منیر گردید و قلوب صافیه را این اشراق ندا بود الهام بود تجلی بود آهنگ ملکوتی بود لهذا هر يك را تجلی خاصی حاصل گردید و جلوه نورانی ظاهر و آشکار شد از خدا خواهم که این شعاع ساطع چنان در قلب آفاق تجلی نماید و تأثیر کند که عالم ظلمانی بکلی نورانی شود اشعاری که از قریحه نورانیّه آن کنیز الهی جاری سبب فرح و شادمانی یاران الهی گردید همواره در محافل و مجامع و خلوات بنفحه جنت ابهی مشام معطر دار و دماغ معبر کن و عليك البهاء الابهی.

۲۹۰ موبدا، ببصر حدید دقت نما در دریای فضل و جود مستغرقی و العطش العطش بر زبان رانی و در حدیقه انیقه جنت ابهی داخلی و این نسیم عنایتک یا ربی الرحمن فریاد برآری حق با شماست زیرا ملک لولاک ربّ زدنی میفرمود دیگر معلوم است من و شما باید هر دم ضجیح و صریخ هب لی من لدنک رحمة یا ربی الاعلی برآریم باری نظر جناب عالی در فیض نامتناهی است و البتّه بی پایان نرسد ولکن باید قدری نیز در مواهب حاصله ملاحظه نمود و اما بنعمه ربّک فحدّث بیاد آورد ملاحظه فرما که ما مانند جهانیان در جهان عدم بودیم ولی بفضل حق در عالم قدّم قدّم نهادیم اسیر ناسوت بودیم فیض ملکوت یافتیم مشتی خاک بودیم راه به جهان پاک پی بردیم دیده ها خواست و این

چشمها منتظر ظهور الطاف، قلوب غافل و این دلها مترصد ظهور موهبت کبری، گویند که محمد غزالی روزی به مسجد آدینه درآمد قارثی این آیه تلاوت مینمود یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم تلاوت نمود غزالی فریاد برآورد اَ اسندهم الی نفسه و از شدت فرح و سرور بیهوش شد و بیفتاد و در عالم بیهوشی فریاد لبیک لبیک میزد حال قیاس فرما عند ذلك تظهر الحقیقه و تشکر ربک بکره و عشیا.

۲۹۱ ای موقنان ای مقبلان، نامه شما ملاحظه گشت و بر حال حزین غمگین شدید ولی امید بفضل جمال قدیم چنانست که این شدت به رخا تبدیل شود و این عسرت به راحت و مسرت بیمنتهی اگرچه در این جهان راحت و مسرتی نه و آسایش و فراغتی نیست، اگر بود اولیای الهی جستجو مینمودند و راحت جان و مسرت وجدان میطلبیدند ولی چون دانستند و به حقیقت پی بردند بکلی بیزار شدند و از هر قید آزاد گشتند جمیع حالات یکسان شد و هر مشکلی آسان گشت طفل در سن صبا بت سنگ و کلوخ و بازیچه کودکان را مهم شمرد و از فقدانش بنالد و چون به بلوغ رسد از آن اندیشه فراغت یابد و وجود و عدمش را مساوی شمارد و همچنین اولیای الهی چون به بلوغ روحانی رسند جمیع شئون این جهان بی‌شکون را اضغاث احلام شمردند و نتایج اوهام بینند لهذا شما از هیچ حالتی کدورت و مسرت

نمائید ولی امید به خداوند مهربان چنانست که عون و عنایت در این عالم نیز حاصل گردد و علیکم التّحیّة و الثّناء.

۲۹۲ ای بندگان الهی، زبان به ستایش و نیایش خداوند آفرینش بگشائید که از طلوع صبح احدیت و اشراق شمس حقیقت از خواب غفلت بیدار شدید و هشیار گشتید و واقف اسرار شدید و از دون حقّ بیزار گشتید و مانند درختان بهشتی در طرف این جویبار نشو و نما نمودید تا آنکه در بزم میثاق از دست محبوب آفاق صهبای وفا نوشیدید و سرمست در این میدان چنان وجد و طرب نمودید که اهل ملأ اعلیٰ تحسین نمودند و طوبی لکم یا اهل الوفاء بشری لکم یا ارقاء البهائم بنحّ بنحّ لکم یا حلفاء العهد و المیثاق مرحبا مرحبا لکم ایها الثّابتون علی امر ربّ الاشراق و علیکم التّحیّة و الثّناء.

۲۹۳ ای یاران عبدالبهاء، نغماتی که از حنجر روحانی آن یاران الهی صادر قلوب مشتاقان را بوجد و طرب آورد، باغبان احدیت در خیابانهای قلوب چنان بطراحی ریاحین معارف پرداخته که غبطه حدائق امکان گشته و در چمنستان اسرار حکمت الهیه چنان شکفته که نفعات قدسش آفاق را معطر نموده این چه موهبت است و این چه فضل و رحمت سبحان من افاض علی حدائق القلوب برشحات سحاب الرّحمة

و الكرم و الجود سبحان من زين رياض النفوس باوراد و ازهار تحير
 الالباب و العقول باری ایندم که قریب افول آفتاب است این عبد از
 صهباء محبت یاران مست و خراب شربت الحبّ کاساً بعد کاس و
 لانفذ الشراب و لاروینا، باقی جان یاران پر روح و ریحان باد.

۲۹۴ ای یاران الهی، هرچند شمس حقیقت در خلف سحاب جلال متواری
 گشت و سحاب نقاب شد و کیهان مانند شام غریبان گردید چشم
 گریان و دل سوزان و کبد بریان شد آتش حسرت شعله زد و چنان
 دل و جان را بسوخت که اکثر نفوس از حیات بیزار شدند و آرزوی
 گلزار آسمان نمودند ولی در این شب یلدا یاران بنار محبت الله
 چنان شعله زدند که حرارتش برودت هجران را زائل نمود و شعله‌اش
 ظلمت دهما را محو و فانی کرد الحمد لله احبای الهی مانند شمع
 روشنند و بمثابه ستاره هادی انجمن، شعله شدید زدند و نائره جدید
 برافروختند و بخدمات آستان مقدس موفق گشتند طوبی لهم بشری لهم
 فی المبدأ و المال.

ای یاران الهی به جان و دل آرزو کنید و طلب تأیید از ربّ غفور
 نمائید که هر يك در افق هدی کوکبی لامع شوید و در جنت ابهی
 شجری مثمر گردید و در انجمن روحانیان شمعی روشن شوید و در
 محفل رحمانیان زینت جمع و انجمن.

ای یاران عبدالبهاء ایام سرآید و حیات نیاید و اگر انسان در اعلاء کلمه الله نکوشد عاقبت حسرت اندر حسرت است و هجران و حرمان پس تا نفخه‌ای از حیات باقی باید ساقی شد و باده روحانی نوشاند به جان و دل کوشید که برگی برآید و ثمری بیار آید و شکوفه‌ای نموده و توشه‌ای گیرید و چنان بآتش عشق برافروزید که شعله‌اش بملاً اعلیٰ رسد و اهل ملکوت ابهی را فرح و سرور دهد و جذب و طرب بخشد و به شوق و شغف آرد و علیکم التّجیة و الثّناء.

۲۹۵ ای احبّای الهی و اماء رحمن، نامه شما رسید و مضمون آشکار و پدید شد حمد خدا را که صبح امید در آن اقلیم دمید و ندای حق رسید هر چشم بینائی پرتو انوار بدید و هر گوش شنوائی آن آهنگ ملاً اعلیٰ بشنید بساط حرمان منظوی شد و مژده وصل گوشزد هر قریب و بعید شد افق امکان مطلع انوار گشت و جمال ابهی ظاهر و آشکار شد شمس حقیقت طلوع نمود و ظلمت ضلالت غروب کرد بهار روحانی شد و گل‌های معانی شکفت طرف چمن بسبزه نوخیز تزیین یافت و نفحات قدس مشامها را مشکبار نمود سلطان گل رخ برافروخت و پرده و حجاب بسوخت افسر پادشاهی الهی نهاد و بر سریر سلطنت ابدی استقرار یافت مرغان گلشن به وجد و طرب آمدند و نغمه و آهنگی بلند نمودند که ملاً اعلیٰ را به روح و ریحان آوردند الحمد لله

شما مرغان آن چمنید و بلبلان آن گلشن حمد کنید خدا را تا مؤید
 بشهنازی گردید که آوازه‌اش در جهان الهی تا ابدالآباد ولوله و
 شادمانی در عالم امکانی اندازد و جمیع ملل و امم در اعصار آتیه
 لسان بتقدیس گشایند و مدح و ستایش نمایند و زبان را بنعوت
 آرایش دهند و چون نام شما ذکر شود سامع و ناطق به جوش و
 خروش آیند و رقص و طرب کنند و بنار محبت الله برافروزند و از
 حرارت عشق بگدازند و یالیتی کنت معهم و افوز فوزاً عظیماً بر زبان
 رانند اگر احبای الهی از تجلیات ربانیه مرکز سنوحات رحمانیه
 گردند و به اعمال و رفتار و گفتاری مؤید شوند که امروز در جسد
 امکان روح حیات است و سبیل نجات در اندک زمان ملاحظه کنید
 که ملك برما جنت ابهی گشت و ماچین جلوگاه علّیین گردید و
 علیکم و علیکن التّحیة و الثّناء.

ای پروردگار این جمع ضعیف را توانا فرما و این موران نحیف را
 جنود سلیمان زمان کن بال و پری بخش و قوه فرشته عالم بالا ده تا
 در اوج سبأ پرواز نمایند و بال و پر گشوده شرق و غرب را طی
 کنند چنان اهتزازی در هندوستان اندازند که آن کشور را گلستان
 کنند توثی مقتدر و توانا و توثی دانا و بینا.

ولی الحمد لله در محفل الهی با وجهی ناضر حاضری یعنی در ظلّ ملکوت محشور و بفضل و موهبت حضرت جبروت موفق و مؤیدی الحمد لله از کاس هدایت کبری نصیب بردی و از فیوضات جمال ابهی بهره گرفتی از فضل خدا گمگشته‌ای بسبیل رشاد پی برد و ماهی تشنه لبی ببحر عذب حیوان وارد گشت این نیست مگر از فضل و موهبت بی‌پایان که در این اوان جلوه بعالم امکان نموده از الطاف او کلّ ملجأ و پناه یافتیم و از جام الست او سرمست گشتیم و از فیوضات ملکوتیش مستفیض شدیم این صرف موهبت است نه استعداد و لیاقت پس باید بکمال سرور و حبور و شادمانی بشکرانه این کامرانی قیام نمائیم چه بسیار نفوس سالهای سال بریاضت پرداختند و سیر و سلوک نمودند و تمنای یوم موعود کردند و چون صبح احدیت از مطلع رحمانیت طلوع نمود محروم شدند ما که نه ریاضتی کشیدیم نه بصیام دهر پرداختیم نه عبادت مفصلی بجا آوردیم نه نماز طویل عریضی ادا کردیم نهایت اینست که عبادات واجبه و فرائض الهیه را بجا آوردیم باوجود این قصور فضل و عنایت سلطان ظهور چنان احاطه نمود که بسبیل هدی پی بردیم و در ظلّ شجره طوبی مقرر یافتیم پیمانۀ صهبای محبت الله پیمودیم و ابواب فتوحات رحمانیه گشودیم این نیست مگر صرف فضل و عنایت ذلك من فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو فضل عظیم.

۲۹۷ ای یاوران عبدالبهاء، دوستان قدیمید و یاران دیرین شب و روز خلوتخانه دل این مسجون بنور یاد یاران روشن و ساحت جان و دل بذکر عزیزان مهربان مانند چمن و گلزار و گلشن چه نویسم و چه اندیشم و چه شرح دهم مشامم از نفعه ریاض محبتان معطر است و معنبر و دلم از نورانیت قلوبتان شاد و خرم زیرا آستان مقدس را بندگان دیرینید و خلوتگاه احدیت را محرم و همدم و همنشین لسان ملاً اعلیٰ بذکر شما مشغول و زبان اهل ملکوت ابهی بتحسین مألوف شکر کنید خدا را که مورد چنین الطافید و مشمول بچنین اعطاف امید از الطاف خداوند مجید چنان است که روز بروز روشنتر گردید و بر شور و وله و شوق و جذبه بیفزائید.

الهی الهی هوّلاء نفوس اقتبسوا نار الهدی من شجرة فردانیتک و اشتعلوا بنار محبتک المضطربة فی دوحه وحدانیتک ربّ وفقهم علی نشر نفحاتک فی تلك البقاع و اعلاء کلمتک فی تلك الاصقاع حتی یرتفع خباء مجدک علی تلك الاتلال و الدیّار و یحشر النفوس فی ظلّ رایة رحمانیتک فی تلك الاقطار انک انت المقتدر العزیز المختار.

۲۹۸ ای یاران الهی، فیض نامتناهی است و موهبت جمال قدیم عزّت ابدیه جهان آسمانی، پرتو عنایتش از افق ابدیت لائح و کوکب رحمانیتش در اوج سرمدیت ساطع احبّای خویش را بخلعتی آرایش داده که

زیبایش آفرینش گشته افسر هدایت کبری بر سر نهاده و ردای موهبت
عظمی در بر نموده حصیر عبودیت را غبطه سریر سلطنت فرموده و
حضیض بندگی را اوج عزت سرمدیت فرموده در هر دمی عنایتی و در
هر نفسی موهبتی و در هر روزی نوروزی و در هر شامی کامی مقدر
نموده این عطایا و این احسان بی‌پایانست هنیئاً لکم یا احبّاء الله.

۲۹۹ ای مهتدیان بنور هدی، شمع هدی روشن است و افق اعلی بنور جمال
ابهی ساطع و لامع و مُشرق بر آفاق ام، پرتو تجلی چون بارقه صبح
منتشر گشت و اشراقش بر بصر و بصیرت زد هر بصر و بصیرتی که
قوت مشاهده داشت روشن گشت و هر ضعیف البصری و قلیل البصیرتی
چون قوت مشاهده نداشت دیده برپست و مانند خفاش در حفره
ظلمات خزید الحمد لله که قوه باصره آن یاران شدید بود که مشاهده
شمس حقیقت کرد و سمعشان مستعد بود که ندای ربی الاعلی شنید
و در ظلّ عون و صون جمال ابهی درآمد هنگام شکر و ثناست و وقت
ستایش و حمد بی‌منتها و علیکم التحیه و الثناء.

۳۰۰ ای منادی میثاق، حمد کن خدا را که ناشر نفعاتی و خادم کلمه
الله بعد از صعود جمال مبارک روحی لاحبّائه الفدا دمی نیاسودی و
راحتی ننمودی سکونی نیافتی و در محلی استراحت نجستی کوی

بکوی شهر بشهر قریه بقریه مانند نسیم صبحگاهی مرور و عبور
 فرمودی و مشامها را بنفحه محبت جمال ابهی معطر نمودی این سفر
 نیز با آنکه پرحذر بود الحمد لله موفق و مظفر گشتی در تمام
 گذرگاه از هر دیار نعره یابهاءالابهی بلند نمودی و فریاد
 یاربّیالاعلی گوشزد مهر و مه کردی بعد از صعود جمال مبارک اهل
 وفا بر خدمت عتبه نورا قیام نمودند و جان و دل فدا کردند و
 منقطع از ماسوی شدند و راحت و آسایش و نعمت و آرایش و کام دل
 و جان را فدای جانان نمودند بعضی از ثابتین میثاق رقص کنان و
 پاکوبان و کف زنان در سبیل جمال ابهی بمشهد فدا شتافتند و
 بقربانگاه عشق توجه نمودند و در نهایت سرور و فرح جان خویش را
 تقدیم آستان مقدس کردند و برخی از راحت روح و استراحت تن و
 نعمت این جهان چشم پوشیدند و راه بیابان گرفتند و در کمال
 عسرت و مشقت بی زاد و توشه در هر دهکدهای و شهری مابین
 جمعی نعره یابهاءالابهی زدند شب و روز بترویج دین الله و نشر
 نفحات الله پرداختند الحمد لله آن حضرت از اهل وفا بودند که در
 خدمت اسم اعظم راحت روان و آسایش دل و جان و سکون و مسرت
 وجدان را فدا نمودند تالله الحق انّ الملائه یتهللون بذكر هولاء
 النفوس الرحمانیه و الوجوه النورانیة و الحقائق المقدسة الملكوتیه طوبی
 لك من هذا الفضل العظيم بشرى لك من الطاف ربك الرحمن الرحيم اما

اهل جفا جمال ابهی را فراموش نمودند بقسمی که هر يك براحت و آسایش و آرایش خویش پرداخت یکی در فکر شهرت افتاد و دیگری در اوهام عزت یکی راحت جان جست و دیگری کام دل و روان، سبحان الله بعد از حضرت روح روحی له الفدا حواریین هر يك به دیاری آواره گشتند و فریاد قد اتی المسیح بلند نمودند و به جان و دل کوشیدند و تحمل زحمات و مشقات گوناگون کردند تا آنکه ره وفا پیمودند و جان و روح را فدای آن نور یکتا کردند و اینچنین سزاوار است و اینست صفت اهل وفا امیدوارم که یاران الهی موفق باعظم از این گردند تا روی مبارکشان در ملکوت ابهی چنان بدرخشد که وجوه حواریین اقتباس نور کند هذا مقام المقربین و هذا شأن المخلصین فی هذا الصبح المبین و عليك التّحیة و الثّناء.

۳۰۱ سروری از برای عبدالبهاء نمانده مگر نفحات گلشن قلوب احبّاً این است روح و ریحان من این است سرور قلب و جان من که نفوسی مبعوث گردند که جز بهاء ندانند و بغیر از محبتش وجد و طریبی ننمایند از صهباء عنایتش جام سرشار باشند و از فضل و موهبتش سراجهای پرانوار ای یاران حقیقی الحمد لله صیت امر الله خاور و باختر گرفته و آوازه ملکوت ابهی جهانگیر گشته از هر کرانه‌ای نعره یابهاه‌الابهی بلند است و از هر اقلیمی فریاد یا علی‌الاعلی مرتفع

الحمد لله در نزد جمیع ملل و امم ثابت و محقق که اهل بها اهل سلام و صلاحند و هری از جنگ و سلاح خیرخواه عالمیانند و محب جمیع آدمیان در سبیل آسایش و راحت کل خلق جانفشانند و در راه حق منفق دل و جان حال وقت آنست که یاران چون دریا بجوش آیند و چون نهنک لا بخروش تا فیوضات جمال مبارک در عروق و اعصاب جمیع بشر سرایت نماید و عالم انسانی جهان رحمانی گردد و روی زمین جنت نعیم شود نزاع و جدال بکلی برافتد و وحدت حال در بین جمیع امم جلوه نماید ای یاران الهی الحمد لله اکلیل موهبت اسم اعظم بر سر دارید و خلعت و تشریف ربّ قدم در بر، تأییدات متتابع است و توفیقات متوالی، شمس حقیقت از جهان پنهان در نهایت اشراق و فیض بهار الهی در جمیع آفاق منتشر و نسیم عنایت در هبوب و بحر موهبت پرموج قدر این مواهب الهیه بدانید و جانفشانی نمائید امیدم چنان است که در عبودیت آستان جمال مبارک شریک و سهیم عبدالبهاء گردید هذا غایة المنی و الموهبة الکبری و علیکم البهاء الابهی.

۳۰۲ ای مبتلای صد هزار مشکلات، خداوند ترا از طهران آواره به وینه نمود که تلخی غربت بچشی و سمیت بلایای وارده باین عبد بمزی تا قدر عافیت طهران بدانی و راحت شمران بخاطر آری و ایران را

بهشت دل و جان شمری غربت از جهتی و کربت از جهتی و جیب
 تهی از جهتی و طلبکار از هر جهتی و محاوله مأمورین مالیه پادشاهی از
 جهتی و نرسیدن مواجب از جهتی و جواب ندادن سرآمدن طهران از
 جهتی باری عیب ندارد با من شریکی و سهمی و قرینی عنقریب عسر
 به یسر تبدیل گردد و سختی به آسانی غم مخور من غمخوار تو هستم
 رفیق منی و انیس من فی الحقیقه همیشه با توام و پیش تو چه که آنی
 ترا فراموش ننموده و نخواهم نمود ولی خواهی گفت چرا بدادم
 نمی‌رسی و فکری از برایم نمیکنی جوابت این است باید این صدمات
 را بچشی و این تلخیها را بمزی تا چون بسر کار آئی و زمام امور در
 دست گیری بدانی که بیچارگان را چون جیره و مواجب تأخیر افتد
 چقدر در زحمت و مشقت افتند و به چه بلائی گرفتار شوند آنوقت
 رحم نمائی و دردشان را بزودی علاج نمائی و کار را نظمی دهی و
 البهاء علیک.

۲۰۳ ای مهتدی بنور هدی، در قعر دریا صد هزار صدف موجود ولی کل
 خزفند مگر صدفی که مظهر موهبت است و بدردانه هدایت پرزینت و
 گرانقیمت بهمچنین هیاکل انسان بی حدّ و پایان و نفوس بشریه
 مانند سنگ و ریگ بریه ولی نفوسی که بموهبت کبری فائز و بهدایت
 عظمی موفق معدود و محدود زیرا این مقام مقام فضل و رحمت است

ذلك من فضل الله يؤتیه من یشاء و الله ذو فضل عظیم و یختص برحمته
 من یشاء هر لانه آشیانه مرغ الهی نه و هر خانه و کاشانه سزاوار
 سراج الهی نه بلکه هر مرغ خاکی لایق گلشن آسمانی نه سراج هدی
 در دل اهل وفا برافروزد و تاج هدایت کبری بر فرق اهل بهاء
 بدرخشد آهنگ ملکوت اعلیٰ گلبانک بلبل معانی را باید و نغمه جانسوز
 ورقا آذان ملاً اعلیٰ را شاید انوار شمس حقیقت را دیده بینا بیند و
 آیات حضرت احدیت را بصیرت اهل وفا مشاهده کند پس شکر کن
 خدا را که مورد چنین الطافی و متّصف بچنین اوصاف.

۳۰۴ ای یاران الهی، فیوضات نامتناهی شامل است و الطاف رحمانی کامل
 در این عصر جلیل اکبر نفوس بشر در حشر مستمرّ است و این حشر
 و نشر موبدأ محقق و مقررّ تا نهایت کور خداوند اکبر، اینست که
 ملاحظه میشود در هر روزی ظهور و بروزی و در هر دمی امواج یم
 مکرمی و در هر نفسی تنفس صبح تأیید روشنی و در هر آنی جلوه
 فیض بهائی در عالم امکانی ولی یکی آتش عشق برافروزد و پرده
 احتجاب بسوزد و دیگری محتجب از انوار حقیقت گردد یکی مانند
 طیور در اوج حبور پرواز کند و دیگری مانند خراطین در زیر زمین و
 اسفل السّافلین افتد بعضی مانند ستاره صبحگاهی بدرخشند و برخی
 مانند ناقضان چشم از مشاهده آیات کبری بپوشند قومی مانند نهنک

الهی در بحر ربّانی بخروشنند و جمعی بمثابه طیور لیل در زاویه
 خمودت مقرّ یابند نفوسی چون سراج هدی مشتعل گردند و اشخاصی
 مانند جعل از راحه گل بگریزند لهذا حشر و نشر مستمرّ است و یوم
 اللّٰه فی الحقیقه از ابتدای کور تا نهایت دور، چنانچه در مثنوی جمال
 ابهی روحی لاحبّائه الفدا مذکور که یوم الست سرمدی است و بزم
 آنروز فیروز مستمرّ و ابدی.

سائلی مر عارفی را گفت کی

تو بر اسرار حقیقت برده پی

هیچ یادت آید از روز الست

گفت آری چونکه اندر وی بداست

عارفی دیگر که برتر رفته بود

در اسرار معانی سفته بود

گفت آن یوم خدا آخر نشد

ما در آن یومیم و آن قاصر نشد

باری مقصود اینست که احبّای الهی بفیض رحمانی مانند یوم نشور
 هر دم در وجد و حبورند و بعنایت نامتناهی الهی مطمئن و مسرور شب
 و روز بجان و دل کوشند که رایت هدی بلند نمایند و آیت قدرت
 جمال ابهی بخوانند و باخلاق الهی و گفتار یزدانی و رفتار رحمانی و
 کردار آسمانی در میان خلق محشور گردند هر یک چراغ پرفروغی

شوند و به رشد و بلوغ رسند در جنت ابهی شجر پرشمری گردند و
در ریاض ملاً اعلیٰ نهال باروری تا نفعات قدس مشام شرق و غرب را
معطر نماید و انوار محبت الله جنوب و شمال را منور کند و علیکم
التحیة و الثناء.

فهرست اعلام و اهمّ مواضيع

٤٦ - ٤٥	اسكندر يونانى
٦٩	اسلام
١٣، ١٢، ٨	اسماء و صفات الهى
٢٢٤ ، ٢٢٢ ، ٢١٠ ، ٢٠٦ ، ١٩١، ١٥١ ، ٨٨، ١٧ ، ٦٩ ، ٣٨	اسم اعظم
١١٧	اشراقات، لوح
١٥٠ ، ١٤٨ ، ١٤٧ ، ١٣٤	اعلى، حضرت
٨٢ ، ٧٩	افريك
٨٧	الواح ملوك
١٤ - ٨	الوهيت
١٦٤، ١٦٠ ، ١٥٥ ، ١٥٢ ، ١٣٩ ، ١٣٣-١٣٢ ، ٣١ ، ٢١ ، ٥	امتحانات الهية
١١٥-١١٤ ، ٣٠	امراض و بلايا
١٩٣ ، ٩١ ، ٨٩ ، ٨٢ ، ٧٩	امريك
٢٠٧ ، ١٦١	امين، جناب
١٠٠ ، ٩٦ ، ٨	انجيل
١٣١-١٠٤ ، ٢٩ ، ١٣ ، ١٠	انسان
١٣	اهرام مصر
٢٢٦ ، ٢٢٤ ، ٢١١ ، ٣٦	اهل بهاء
٢٢٤ ، ١٩٣ ، ١٩٠-١٨٩ ، ١٣٨ ، ٩١ ، ٨٩ ، ٨٢، ٨١ ، ٤٧	ايران
١٠٠	ايقان، رساله

۱۲۶ ، ۱۰۴۸۷ ، ۵۸	ایمان و ایقان
۱۶۹ ، ۱۵۶ ، ۱۵۵ ، ۲	ایوب
۱۱۰ ، ۳۰	بارنی، مسیس
۲۱۸	برما
۱۱۷	بشارات، لوح
۸۷ ، ۸۶ ، ۳۸	بطحاء
۶۳ ، ۳۰	بقا و فنا
۱۱۳	بکتاشی
۱۶۱ ، ۱۳۱ ، ۵۳ ، ۳۷ ، ۳۶ ، ۳۰ ، ۲۱	بلایا و مصائب
۷۸	بوذی
۱۷۷	بهاء
، ۹۲ ، ۸۳ ، ۷۸ ، ۷۶ ، ۷۵ ، ۷۰ ، ۴۸ ، ۴۵ ، ۴۳	بهاء الله
۲۲۳ ، ۲۱۲ ، ۱۹۶ ، ۱۹۴ ، ۱۷۹ ، ۱۴۳ ، ۱۱۵	
۲۲۶ ، ۲۱۱ ، ۲۰۱ ، ۱۹۱ ، ۱۸۵ ، ۱۱۵ ، ۲۸	بهائی، بهائیان
۱۶۵	بهرام
۸۷	بیت مقدس
۸۴	پطرس
۸۵	پیلطس
۲۱۷ ، ۲۰۸ ، ۱۹۴ ، ۱۸۵ ، ۱۷۴ ، ۱۴۳ ، ۵۸ ، ۵۲	تبلیغ امر الله

١١٧	تجلیات، لوح
١٤٦	ترك
٢٢٥ ، ٢١٤ ، ٢٠٣ ، ١٨٦-١٨٥ ، ١٦١-١٣١ ، ٥٤-٥٢ ، ١٨١٧	تضییقات و مشاكل
١٧٩ ، ١١٨	تعلیم و تربیت
١٨٥	تقی، سید
٩٩	تناسخ
٦١	تورات
١٩	جبر و تفویض
٥ ، ١٦ ، ٢٣ ، ٢٨ ، ٥٣ ، ٥٨ ، ٦٢ ، ٧١ ، ٧٣ ، ٨٢ ،	جمال ابهی
٩٠ ، ٩٤ ، ١٠١ ، ١٢٤ ، ١٢٥ ، ١٣٧ ، ١٤٧ ، ١٦١ ،	
١٦٣ ، ١٦٧ ، ١٧٠ ، ١٧٢ ، ١٨٥ ، ٢٠٠ ، ٢٠١ ، ٢٠٣ ،	
٢٠٤ ، ٢١٧ ، ٢٢١-٢٢٣ ، ٢٢٧	
٩٠	جمال اعلى
٤٠ ، ٦٨ ، ٨٧ ، ١٢١ ، ١٢٥ ، ١٣١ ، ١٣٤ ، ١٨٣ ، ١٩٥ ، ٢١٠ ،	جمال قدم
٤٩ ، ٥٤ ، ٧٨ ، ٨٥-٨٤ ، ٩٢ ، ٩٧ ، ١١٨-١١٧ ، ١٢٧ ، ١٣٥ ،	جمال مبارك
١٥٨ ، ١٧٨ ، ١٨٥ ، ١٩٧ ، ٢٠٢ ، ٢٠٨ ، ٢٢١ ، ٢٢٢ ، ٢٢٤	
١١٦	جنت و جحیم
٩	حادث و قدیم
٨٦ - ٨٧	حجاز

۷۴	حقیقت
۸۸	حقیقت عیسویّه
۱۸، ۳۳، ۴۷، ۸۴، ۹۳، ۲۲۳	حواریون
۷، ۱۵، ۱۶۹	حوّا
۱۰۰، ۲۲، ۶۰، ۵۲، ۳۷، ۳۲، ۲۵	حیات دنیا و عقبی
۱۹۰	خدا داد
۱۵، ۷	خدا و خلقت
۱۷، ۵۸، ۱۷۸، ۱۷۹	خدمت امر الله
۱۷	خراسان
۱۶۹	خضر
۷ - ۹، ۱۳ - ۱۴	خلق - خلقت
۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۹، ۱۹۲	خلیل
۹۰	خوی
۱۲۷	خیرالقری
۱۹-۲۰	دعا و مناجات
۲۰	دعای شفا
۴۴، ۴۲	دنیا و شئون آن
۱۰۶، ۱۰۰، ۳۱، ۲۷، ۲۳	روح و ارواح
۲۲۳، ۶۸	روح، حضرت

۷۶	رومانیان
۱۹۲	رومی، ملای
۸۱	زردشت
۲۰۹	زنجان
۱۶۳	زهراء
۸۸	ژاپون
۲۱۸	سبأ
۲۱۸	سلیمان
۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۸۲	سید الشهداء
نگاه کنید به ذیل "یحیی ابن زکریا"	سید حضور
۱۳، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۲	سیناء
۱۸	شفاعت
۲۲۴	شمران
۱۴۳، ۱۴۹-۱۵۰، ۲۰۲-۲۲۲	شهادت و جانفشانی
۸۶	صالح، حضرت
۶۸، ۱۵۱-۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۳	صبر و تحمل
۱۶۱-۱۳۱	صدمات و مشقات
۱۱۷	طرازات، لوح
۹۰، ۱۳۷، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۵	طور

٢٢٥-٢٢٤ ، ١٥١	طهران
٨٦	عاد
٧٥-٧٤ ، ٢٨٢٣	عالم بعد
٢١٢ ، ٢٠٤ ، ١٢٩ ، ١٢٨ ، ٧٧	عالم طبيعت
٨٧ ، ٧٣ ، ٦٧ ، ٦٢ ، ٥٩ ، ٣٩ ، ٣٨ ، ٢٨ ، ٢٥ ، ٢٢ ، ١٦	عبدالبهاء
١١٧ ، ١٢٥ ، ١٣٧ ، ١٣٦ ، ١٤٥ ، ١٥١ ، ١٥٣ ، ١٦٢ ، ١٦٣ ، ١٦٦ ، ١٦٨ ، ١٧٤ ، ١٨٠ ، ١٨٤ ، ١٨٥ ، ١٨٨ ، ٢٠٤ ، ٢٠٦	
٢٢٤-٢٢٣ ، ٢٢٠ ، ٢١٠	
٧٢	عبدالقادر
١٩٥ ، ١٨١ ، ١٧٩ ، ١٧٤ ، ١٢٤ ، ٤٦	عبودیت آستان الهی
١٤٦ ، ١١٨	عرب
١٢	عصمت
٦٦-٦٤	عظمت امر الهی
١١٥ ، ١٠٨	عقل
١٥٣	عکّا
٣١	عوالم جسمانی و روحانی
٢١٥-٢١٢ ، ٢٠٨ ، ١٧١ ، ١٢٥-١٢٤	عهد و پیمان
١٩٣ ، ١٧٨ ، ١١٤ ، ١٥	عیسی
٢١٤	غزالی، محمد

۱۹۰-۱۸۹	فارسیان
۲۰۷	فرات
۱۶۶	فرج
۱۸۳ - ۱۸۲	فقر و عجز
۱۸۰ . ۵۸ - ۴۵	فقر و غنا
۸۵	فلسطین
۶۳.۳۰	فنا و بقا
۹۶ - ۹۴	فیض الهی
۱۵۰	قابیل
۱۷۰	قاف، جبل
۸۶	قبطیان
۱۹۲ ، ۱۶۳ ، ۹۴ ، ۶۹ ، ۵۲-۵۱ ، ۴۷ ، ۲۱	قرآن
۱۶	قروض و دیون
۲۲	قصیده و رقائیه
۸۷-۶۷	قوه کلمه الله
۱۵۵ ، ۳۷ ، ۲۴-۱۸	قضا و قدر
۱۸۲ ، ۱۴۷ ، ۱۴۴ ، ۱۳۸	کربلا
۲۰۸ ، ۱۴۵	کنعان
۱۱۷	کلمات (فردوسیّه)

١١٧	كلمات مكنونه
١٧، ٩٢-٦٧، ١٩٦، ٢٠٦	كلمة الله
١٥٣	لاهيجان
١٠٤	ليلي
٢١٨	ماچين
١٤	متصوفه
٢٢٧	مثنوي، جمال ابهي
١٤	مثنوي، مولوي
١٠٤	مجنون
٩٣، ٩٩-٩٨، ١٠٣-١٠٤، ١٤٧، ١٥٠، ١٥٤، ١٥٩	محبّت الله
١٦٣، ١٧٠، ١٧٦، ١٩٣، ١٩٦، ٢٠٢، ٢٠٦، ٢١٦	
٥٢	محسن، آقا
٢١٤	محمد غزالي
١٢٨	مدنيّت مادّي و مدنيّت الهي
٣٣	مريم ام يعقوب
٣٣، ١٦٩، ١٩٣	مريم عذراء
٦٨، ٣٣	مريم مجدليه
٧، ١٨، ٢٤، ٣٣-٣٢، ٤٧، ٦١، ٦٩، ٧٦، ٨٥-٨٤	مسيح
٨٧، ٩١، ٩٣، ٩٦، ١٠٠، ١١٧، ١٤١، ١٤٧، ١٥٠	
١٥٣، ١٦٩، ١٨٤، ١٩٩	

٧٨	مسیحی
٨٨	مسیحیت
١٨١٤	مشیت الہیہ
١٤٥	مصر
٦٤ ، ١١	مظاہر مقدّسہ
١٣١-١٠٤	مقام انسان
١٦٧	ملك
١٩٣ ، ١٨٥-١٨٤ ، ٩٨	ملكوت الہی
٨٧	ملوك، الواح
٧٠١ ، ٣٢ ، ٤٢ ، ٦٧ ، ٩١ ، ١٢٣-١٢٢ ، ١٥٤ ، ١٦٦ ، ١٨١ ،	مناجات
٢٢٠ ، ٢١٨ ، ٢٠٩ ، ٢٠٦-٢٠٥	
١١٨	منگولوس
٧٤	موت و حیات
٧٨	موسوی
٢٠١ ، ١٧٨ ، ١٦٩-١٦٨ ، ٨٦ ، ١٥	موسی
١٢٢	مهدی
٥١	ناصرالدین شاہ
١٠٥ ، ٧	نظام و قانون

۱۸۲ ، ۸۶	نمرود
۱۹۱ ، ۱۸۸	نوش، جناب
۲۲۱ ، ۱۷۶	نیروز (نوروز)
۱۷۲	وادی ایمن
۲۰۹	واعظ، جناب حاجی
۱۵ ، ۹	وجود
۲۰۷ ، ۱۹۳ ، ۸۳ ، ۷۲ ، ۷۰	وحدت عالم انسانی
۲۲	ورقائیه، قصیده
۱۷۹ ، ۱۶۵	وفا
۲۲۴	وینه
۱۵۰	هابیل
۲۱۸ ، ۱۹۰	هندوستان
۱۱۸	هندی
۸۶	هود
۸۵	هیرو دس
۸۶ ، ۳۸	یثرب
۱۹۲ ، ۱۸۲ ، ۱۶۹ ، ۱۶۱ ، ۱۵۰ ، ۱۴۴	یحیی (ابن زکریا، معمدانی)
۸۴	یزد
۱۶۹	یعقوب

۸۱، ۱۲۱، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۹۳، ۲۱۰

یوسف

۷۶

یونانیان

۸۵ - ۸۶

یهود

© Bahá'í-Verlag GmbH, 6238 Hofheim-Langenhain
1992-149
ISBN 387037-952-9
(431-53)

MUNTAKHABÁTÍ AZ
MAKÁTÍB-I
ḤADRAT-I 'ABDU'L-BAHÁ